

فدایی

نشریه سازمان فدائیان خلق ایران



هم میهن، نوروزت خجسته باد!

نوروز و همه مراسم پیش از نوروز و پس از آن از چهارشنبه سوری گرفته تا سیزده بدر برای مردم ایران بوی شادی و امید، عطر زندگی و آزادی را به همراه دارد.

نوروز و مراسم آن جزء جدائی ناپذیر فرهنگ ملت ماست. حاکمان مذهبی نه تنها این مراسم را دوست نمی دارند، بلکه باکینه به آن میگردند چرا که چهارشنبه سوری، نوروز و سیزده بدر، هیچیک با فرهنگ خرافه پرست و ارتجاعی آخوندها سازگار نیست.

مراسم نوروز را هرچه وسیعتر و با این امید برگزار کنیم که فرهنگ نوروز بر فرهنگ آخوندها پیروز گردد و روزهای نو بجای روزهای کنونی نشیند.

سازمان فدائیان خلق ایران نوروز را به همه هم میهنان گرامی تبریک میگوید.



چشم انداز صلح

و

جنگ طلبی امریکا

پرسشهایی در باره جنگ و پس از جنگ

آیا پس از جنگ نیروهای آمریکا و متحدان آن در کشورهای حوزه خلیج فارس، برای مدتی طولانی باقی میمانند یا منطقه را ترک می کنند؟ جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا در اوایل ماه جاری اعلام کرد که نیروهای آمریکا پس از جنگ عربستان را ترک نخواهند کرد و برای یک دوره نامعلوم در آنجا میمانند.

چرا نیروهای آمریکا و احتمالا متحدین می خواهند پس از جنگ در منطقه باقی بمانند؟ پاسخ به همین پرسش به تنهایی خود موضوع یک بحث بسیار مهم است که بدون آن هیچ نیروی سیاسی و هیچ حکومتی در منطقه نمی تواند سیاست های داخلی و خارجی خویش را آن چنان که می خواهد تنظیم کند.

بقیه در صفحه ۹

طرح صلح گورباچف برای اجتناب از جنگ هولناک زمینی و تائین خروج نیروهای عراقی از کویت، سرانجام پاسخ مثبت رژیم عراق را بدست آورد. در حقیقت امر اثرات ویرانگر بیش از یکماه بمبارانهای هوایی گسترده و قریب - الوقوع بودن درگیری زمینی و برتری آشکار تکنولوژیک و لجستیکی آمریکا و متحدانش، صدام حسین را مجبور به عقب نشینی و پذیرش طرح صلح شوروی کرد.

صدام حسین که تاکنون مهارت خود را در چرخش های متعدد تاکتیکی نشان داده است در اینمورد نیز بپذیرش طرح صلح شوروی هدفهای سیاسی و دیپلماتیک و نظامی مشخصی را دنبال می کند که موارد زیر از آن جمله است: حفظ ارتش و نیروها و امکانات نظامی عراق و جلوگیری از انهدام ماشین جنگی عراق در رویارویی زمینی، تقویت گرایشات طرفدارای از صلح در افکار عمومی جهان، بویژه تقویت گرایشات یا جناحها یا دولت هایی که در میان متحدین اروپائی آمریکا با اهداف و نقشه های آمریکا مبنی بر نابودی کامل ارتش و زیر بنای صنعتی نظامی عراق موافقت ندارند. و سرانجام در صورت امکان تشکیل محور مسکو - بغداد - تهران که در صحنه بین المللی و منطقه ای در مقابل آمریکا و متحدانش وزنه تعادل کننده ای را بوجود آورد.

عقب نشینی از کویت مطابق طرح شوروی، هرچند که شکست بزرگی برای رژیم صدام محسوب میشود، اما در مقابل حفظ ارتش و حفظ رژیم عراق کمترین بهائی بود که رژیم صدام می برداخت. رژیم عراق، در عین حال برای حفظ اعتبار خود بعنوان رهبر جهان عرب، در تبلیغات خود میتواند بر ایستادگی ارتش عراق در برابر بزرگترین و بیسابقه ترین اختلافات نظامی جهان غرب علیه یک کشور جهان سوم، تکیه کند.

بقیه در صفحه ۳۲

مصاحبه با علی اصغر حاج سیدجوادی

در باره نتایج جنگ و آینده منطقه

در صفحه ۱۸

دیدگاه ها

- جنگ خلیج فارس . آینده جهان . منافع ملی ایران (بیژن رضایی)
- جهان
- سوسیال دموکراسی آلمان در حال افست (ترجمه و تلخیص)
- حزب سوسیالیست اسپانیا روی موجی (از حمید امیری)
- حزب کارگر انگلیس در مکتب خانم تاجر
- سوسیالیست ها در آزمونی دیگر (همیت غفاری)

سیاسی

- «انتخابات آزاد» ، شعاری ناپسندگام (علی شاهنده)
- يك جنگ و دو جبهه (ب. آزاد)
- چرا شعار سر نکونی و عدم همکاری با سلطنت طلبان؟ (خسرو سعیدی)

فرهنگی

- «حسرت به دلم کچل خدیجه» (فرهنگ)
- ازدیده ی شوخ..... (هاشم خندان)

را (یعنی این دشمن دیرینه جمهوری اسلامی که بقدرت برتر نظامی منطقه تبدیل شده بود) در حدی که منجر به نابودی کامل عراق و بی ثبات شدن منطقه منجر نشود بسود خود میداند. بنابراین این "بیطرفی" رژیم نه از موضع حقیقتا صلح خواهانه و مخالفت قاطع با جنگ و راه حل نظامی، بلکه از سر "مصلحت سیاسی" و امتیاز گیری از طرفین جنگ بوده است.

بعلاوه فرود آمدن شمار نسبتا زیادی از هواپیماهای جنگی عراق در ایران و مسئله توافق پنهانی دوررژیم و قول همکاری و مساعدتهائی در این ابعاد از جانب رژیم جمهوری اسلامی را نشان میدهد. میتوان تصور کرد که رژیم جمهوری اسلامی از این طریق ضمن آرام تر کردن جناح حزب الله، به افکار عمومی جهان اسلام و عرب نیز که خواهان حمایت از عراق هستند، پابندی خود به دفاع از "امت اسلام" را نیز یادآور میشود. حالت بدبینانه تری رانیز میتوان تصور کرد که در آن رژیم اسلامی برای دلگرمی دادن به عراق و راندن آن به گرداب جنگ، چنین وعده هائی را به رژیم عراق داده باشد.

بهر صورت علیرغم اینکه بیطرفی رژیم اسلامی از موضع صلح خواهی و انسانی صورت نگرفته است، سیاست رژیم مبنی بر بیطرفی، در راستای خودداری از تشدید بحران منطقه و در نتیجه تقویت عوامل و عناصر منطقه ای و جهانی است که علیرغم جنگ و دامنه رو بگسترش آن گمان در صدد یافتن راه حلهای سلامت آمیز برای مسائل و مشکلات انباشته شده منطقه هستند.

پایان دادن بکشتار مردم و نابودی شهرها و موسسات تولیدی عراق، متوقف کردن فوری و بدون قید و شرط جنگ و تلاش برای حل سلامت آمیز و دموکراتیک منطقه، تنها راه حلی است که با امنیت، استقلال و حاکمیت ملی کشورها، با منافع توده های مردم و با امر دموکراسی و پیشرفت مطابقت دارد. تداوم جنگ، تشدید بلوک بندیهای نظامی، ادامه حضور نیروهای نظامی آمریکایی و غربی در منطقه و دیکته کردن شرایط اقتصادی - سیاسی به کشورهای منطقه، در تضاد آشکار با صلح، دموکراسی، استقلال ملی و تمامیت ارضی کشورهای منطقه است.

توقف فوری جنگ ویرانگر، خواست تمامی نیروهای صلحدوست، آزادیخواه و تمامی بشریت متدین است.



گویا: "جنگ یا مصیبت"

خاورمیانه تحمیل کرده است که ابعاد و نتایج غیرقابل پیش بینی و غیرقابل کنترلی بخود گرفته است.

جنگ تمامی مشکلات و معضلات، سیاسی، اقتصادی، گره ها و عقده های روانی تاریخا شکل گرفته، و تعارضات و تفاوت های فرهنگی، مذهبی، ملی را به نقطه جوش و انفجار رسانده است. گرایشات مذهبی و پان اسلامیستی در اکثر کشورهای عربی و مسلمان، گرایشات پان عربی و تعصبات قومی و مذهبی ریشه یافته است. طرح مجدد مسئله اعراب و اسرائیل و مسئله فلسطین آنهم در شرایط بحرانی کنونی از عواقب جنگی است که در پایان آن آمریکا و متحدین غربیش - با منافع و شیوه های خاص خود - قصد دارند طرح های خود برای تغییر جغرافیای سیاسی منطقه و بی ریزی تعادل قدرت جدیدی را برحرحه اجرا در آورند.

طولانی شدن جنگ و تشدید شرایط بحرانی در کشورهای مختلف منطقه، بروز مجدد اختلافات و ادعاهای ارضی کهنه از قبیل دعاوی ارضی ترکیه نسبت به موصل و کرکوک - که در پاره ای از اظهارات و سخنان مقامات ترک از قبیل اوزال و دیگران طرح میشود - معضل لبنان و حضور نیروهای نظامی سوریه و اسرائیل در آن کشور، همجوار بودن ایران با مناطق جنگی در عراق و کویت و ناگامی ماندن صلح ایران و عراق از جمله مسائلی است که بطور جدی خطر گسترده تر شدن دامنه جنگ را به همراه دارند.

در جمهوری اسلامی، جناح حزب الله زیر عنوان دفاع از اسلام و مقابله با تجاوز غرب به جهان اسلام، گرایش ماجراجویانه کشاندن پای جمهوری اسلامی به میدان منازعات را نمایندگی می کند. گرچه این گرایش، پیش کشیدن "دفاع از اسلام"، قصد مقابله با جناح مقابل در جنگ قدرت درونی رژیم را دارد، اما حتی همین گرایش طرفداری از عراق و بیرون کشاندن ایران از دایره بیطرفی تانکونی، گرایش ماجراجویانه و ارتجاعی است که با صلح و امنیت و استقلال ملی ایران درمقایرت قرار ندارد.

در مقابل این گرایش، رژیم جمهوری اسلامی تاکنون سیاست بیطرفی در جنگ -خلیج فارس را پیش برده است. اما واقعت این است که رژیم جمهوری اسلامی بروز جنگ و تضعیف رژیم عراق

جنگ را متوقف کنی!

جنگ ویرانگری که با ماجراجویی رژیم عراق در اشغال کویت و بهره جویی دولت آمریکا برای تثبیت قدرت یگانه خود در سطح جهان و کنترل همه جانبه منطقه خلیج فارس، آغاز شده است هر روز ابعاد فاجعه آمیز تری بخود میگیرد.

علیرغم سانسور و کنترل شدید رسانه های خبری هم از جانب عراق و هم از طرف آمریکا و کشورهای غربی و علیرغم تبلیغات شرم آور دولتداران و نظامیان آمریکائی و غربی در اطراف تکنولوژی پیشرفته نظامی و تشبیه بمبارانهای بمباران هوائی به "عملیات جراحی"، چهره کثیف و وحشتناک جنگ از پس غبار ویرانیهای گسترده و انبوه کشته شدگان مناطق مسکونی شهری و روستائی، عربان میشود.

ابعاد جنگ هم اکنون حتی از بهانه های ظاهری آمریکا و متحدانش در باره آزادی کویت و خروج نیروهای عراقی، بسیار فراتر رفته است. باتوجه به دامنه گسترده بمبارانهای هوائی که باهدف تخریب و نابودی کامل زیر بنای نظامی و صنعتی عراق و راهها، پلها، وسایل ارتباطی و... آن صورت میگیرد اکنون در خود غرب نیز این سؤال مطرح است که آیا اقدامات نظامی آمریکا متحدینش از چارچوب مصوبات سازمان ملل فراتر نرفته است؟ و بطریق اولی آیا هدف آمریکا چیزی فراتر از پایان دادن به اشغال کویت، نیست؟

واقعت این است که مصوبات شورای امنیت سازمان ملل که زیر فشار آمریکا و متحدینش و امتیاز دهی از سر استیمال شوروی و کاسبکاری ناچهرنشانه چین صورت گرفت، از همان آغاز نیز پوششی سیاسی - دیپلماتیک برای پیشبرد اهداف و نقشه های ویژه آمریکا و غرب بوده است. این جنگ نه جنگ سازمان ملل در دفاع از حقوق بین الملل و بیرون راندن ارتش متجاوز عراق از کشور کویت، بلکه جنگ آمریکا برای تثبیت قدرت فائقه سیاسی خود در جهان، کنترل جریان نفت و روندهای سیاسی منطقه خلیج فارس و جنگی یک دیکتاتور ماجراجو بنام صدام حسین برای کسب مقام قدرت نظامی برتر منطقه و توسعه طلبی و باج خواهی از دیگر کشورهاست.

اصرار رژیم عراق در اشغال کویت، تصمیم قبلی آمریکا برای توسل به جنگ و مستسک قرار دادن اشغال کویت، جنگی را به منطقه خلیج فارس و

بقیه از صفحه ۳۱

انقلاب آینده ما صادر میکند.

نتیجه گیری: صحبت های ر - کشتگر در سه محور توهم آفرین، سبم و فریبنده است.

۱- جائیکه ر - کشتگر میخواهد با پند و اندرز و تاندازه زبانی التماس نیروهای اپوزیسیون را به همکاری دعوت کند.

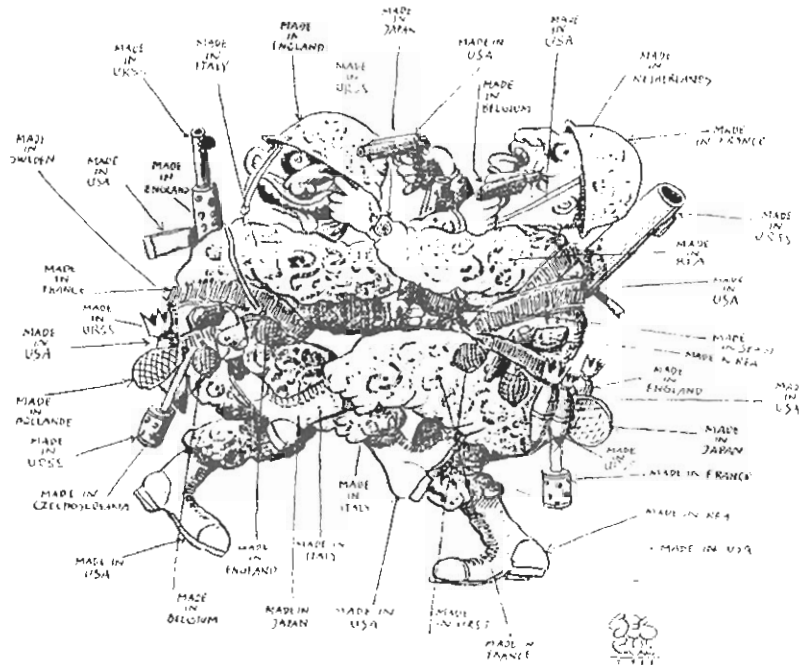
۲- برخوردار ر - کشتگر با آزادیخواهان و نیروهای ملی جنگ و مهم است.

۳- پیشرفت کشورهای به اصطلاح جهان سوم را نه از زاویه نیاز امپریالیسم جهانی به بازآره بلکه از زاویه صرفا پیشرفت و مدرنیزه شدن می بیند و تا اندازه زیادی فریبنده و توهم آفرین است.

بهرام

۲۷، ۱۳۶۹

جنگ هنوز برای رشد اقتصادی لازم است!



پس از هر جنگی اقتصاد آمریکا قوی تر شده است. در هر جنگی که آمریکا شرکت داشته، برنده اصلی، صنایع این کشور بویژه صنایع نظامی آن بوده‌اند.

پس از جنگ جهانی اول، آمریکا بصورت قدرتی بسرعت در حال رشد در برابر اروپا ظاهر شد. پس از جنگ جهانی دوم به قدرت اصلی اقتصادی و نظامی جهان تبدیل شد. جنگ ویتنام برای آمریکا شکست سیاسی و اخلاقی به بار آورد، اما بازهم در اساس بسود صنایع نظامی این کشور بود و وسیله‌ای بود در مقابله با رکود اقتصادی.

سیاست ریگان مقابله با بحران اقتصادی و تأمین رشد اقتصادی و اشتغال به‌بهای افزایش سرسام آور بودجه نظامی و درعین حال حذف و کاهش مالیات بر درآمد صنایع و بنگاههای صنعتی و خدماتی ایالات متحده بود. این سیاست فقط بحران را به عقب می‌انداخت اما به‌هیچ روی آن را علاج نمی‌کرد چراکه نتیجه مستقیم این سیاست افزایش بدهکاری دولت آمریکا و رشد سرسام آور کسری بودجه دولت بود. حکومت جورج بوش مجبور است در سیاست ریگان تجدید نظر کند، تجدید نظر در این سیاست بمفهوم آشکار شدن مشکلات اقتصادی نظام آمریکا، افزایش سرسام آور بیگاری و رکود اقتصادی است. رکودی که از اوایل دوران ریگان نیز به رغم سیاست‌های اقتصادی او، آغاز شده بود.

پایان جنگ سرد و در نتیجه کاهش مسابقه تسلیحاتی میان آمریکا و شوروی و اروپای شرقی و غربی طرف چند سال گذشته بازار صنایع نظامی را محدود ساخته است. صحبت بی معنا شدن پیمان‌های نظامی ناتو و ورشو، صحبتی جدی است. این تحولات با ناخشونودی خداوندان تولید و فروش جنگ افزار و با کاهش نرخ سود صنایع نظامی اقتصادی‌های پیشرفته همراه بوده است. برای صنایع نظامی، ادامه درآمدهای سرشار حیاتی‌ترین مساله است و برای اقتصادهای پیشرفته که بخش قابل ملاحظه‌ای از رشد و درآمد خود را مدیون تولید و فروش جنگ افزار هستند، پیدا کردن راهی برای ادامه تولید و فروش جنگ افزار در واقع اهمیت حیاتی دارد. چراکه بدون این مسئله رکود بحران اقتصادی حتمی است. بویژه آنکه اولاً بحران اقتصادی از مدتی قبل در آمریکا و برخی کشورهای اروپای غربی مثلاً انگلستان آغاز شده و ثانیاً آن که اقتصاد پاره‌ای از این کشورها مثلاً آمریکا، فرانسه و انگلیس پیش از سایر اقتصادهای غربی میلیتاریستی است.

بنابراین باید کانون‌های تنش همچنان در جهان وجود داشته باشند و اگر تحولات شوروی و اروپای شرقی به تنش‌زدایی میان شرق و غرب منجر شده است، باید برای حفظ منافع اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه داری که بخشی از رشد اقتصادی و درآمد خود را مدیون تولید و فروش جنگ افزارند کانون‌های تنش در جهان سوم تشدید گردد و حتی تنش میان شمال و جنوب جانشین تنش میان شرق و غرب گردد.

فدایی - شماره ۷۱ اسفند ۶۹

۱۸ میلیارد دلار، امارات متحده عربی ۹ میلیارد دلار، ژاپن ۹ میلیارد دلار و آلمان ۵ میلیارد دلار به ایالات متحده پرداخت کرده ویا پرداخت آن را تقبل کرده‌اند. دولت انگلیس نیز تاکنون به‌خاطر شرکت در جنگ نزدیک ۷ میلیارد دلار از عربستان، کویت و امارات متحده عربی دریافت کرده است. عربستان با داشتن ۱۳/۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی و ۷۰ میلیارد دلار سهام صنایع در بانکهای آمریکایی و انگلیسی و درآمد سالانه ۲۸ میلیارد دلار از محل فروش نفت برای نخستین بار بدنبال گرفتن وام برای تأمین هزینه‌های جنگ است. کویت نیز که ارزش دارایی‌های خارجی و ذخائر ارز آن پیش از جنگ در مجموع به ۹۰ میلیارد دلار میرسیده، از هم اکنون بدنبال گرفتن وام برای بازسازی کویت است.

در همین حال رئیس خزانه‌داری آمریکا در ماه گذشته اعلام داشت که جنگ بر اقتصاد آمریکا تأثیرات مثبت برجای می‌گذارد و جورج بوش پیش‌بینی کرد که رکود اقتصادی آمریکا به‌زودی پایان خواهد گرفت.

جورج بوش در سنای آمریکا در ماه جاری اعلام داشت که آمریکا برای "عدالت و دفاع از قوانین بین‌المللی" در این جنگ شرکت کرده و بنابراین اقدام آمریکا حقیقت خواهانه است. اما بر واضح است که هدف آمریکا از این جنگ حل بحران اقتصادی ایالات متحده، گسترش نفوذ این کشور در جهان و در منطقه و تأمین جریان نفت ارزان خلیج فارس بسوی بازارهای غرب است. ایالات متحده برای تحقق این اهداف خویش پس از جنگ برای مدتی طولانی نیروهای نظامی خود را در منطقه خلیج فارس باقی خواهد گذاشت.

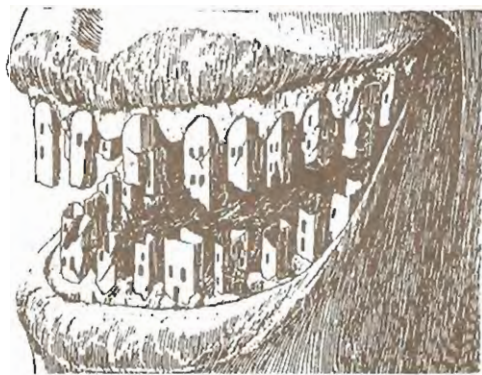
اشغال کویت توسط رژیم صدام حسین فرصت مناسبی برای همه دولت‌ها و مراجعی که جنگ و تشنج نیاز دارند، پدید آورد و حقا که ایالات متحده و متحدان آن از این فرصت "طلایی" بهره برداری کردند.

هزینه نیروی نظامی آمریکا برای این جنگ، ۸۰ میلیارد دلار پیش‌بینی شده است. قسمت عمده این هزینه بهای موشک‌های کروز، ضد موشک‌های پاتریوت، بمب‌های هوا به زمین، قطعات یدکی هواپیمای جنگی، تانک‌ها، نفرین‌ها و سایر جنگ‌افزارهایی است که در جریان جنگ فرسوده می‌شوند و یا از بین می‌روند. یعنی صنایع آمریکا بویژه صنایع نظامی آن برای سال ۹۱ به برکت این جنگ ده‌میلیارد دلار سفارش مازاد بر شرایط متعارف دریافت می‌کنند و تازه این آغاز کار است، چراکه پس از جنگ همه کشورهای منطقه باید برای خرید این سلاحها در صف انتظار بایستند و همزمان شرکت‌های آمریکایی و غربی قراردادهای ده‌میلیارد دلاری برای بازسازی کویت، عراق، و تاسیسات نفتی خلیج فارس امضاء کنند.

هم اکنون هیئت‌های انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی در عربستان مشغول عقد قراردادهای بازسازی کویت با دولت در تبعید این کشور هستند. بنابه‌گزارش هفته نامه پیپزس ویک (week Business) هم اکنون شرکت‌های ساختنی آمریکایی برای بازسازی کویت قراردادهایی به حجم ۵ میلیارد دلار با شیخ کویت امضاء کرده‌اند.

از ۸۰ میلیارد دلار هزینه برآورده شده جنگ تا کنون عربستان سعودی ۲۰ میلیارد دلار (بعلاوه همه سوخت لازم برای هواپیماها و تانک‌ها) کویت

يك جنگ و دو جبهه



جنگ بین کاپیتالیسم فرهیخته و بربریت عقب مانده صدام حسین بخاطر شرایط موجود جهانی به یک جنگ بین قدرتهای بزرگ و برتر جهان علیه ملت مظلوم و عقب مانده عراق تبدیل شده و در این میان شاهد بودیم که فراتر از هرتنگ نظری و هر ایدئولوژی گزائی روزها و ماههای اخیر، جهان بشری عملاً به دو بخش تقسیم شد: بخشی که در رابطه با حل مضامین جهانی و مشکلات بحرانی آن و برای به کرسی نشاندن "نظم نوین جهانی" حاضر و معنقد است که باید با واسطه مدرن و الکترونیک، منهدم کننده بشر حرکت و عمل کرد تا جلوی خطرات بزرگ بعدی را گرفت و بخش دیگر که در برابر این منطق مقاومت میکند، بین این

پاگانینی بعدها در درون وجدان چپ مرد، آری، تجارب روزهای اخیر جهان یک قطب بندی جدید را در درون بشریت حاضر بوجود آورد. این قطب بندی فراتر از ایدئولوژیها و غرب و شرق گزائیهاست. این یک قطب بندی واقعی است و باید آنرا شناخت و با الهام از شور رزمندهای که امیل زولا و وان گوگه را به خالقین بزرگی تبدیل میکرد، به تعریف جهان پرداخت. بشریت عملاً هم اکنون مهمترین نبرد تاریخی خود را پشت سر میگذارد. صحنه اصلی و بزرگ جنگی که اینک درگیر است، نه در شرق نزدیک، که در درون بشریت مطلقاً است که می رود تا هرانحطاطی را از پیکره خویش بزدايد و میرود تا بر این وجدان سترک و روشن دست یابد که نه تنها سوسیالیسم آقای میتران و نه تنها کاپیتالیسم فرهیخته آقای بوش و نه حتی فکرنوی آقای گورباچف نمی تواند بشریت رزمنده و فرهیخته امروز را از این فکر باز بدارد که جنگ در هر شکلش مهرب و زشت و علیه مدنیت بشر است بلکه می رود تا بگوید که ایدئولوژی گزائی یک سم است و این سم می رود تا یار دیگر بخاطر دفاع از "نظم نوین جهانی"، اسطوره گذشته آمریکا به مثابه ژاندارم و سلطان جهان را به شکل دیگری زنده کند.

حادثه جنون آسائی که در جنگ آمریکا و عراق بشریت متدن امروز را تکان داده است این است: در تمام این دوره یک نفر و فقط یک نفر آنهم جرج بوش بود که تصمیم نهائی را گرفت و به سهولت حکم انهدام این شهر بزرگ، این علامت پنج هزار سال تاریخ تمدن بشر را صادر کرد و بر انتهایهای مواد منفجره اش کبریت کشید. اینک تضاد عمده بشر بار دیگر ثابت شد که تضاد بین جنگ و صلح است. از این طریق و بر اساس «واضعی که در هفته های اخیر راجع به این مسئله اتخاذ شد در حقیقت معلوم شد که گرایشات انسانی مرز فاصلشان کجاست. آنها که بیخاطر قبیایع و جنایات و زشتیهای که در کشورهای سوسیالیستی بوده است بر پیکره ضد انسانی خود هاله مقدسی کشیده اند، هاله مقدسان نه از درون خودشان که ناشی از جنایاتی بود که آنرا به کونیست در کشورهای سوسیالیستی مرتکب می شدند. بیخاطره دیگر هاله مقدس بر پیکره کاپیتالیسم فرهیخته از جنایات متخزین کشورهای کونیستی مایه گرفته، شکست، جنایت و فاجعه در کشورهای سوسیالیستی از این

که در برابر این منطق مقاومت میکند، بین این استدلال و استدلالی که آدلف هیتلر، یاهر جنایتکار دیگری در گذشته و حال در تاریخ کرده است تفاوت اساسی وجود ندارد. همیشه در پشت جنگها استدلال جلوگیری از یک وضع بدتر و وخیم تر نهفته بوده است و از این طریق وجدان خود مردم را فریب داده اند. آری، بخشی از بشریت به اینجا کشانده شد که بهر حال به جنگ، بعنوان یک راه حل واقعی در مقاطع بحرانی معتقد شد و در شرایط موجود جهانی زیر پوشش نوگزائی و اینکه "نظم نوین جهانی" نباید در خطر قرار بگیرد، بربریت و خون ریزی و قتل عام را تجویز کرد. چیزی بعنوان فکر نو و وقتیکه به اینجا میرسد دیگر شکست میخورد. وقتیکه سیاست با ادبیات فاصله دارد و از آن الهام نگرفته است و با آن به طغیان و هیجان نیامده است چنین میشود. آقای گورباچف هم باید بخاطر اینکه شرایط اعمال خشونت احتمالی در لیبوتانی رابه نحوی فراهم کند، البته نمیتواند با جنگ باعراق مخالفت کند. فکر نو در اینجا با منابع شور و الهام خود فاصله گرفته است. البته یکی از علل این موضع گیری این است که هفت دهه خفقان در کشورهای سوسیالیستی نظام هنری، فرهنگی و ادبی شور آفرینی را که گرایشهای خشن سیاستداران را کنترل کند تضعیف کرده و از میان برده است. هم سوسیالیسم آقای میتران که فریاد به دنبال این میگردد که به یک ژنرال دوگل جدید برای فرانسه تبدیل شود، وهم فکرنوی آقای گورباچف و هم کاپیتالیسم فرهیخته آقای جرج بوش و هلموت کهل و دیگران، بابفش عظیمی از بشریت در افتاده اند. بشریتی که جنگ میخواهد و نفرت از شبه فاشیسم صدام حسینی آنرا به اینجا نمی رساند که باید خود به یک ایدئولوژی نفرت فاشیستی تبدیل گردد. اریش فرید شاعر و متفکر آریزنسند آلمانی چه زیبا سرود شعری را که حدوداً به این معناست:

نفرت من از آنها که از انسانها نفرت دارند و آنها را بکشند، بی حد و مرز است والی نه تا آن حد که بتوانم آنها را بکشم و قتل عام کنم و یا کشتن آنها را تجویز کنم. فکر نو وقتی با ادبیات فاصله بگیرد نابود است. جنبش چپه در گذشته در قرن نوزدهم با ادبیات پیوند ناگسستی داشته است. آمیزش فکری مارکس و پالکسپر و بالزاک و آمیزش چنان انگلس با آرشه

"حقیقت را باید هر چند هم که زشت باشد ستایش کرد و از دروغ هر قدر هم که زیبا باشد باید فاصله گرفت" (امیل زولا)

این بیان انقلابی یک نویسنده انقلابی قرن نوزدهم است. راستی حقیقت چیست؟ زشتی و زیبایی کدامند؟ حقیقت می تواند زشت هم باشد؟ آیا باید اول حقیقت را آراست و از زشتی ستردو بعد دوستش داشت؟ زولا حقیقت را همانگونه که هست می ستود آشنائی و نسان وان گوگ بزرگترین نقاش قرن نوزدهم با امیل زولا با این عقیده انقلابی درهم آمیخت و طوفانی در او برانگیخت (۱). آری، دروغ زیبا هم وجود دارد برای اینکه نفرت از دروغ با جان آمیخته شود، لازم نیست اول زیبایی آن از پیکره اش سترده شود. آری، دروغ هم میتواند زیبا باشد. این عقیده انقلابی امیل زولا امروز جان میگیرد. امروز دوباره قدرت میگیرد و بر احساس و عواطف بشر امروز تاثیر نیرومندی دگر باره بر جای میگذارد.

وقتیکه پنج هزار سال تاریخ تمدن فرهنگ بشر، پنج هزار سال گذشته پر نگاپوی انسان با تمام رنجها و دردهایش در شهر بزرگ و زیبای بغداد زیر بمبارانهای وحشیانه و جنون آمیز B-52 های آمریکایی و متحدینش با خاک یکسان می شود، درد این نویسنده انقلابی را از ترکیب زیبایی با دروغ، با گوشت و خون و استخوانان درک می کنیم. آری، این دروغ زیبا چیزی جز کاپیتالیسم فرهیخته ای نیست که امروزه بر جهان حکومت میکند و بینش نوین چپ در زوایایی از پیکرش، در گوشه هایی از موجودیتش، در معرض این خطر است که زیر دنده های چرخ این ماشین غول پیکر کاپیتالیسم له و لورده شود. دروغهای زیبا را باید افشاکرد. همانگونه که کاپیتالیسم فرهیخته را باید عریان کرد. پنج هزار سال تمدن آشور و کلد و بابل زیر بیگان نظامی کاپیتالیسم فرهیخته در شهر زیبای بغداد در حال فرو ریزی است.

ادبیات انسانهای خسته از ایدئولوژی را یاری میدهد و وقتیکه سرگردان میماند که راستی اگر قدرت گرفتن یک انسان مجنون و دیوانه بنام صدام حسین خطر و توطئه ای برای "نظم نوین جهانی" است، پس چرا نباید جنگ علیه پنج هزار سال مدنیت بشر را صحنه گذاشت؟ "نظم نوین جهانی" که آقای بوش و آقای میتران و آقای گورباچف از آن تایید می کنیم، به بغداد، یعنی تایید جنگ و شرارت علیه بشر تحت پوششهای قانونی سازمان ملل را نتیجه میگیرند بدین ترتیب به یک ایدئولوژی تبدیل می شود و این همان خطری است که ما همیشه در گذشته آتراگوشرد. کرده بودیم: مهمترین خطر برای فکر نوین است که خود بیکه ایدئولوژی تبدیل گردد. تبدیل بینش نو به ایدئولوژی به حکم ماهیت و سرشت ایدئولوژی آنها بالاتر از زمان و مکان قرار میدهد و بنابراین بخاطر دفاع از عقیده، نظم نوین جهانی باید تئوری کاذب یک جنگ عادلانه را زنده کرد و از آن طریق به نابودی بشر و تنهاییا به نابودی خود هست گذاشت.

قطعنامه در باره بحران خلیج فارس

۱- ماتجاوز نظامی عراق به کویت، اشغال نظامی و ضربه کردن آن به عراق و نقض حق حاکمیت ملی مردم کویت توسط عراق را محکوم میکنیم

۲- ما خواهان خروج فوری و بدون قید و شرط عراق از کویت هستیم

۳- ما راه حل نظامی برای بحران خلیج فارس را محکوم میکنیم

۴- صلح و ایمنیت و منافع ملی کشورهای منطقه نه از طریق رقابت تسلیحاتی و تعادل نظامی، نه از طریق برتری و قدرت فائده این یا آن کشور امکان پذیر نیست.

صلح، ایمنیت، منافع و استقلال ملی و تمامیت ارضی کشورهای منطقه تنها در سایه همزیستی مسالمت آمیز و همکاری و تعاون اقتصادی - سیاسی این کشورها در زمینه بهره برداری از منابع و ثروتهای ملی و همکاریهای فرهنگی - علمی به بهترین نحو امکان پذیر است. سیاست های شوونیستی، تلاش برای برتری سیاسی، نظامی در منطقه، دامن زدن به رقابت نظامی، تلاش برای تبدیل به قدرت فائده نظامی در منطقه و عهده دار شدن نقش ژاندارم منطقه، تضعیف و تخفیف دیگر کشورها و ملت های منطقه، جز تشدید اختلافات و تخصصات منطقه ای، هدر دادن ثروت های ملی به پای انحصارات بین المللی، وابسته کردن کشور به این یا آن قدرت بین المللی و تشدید بلوک بندیهای نظامی، حاصلی نداشته است.

منافع ملی ما و سایر کشورهای منطقه فقط از طریق پایان دادن به رقابت و تعادل های عملا ناپایدار نظامی، از میان برداشتن بلوک بندیهای نظامی، خروج کلیه نیروهای نظامی از منطقه و تبدیل آن به منطقه صلح و آرامش و همکاری، امکان پذیر است.

۴- سازمان ما میبایست در تبلیغات و موضع گیریهای سیاسی خود از هم اکنون - و در صورت بروز جنگ بصورت مضاعف - بر پایه محورهای فوق عمل کند، خطر جنگ و عواقب شوم آن را به گسترده ترین شکل توضیح دهد، و با در نظر داشتن نتایج شوم جنگ در صحنه ملی و بین المللی علیه جنگ فعالیت کند، همچنین نتایج زیانبار راه حل های مبتنی بر امتیاز دهی به رژیم عراق را توضیح دهد و بر سیاست اصولی مبتنی بر تداوم و تشدید فشار های اقتصادی - سیاسی بین المللی بر رژیم عراق تا وادار کردن آن به عقب نشینی از کویت، تاکید ورزد.

سازمان می بایست از طریق همکاری و اتحاد عمل با سایر نیروهای چپ، دموکرات و طرفدار صلح، بصورت فعال در قبال بحران خلیج فارس و خطر بروز جنگ، موضع گیری کند.

از مصوبات کنگره سازمان فدائیان خلق ایران
۱۴ تا ۱۶ دیماه ۱۳۶۹
۴ تا ۶ ژانویه ۱۹۹۱

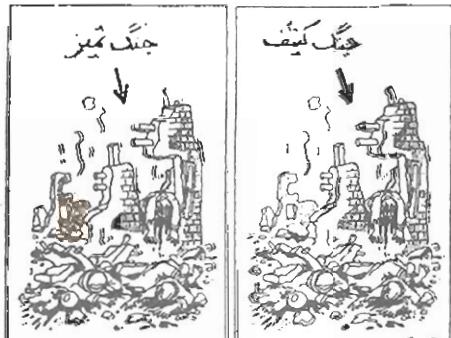
چرا در تظاهرات ضد جنگ شرکت نمیکنید؟

از آغاز جنگ و بمبارانهای وسیع عراق و کویت توسط هواپیماهای جنگی آمریکا و متحدین اروپائیش، جنبش ضد جنگ و طرفداری از صلح در آمریکا و بویژه در کشورهای اروپایی دامنه و ابعاد گسترده و همه جانبه ای بخود گرفته است. مخالفت با جنگ و کشتار انسانها و تخریب شهرها، مخالفت با دروغ و نیرنگ و سانسور نظامیان و دولتداران، و دفاع از راه حل مسالمت آمیز مسائل منطقه خاور میانه و خلیج فارس در مرکز فعالیت های تبلیغی و سیاسی جنبش صلح خواهانه قرار دارد. جنبش صلح اروپا نه اشغال نظامی کویت را تایید می کند و نه خواهان امتیاز دهی به رژیم تجاوز گر عراق است، و نه از موضع بدوی "ضد آمریکائی" یا "ضد غربی" حرکت میکند. بلکه جنبشی است که از ارزشهای عالی بشریت متدن یعنی از صلح و از دموکراسی دفاع می کند.

این جنبش در عین حال در بر گیرنده گسترده ترین طیف نیروهای سیاسی، فرهنگی، هنری کشورهای اروپائی است. نقطه مشترک تمامی این نیروها دفاع از صلح و مخالفت با جنگ است.

برای ما ایرانیان که ۸ سال جنگ ویرانگر ایران و عراق و صدمات وحشتناک انسانی و نتایج زیانبار اقتصادی، سیاسی جنگ را بهینه تجربه کرده ایم، شرکت در تظاهرات و فعالیت های دفاع از صلح و مخالفت با جنگ می بایست بسیار جدی تر و مسئولانه تر از دیگران صورت میگیرد. اگر نیروهای سیاسی در اطلاعیه ها و اعلامیه های خود مخالفت خود را با جنگ ابراز بدارند و ضرورت دفاع از صلح و "شرکت فعالانه و متحدانه" در تظاهرات و فعالیت های صلح را در پائین اطلاعیه های خود یاد آور می شوند، نیروهای ایرانی، افراد و شخصیت های فرهنگی و هنری نیز از ضرورت شرکت در این جنبش سخن می گویند، اما متأسفانه آنچه که تاکنون مشاهده شده است تفاوت آشکار میان شعار و عمل و بی تحرکی آزار دهنده و تاسف بار مجموع نیروهای ایرانی در رابطه با جنبش صلح و شرکت در آنست. در زمینه این بی تحرکی نیروهای ایرانی در جنبش صلح، گزارشات و نامه های متعددی از طرف رفقای ما در فرانسه، کانادا و انگلیس بدست ما رسیده است که از عدم حضور و شرکت نیروهای ایرانی انتقاد کرده اند. از این رو و با توجه به واقفیت بیعیلی و بی تحرکی نیروهای ایرانی است که ما طرح مجدد شعارهایی از قبیل "از صلح دفاع کنیم"، "علیه جنگ متحدانه تلاش کنیم" و غیره را در این نوشته، دیگر غیر واقعی و ناگافی میدانیم و مستقیماً همه نیروها را مخاطب قرار داده و فقط سؤال میکنیم: چرا در تظاهرات ضد جنگ شرکت نمی کنید؟ حقیقتاً چرا؟

جنگ از نگاهی دیگر



کیل، معاون رئیس جمهور، در یک واحد غیر رسمی خدمت میکرد!

الکس مولنار، یکی از دو شایندگی فوق الذکر که پسرش از اولین اعزام شدگان به خلیج فارس بود، در نوشته ای تحت عنوان "آقای بوش، آجرتو، پسر من است"، می نویسد: هیچکدام از جوانانی که من دیدم... صاحب والدینی نیستند که بتوانند یا استفاده از روابطشان و بلیک تلفن ساده و یا نوشتن نامه به یک ژنرال، مطمئن باشند که فرزندشان از صحنه خطر دور خواهد بود، یعنی همان کاری را بکنند که والدین دان کیل در جریان جنگ ویتنام کرد. (هرالد تریبون، اوت ۱۹۹۰).

ویلیام پفانه در مقاله ای در روزنامه هرالد تریبون (۱۷ ژانویه) واقفیت تلخی را در باره ی جنگ ها مطرح می کند: "جنگ ها را همواره فقرا پیش می برند، زیرا ثروتمندان بر آنند که از زندگی شان استفاده ی بهتری بکنند". او اضافه می کند که "پیاده نظام نیروی کار غیر متخصص جنگ است افراد خود را از میان فقرا استخدام می کند". واقفیت تکان دهنده تر این است که "۹۵٪ سربازانی که هم اکنون در منطقه خلیج هستند اعلام کرده اند که در جستجوی کار و یا یک دوره ی آموزش حرفه ای بوده اند" و ۵٪ باقی مانده "نظامیان حرفه ای" هستند.

در همین مقاله آمده است "تند و تیز ترین طرفداران جنگ که گاهی بنظر می رسد حتی "تشنه ی خون" هستند، در میان سیاستمداران، نمایانته عالی رتبه ی دولتی و روزنامه نگاران و بطور کلی در میان کسانی هستند که "در امنیت کامل در سرمقاله ها، در پست میز دانشگاه ها و یا در انستیتوها" ابراز نظر می کنند.

ویلیام پفان همچنین یادآوری می کند که جرج بوش که خود در جنگ جهانی دوم پست بالایی داشته، "وقتی که با این سؤال مواجه شد که آیا جنگ اگر پسر خودش را قربانی می گرفت، باز هم قابل توجهی بوده جواب را بسیار دشوار یافت. تنها دو نفر از نمایندگان کنگره هستند که پسرانشان در خلیج خدمت نظامی می کنند... دیک شنی، وزیر دفاع، در حال های جنگ، ویتنام ترتیبی داده بود که ۹ سال را در دانشگاه سپری کند و "دان

ما رنج را میفهمیم

در حاشیه جنگ چه گفته اند؟

به ترک خدمت فرا نخوانده‌ام، برعکس، من تکرار میکنم که جوانان فرانسوی نباید بگذارند باین بهانه که این جنگ، جنگ فرانسه‌است بدام این جنگ کشیده شوند. این جنگ، جنگ فرانسوی نیست و نمیتواند باشد. بهین ترتیب من هرگز نظامیان را به تخریب وسایل تشویق نکرده‌ام.

من آنان را به سنت جنبش کارگری فرانسه در مبارزه علیه جنگ استشاری و امپریالیستی فرا میخوانم. این جنبش در بر افروختن آتش یک جنگ غیر مسئولانه و جنایتکارانه شرکت نمی‌کند. این جنگ خلق فلسطین را در رنج و اندوهش فرو میبرد. این جنگ، بطور اجتناب ناپذیر، تمامی مردم عرب را بر علیه برپا کنندگان جنگ، برمی‌انگیزد...

هنگامیکه در دهه ۵۰ من ۲۰ ساله بودم سخنان وزیر را شنیدم که از فرانسه، مقام آن و افتخارش و از ضرورت جنگیدن و "اتحاد مقدس" یاد میکرد. من در اوئیفورم چتر باز ارتش فرانسه در الجزایر بودم.

۷ سال بعد و یک میلیون کشته، الجزایر در اشک و خون به استقلال دست یافت، و نسلی از فرانسویان خونین و مالین و کشته از جنگ ابلهانه، بیرون آمد.

آن وزیر اکنون رئیس جمهور شده‌است. اوسخان قبلی‌اش را از سر میگیرد. نه کشته‌های بی‌حاصل و نه شرم، هیچ چیز به او نیاموخته‌اند. اما من اطمینان دارم آتانیکه آژنمان ۲۰ ساله بودند، از تاریخ درس گرفته‌اند.

جان سرباز امریکایی

جان سرباز عراقی

خبرنگار یکی از نشریات با اشاره به گستردگی بمبارانهای هوایی از جرح‌بوش پرسید: "آیا به این ترتیب کشتار ده‌ها هزار سرباز عراقی از نظر شما مهم نیست؟" و آقای رئیس جمهور در پاسخ با خونسردی کامل می‌گوید: "بگذارید کاملاً صریح باشم. مسئله من، جان سربازان امریکایی است و برای آن هرچه که لازم باشد انجام میدهم."

یک نماینده جمهورخواه از ایالت ایندیانا می‌گوید اگر بمبارانهای کلاسیک کفایت نکند، پذیرفتنی نیست که با استفاده نکردن از بمب اتمی تاکتیکی، جان سربازان امریکایی را در حمله زمینی بخطر بیاندازیم! یعنی بهتر است بمب اتمی بکار ببریم.

سیاستمداران و نظامیانی که بیرحمانه باجان انسانها بازی می‌کنند، و جان سرباز امریکایی را از جان سرباز عراقی عزیز تر و ارزشمندتر وانمود میکنند حتی در این تقسیم بندی شرم آور نیز صادق نیستند و دروغ می‌گویند، احتیاط کنونی بوش و نظامیان امریکایی در آغاز جنگ زمینی اساساً به این علت است که میخواهند از طریق بمبارانهای گسترده هوایی عراق را فلج و وادار به عقب نشینی کنند و از تکرار تجربه ویتنام که تلفات انسانی گسترده موج اعتراضات افکار عمومی امریکاییان را برانگیخت، اجتناب کنند. اما در عین حال نقش اعزام بیش از یک میلیون سرباز امریکایی به عربستان و تدارک جدی دست زدن به حمله زمینی - حمله‌ایکه پاتلفات بسیار سنگین انسانی برای طرفین درگیری خواهد بود - آشکار می‌کند که

انتخاب میشود.

در جنوب لبنان، در اردو گاههای فلسطین، نام "اسکود" بعنوان لقب و کنیه از طرف چریکهای فلسطینی انتخاب میشود.

محاکنه کنندگان ما کیانند؟

ژیل پرو، نویسنده معروف فرانسوی در یک صحابه مطبوعاتی در دفاع از صلح و علیه جنگ جوانان و سربازان فرانسوی را به ترک خدمت سربازی و از کار انداختن ماشین جنگی فرانسه تشویق کرد. این موضع ژیل پرو باواکنش سریع و خشن سیاستمداران و مقامات عالی‌رتبه نظامی فرانسوی روبروشد که بعضاً خواهان تعقیب قضائی و محاکمه او در دادگاههای نظامی شدند. ژیل پرو ضمن توضیح دقیقتر موضع خود مطلبی تحت عنوان "محاکمه کنندگان من کیانند؟" برای نشریه لوموند ارسال کرد که خلاصه آنرا میخوانید:



سیاستمداران و فرماندهان نظامی طی سالها، هواپیمای جنگی، تانک، توپ و موشک‌هایی که امروزه علیه سربازان ما بکار گرفته میشوند، در اختیار صدام حسین دیکتاتور قرار داده‌اند. اینان امروزه تظاهر میکنند که تازه فهمیده‌اند که مشتری آنان یک آدمکش است ولی این خود آنان هستند که سلاحهای مرگبار در اختیار او قرار داده‌اند.

چه کسانی مدعی محاکمه کردن من هستند؟ آقای لوین که نه فقط اشغال و ضمیمه کردن کویت را تأیید کرد، بلکه همراه و توجیه‌گر و مبلغ دیکتاتور عراق نیز شد.

مرا به تعقیب قضائی تهدید می‌کنند. من با آرامش در انتظار اقامه دعوی شتابان توسط وزیر دفاع ملی، عضو پایه گذار انجمن دوستی عراق-فرانسه! هستم.

برخلاف آنچه ژنرال اشیت رئیس ستاد ارتش وانمود می‌کند من سربازانی را که در جبهه هستند

شا از جنگ بر میگردید، این در چشمان شما پیداست. منم جنگ را میشناسم، من، موقعیکه فرانسویهای الجزیره را با ناپالم بمباران کردند ۲ ساله بودم. من چهره کسانی را که وحشت جنگ را دیده‌اند تشخیص میدهم، من الجزایری هستم. از گابیل هستم (گابیل اقلیت قومی در الجزایر با نژاد و زبان و رسوم ویژه خوداست). یک قطره خون عربی در رگهای من نیست.

من حتی میل نداشته‌ام زبان عربی یاد بگیرم. من بلد نیستم اسم خودم را به عربی بنویسم. بااینهمه من عربم. طرفدار "جبهه اسلامی رستگاری" هستم، ضمن اینکه شراب را هم دوست دارم. یک روز یک آمریکائی از من پرسید که آیا من نیمه فرانسوی نیستم، باو جواب دادم من صددرصد عربم. او بمن گفت که تو نژادپرست هستی، باو گفتم عرب بودن بمعنی یک نژاد نیست، عربها بین خود مرتباً کشکش دارند و گاه علیه هم می‌جنگند ولی آنها از اروپائی‌ها همیشه تر و متحدرترند.

من از ۲ اوت عربم و افتخار میکنم که عرب هستم. من طرفدار عدالت هستم. برایم مهم نیست که او یک قاتل یا یک هیتر است. او (صدام) برای من حرف میزند. برای ما حرفه میزند. غرب راه پیگیری برای انتخاب باقی نگذاشته است. همیشه سرفروذ آوردن و بشا آری گفتن. تمام شد. بین ما و شما جدائی است. جدائی کامل.

پنجشنبه گذشته (پنجشنبه ۱۷ ژانویه) وقتیکه اولین بمباران‌ها شروع شد رادیو و تلویزیونها باگفتند که ارتش عراق دیگر وجود ندارد. تسلیم شده یا در حال تسلیم شدن است. من با خود گفتم که یقیناً دیگر رهبران ما را دست انداخته‌اند و با دروغ گفته‌اند.

صدام حسین هم مثل رهبران قبلی. بعداً دریافتیم که دروغگوها، شا بوده‌اید. از من عربی‌تر نمیتوانی پیدا کنی. اما در عین حال من طرفدار او (صدام) هستم...

وقتیکه اولین موشکها به تل‌آویو اصابت کرد. مادرم گریست. شا نمیتوانید این را درک کنید. ما اینجنینیم. ما رنج را میفهمیم. اما شا فقط رنج خود را میشناسید. برای شاه فقط مرده‌های خود شا سزاوار دلسوزی‌اند. من وقتیکه خلیان اسیر انگلیسی را در تلویزیون دیدم منقلب شدم. و حال آنکه این شخص همانی بود که بدون اینکه حتی از خود سئوالی کند، شهر را بمباران کرده بود. من نمیدانم که او وقتی بسیهایش را رها می‌کند، اصلاً میدانند که چه‌کاری می‌کنند؟ من اما برای او غمگین بودم.

(از گفته‌های یک دختر مهرباندار شرکت هواپیمائی اردن به خبرنگار روزنامه لیبراسیون)

صدام - اسکود

از آغاز جنگ، بیش از ۴۰۰ نوزاد اردنی از طرف والدینشان، "صدام" نام‌گذاری شده‌اند. علاوه بر نام صدام، دیگر اسامی که باجنگ و مبارزه مترادف‌اند از طرفه والدین برای نوزادان انتخاب میشود مثل جهاد، کفاح و نضال. برای نوزادان دختر نیز اسامی از قبیل عربوبه (عربیت) و غیره



ادعای بوش و دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکا در مورد ارزش جان سربازان آمریکائی نیز فقط یک عوامفریبی جنایتکارانه است.

این جنگ ، جنگ سازمان ملل نیست

خاویز پرز دوکوئیاری دبیر کل سازمان ملل در پاسخ خانم افسانه بصیرپور خبرنگار نشریه فرانسوی لوموند که از او سؤال کرده بود "آیا آغاز جنگ، شکستی برای سازمان ملل محسوب میشود؟" می‌گوید: "تقریباً همین طور است. شورای امنیت، توسل بجنگ را اجازه داده است... اما این جنگ سازمان ملل نیست. در این جنگ نه "گلاهی" های سازمان ملل حضور دارند و نه پرچم سازمان ملل. و من نیز فقط از طریق اخبار کشورهای درگیر از آغاز جنگ مطلع شده‌ام. کسی نمی‌تواند بگوید که سازمان ملل مسئول این جنگ است. این جنگ بدان معنا که بوسیله شورای امنیت اجازه داده شده قانونی بشمار میرود اما گستردگی آن مساله دیگری است".

خبرنگار لوموند می‌پرسد: "طبق نظر مقامات آمریکائی و در "طرح‌های" آنان برای پس از جنگ ، سازمان ملل نقشی نخواهد داشت". آقای خاویز پرز دوکوئیاری جواب میدهد: "ابدا چنین نیست. اگر آمریکائی‌ها بخواهند که ما حضور نداشته باشیم امری دیگری است."

گفته دبیر کل سازمان ملل باندازه کافی بیانگر حقایق تلخ رابطه قدرت‌ها و سازمان ملل است. آمریکا و متحدانش جنگی را آغاز کرده‌اند که از چارچوب همان مصوبه شورای امنیت سازمان ملل هم فراتر میرود و جنگ سازمان ملل نیست. بعلاوه همین آمریکا و متحدانش آنجاکه مسئله توجیه بیبارانهای عراق مطرح است به مصوبه شورای امنیت سازمان ملل استناد میکنند ولی آنجاکه از "طرح‌های پس از جنگ" صحبت میشود آشکارا سازمان ملل را بی‌بها کرده و بکنار مینهد!

در باره نتایج جنگ و آینده منطقه

بقیه از صفحه ۲۰
اقتصادی و اجتماعی منطقه دخالت و نظارت داشته باشند و شوراهای استان و منطقه برخاسته از رای مستقیم مردم میتوانند در چارچوب اختیارات قانونی خود این مدیریت را از نظر تضمینی و اجرایی بر عهده بگیرد.

اگر نظر بر تعصب خاص همراه با تهمت و ناسزا و رد و بدل کردن برچسب‌های رایج مربوط به گفتو شنودهای سیاسی معمول به محفل های سیاسی نباشد هرگونه اعتقادی را میتوان بدون ترس از اینگونه تهمت‌ها و صرفاً بخاطر گسترش دامنه تبادل آرا و عقاید برای رسیدن به یک راه حل هماهنگ با شرایط تاریخی و سیاسی امروز مورد بحث و بررسی قرار داد.

بطور خلاصه بنظر من مفاهیم تاریخی لغاتی از قبیل اشغال و تجاوز و امپریالیزم و سوسیالیزم و غیره در ارتباط با تحولاتی که در متن حوادث تاریخی جهان رویداده تغییر کرده است.

صدام حسین و حافظ اسد به خاطر اشغال کویت و لبنان اشغالگر نیستند، بلکه قبل از آن اشغالگر حاکمیت قانونی ملت عراق و سوریه هستند، آنها در حالیکه از جنگ با اسرائیل برخلاف شعارهای دائمی فرار می‌کنند، در جنگ دائمی و تجاوز روزانه با ملت‌های خود هستند. اگر صدها هزار نفر از مردم الجزایر و مراکش و تونس و اردن به طرفداری از صدام حسین در خیابانهای کشور خود مرگ بر آمریکا می‌گویند در واقع هدف واقعی این فریادهای خشم حاکمان مستبد و دولت‌های خود گامه خود آنهاست، زیرا مردم مراکش از ترس زندان و شکنجه ملک حسن نمیتوانند فریاد بزنند مرگ بر استبداد و سرنگون باد مستبد، از این نظر باید از آقای صدام حسین و جناب ژرژبوش متشکر باشند که لااقل این وسیله را برای آنها فراهم کرد که ملک حسن و ملک حسین و شاذلی و ژنرال زین‌العابدین علی جرات شلیک گلوله را بسوی تظاهر کنندگان علیه آمریکا و طرفداری از قهرمان عرب و نجات دهنده فلسطین را ندارند.

من فکر میکنم مردم خرمشهر و آبادان و اهواز و دزفول و مردم ساکن تهران و همدان و دیگر شهرهایی که مژه تلخ موشک‌های اسکود صدام حسین ساخت شوروی و بمب‌های ساخت فرانسه را چشیده‌اند و همچنان در زیر بویغ ولایت مطلقه فقیه حتی از آزادی انتخاب رنگ لباس هم محرومند بهتر از ما میتوانند در باره صدام حسین و نظم نوین ادعائی آقای بوش قضاوت کنند.

بطور خلاصه من در نظم نوین بوش اگر مبتنی بر تداوم سنت های استعماری قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم و تقسیم بندیهای سیاسی ناشی از جنگ دوم باشد سر انجمنی نمی‌بینم، چون خصوصیت تاریخی این دو دوره موضوعاً مختلفی شده است. اینکه حالا مفسرین غربی نغمه ساز کرده‌اند که ایران به عنوان قدرت تازه منطقه سر برمی‌کشد نیز به نظر من عاری از واقعیت و به نوعی باصطلاح عوام هندوانه گذاشتن زیر بغل آقای رفسنجانی و رفقااست. رژیمهای سیاسی که در اثر استبداد گرفتار فشار و تورم و ورشکستگی اقتصادی و توسل به قرض و فقر و بیگاری اکثریت و تکاثر وحشتناک ثروت در اقلیت معدود هیئت حاکمه و اطرافیان آن هستند چگونه میتوانند قدرت برتر باشند؟

روزگاری همین القاب را بشاه ایران می‌بخشیدند و به ازای گرفتن میلیاردها دلار انبارهای ارتش ایران را لیریز از اسلحه کردند و ماعاقبت شاه و دولت او را دیدیم، هیچ نظمی نوین در منطقه و در هیچ جای دنیا باین گونه رژیمهای فاسد و خود گامه در خدمت منافع دراز مدت آمریکا و کشورهای صنعتی بوجود نخواهد آمد. ورشکستگی آن دو نظم مسلط گذشته و آثار اجتماعی و اقتصادی ناشی از آنها نشان میدهد که جهان دهه آخر قرن بیستم به نظمی احتیاج دارد که در حوزه سازمان ملل متکی به یک همبستگی و هماهنگی بین المللی برای تامین حقوق اساسی انسانها و رفاه نسبی آنها باشد. رژیمهای استبدادی منطقه در سرآشویی سقوط هستند، این یک واقعیت است نه توهم.

بقیه از صفحه ۱۱
مقام اول رژیم اسلامی

بنابه گزارش یک گروه فرانسوی به نام "خبرنگاران بدون مرز" که برای آزادی مطبوعات مبارزه میکنند، در ایران ۴۱ نفر روزنامه نگار به خاطر عقاید سیاسی خود زندانی هستند. بهمن خاطر ایران از نظر تعداد روزنامه نگاران زندانی در مرتبه اول قرار دارد و کشورهای چین با ۳۳ نفر، ترکیه ۲۸ نفر، اسرائیل ۲۵ نفر، سودان ۱۳ نفر، سوریه ۱۱ نفر عراق عنقر در مراحل بعدی قرار دارند.

"کنسرو گوشت خوک و شئونات اسلامی"

بنابه گزارش روزنامه جمهوری اسلامی طی ماه اخیر کمیته انقلاب اسلامی تهران ضمن بازرسی از ۴۳۱۱ واحد صنعتی ۴۲۸ واحد مختلف را به اتهام عدم رعایت شئونات اسلامی تعطیل کرد. بر اساس این گزارش از اماکن مذکور مقدار زیادی کاست ویدئویی، مجلات، جوراب و اشیای زیبایی و مبتذل و همچنین کنسرو گوشت خوک بدست آمده است.

دهید تنها با غم دیدن سریالهای تلویزیونی زندگی را سرکنیم.

برای هر ۷۲ هزار نفر فقط یک دندانپزشک

مرکز آمار ایران در یک بررسی در مورد روستاهای ایران اعلام کرد که در سال ۱۳۶۵ بیش از ۱۰۳ هزار آبادی در کشور وجود داشته است. از این تعداد ۶۵ هزار آبادی یا ۲/۹ درصد دارای سکنه بوده اند. بر اساس این سرشماری ۲/۴۵ درصد کل جمعیت کشور در این روستاها سکونت داشته اند. مطابق نتایج بدست آمده در سال ۶۵ در کل مناطق روستائی کشور ۱۱۹۵ پزشک - ۳۱۰ دندانپزشک، ۱۹۸ داروساز - ۳۲۹ پرستار - ۲۱۱ مامای متخصص و ۸۱ تکنیسین رادیولوژی مشغول بکار بوده اند. یعنی برای هر ۱۸ هزار نفر روستائی یک پزشک، برای هر ۷۲ هزار نفر یک دندانپزشک و برای هر ۱۱۲ هزار نفر یک داروساز وجود دارد! در یک درصد روستاها دبیرستان، در ۵ درصد روستاها، دبستان و در ۹ درصد روستاها مدرسه راهنمائی وجود دارد!



"غم دیدن سریالهای تلویزیونی"

در مجله گل آقادر مورد خبر اینکه در ۸۳ شهر کشور هند هنوز سینما وجود ندارد نوشت: می‌گویند عده‌ای از هم شهری های ۸۳ شهری که فاقد سینما هستند به نمایندگی از اهالی آن شهر هابه تهران آمده و با مراجعه به معاونت امور سینمائی وزارت ارشاد اظهار داشتند که تقاضا داریم نعمت نداشتن سینما را از ما نگرفته اجازه

آنچه می‌خوانید مقاله‌ای است از فالح عبدالجبار، روزنامه نگار عراقی که در لندن در تبعید بسر می‌برد. عنوان اصلی مقاله که در "گاردین هفتگی" (سوم فوریه ۱۹۹۱) چاپ شده، اینست: "صدام سیتوانست شکست خورده باشد ولی هنوز پیروز است". عنوان فوق، با توجه به مضمون مقاله از طرف هیئت تحریریهی "فدائی" انتخاب شده است.

آیا جنگ علیه عراق، موقعیت صدام حسین را تضعیف کرده است؟ دولت بوش همراه با سایر اعضای غربی ائتلاف بر این باورند که دامنه‌ی جنگ هوایی، قدرت نظامی صدام را کاهش خواهد داد، باعث خروج او از کویت خواهد شد و نهایتاً هزمان با شکست نیروهایش، او را از قدرت بر خواهد انداخت.

اعضای اپوزیسیون عراق نظر دیگری دارند: برای صدام، عقب نشینی از کویت بمنظور جلوگیری از جنگ، معادل خودکشی سیاسی بود، درحالیکه جنگ، حتی جنگی که او در آن ببازد، برای او یک پیروزی سیاسی خواهد بود، یعنی همان چیزی که او برای بقای قدرتش به آن نیاز دارد. این تناقض آشکار از یک پدیده در جهان عرب حکایت دارد. سایر رهبران عرب نیز در جنگ باخته‌اند، ولی علیرغم این، بادست یافتن به نوعی همبستگی میهن پرستانه که بر تضاد های اجتماعی برده می‌گردد و بابرانگیختن همدردی توده‌های عرب که عقب نشینی‌های عملی را جبران می‌کنند، به پیروزی‌های سیاسی دست یافته اند. در این زمینه کافی است وضع ناصر در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ و یا وضع یاسر عرفات پس از اخراج سازمان آزادی‌بخش فلسطین از بیروت در سال ۱۹۸۲ را به یاد آوریم.

گفته میشود که جنگ بهترین درمان دردهای عراق و بهترین راه متوقف کردن ماشین جنگی عراق است، اما این راهم باید در نظر گرفت که جنگ همدردی پررور اعراب با عراق را دامن خواهد زد و آنهم نه به‌خاطر سجاای ناموجود صدام، بلکه به این دلیل که از نظر اعراب، سیمای دولت آمریکا و سلطه‌ی غرب در منطقه بسیار خطرناک‌تر است. احساسات ضد صدام و طرفداری از آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس می‌تواند وجود داشته باشد، ولی دهها تظاهرات وسیع در الجزایر، اردن، لبنان و تونس و موج بالا گرنده‌ی خشم و کینه در مصر و سوریه از آن برجسته تر و قوی تر است.

موضع اپوزیسیون عراق در تبعید راهم باید در نظر گرفت، چرا که شروع جنگ، آن را بافضل بسیار دشواری روبرو کرده‌است. جمعه گذشته، محمدباقر الحکیم، رهبر مجمع عالی انقلاب اسلامی عراق (که پایگاهش در تهران است)، در بیانیه‌ای از بیروت، به طرفداران خود دستور داد که به‌شاهه‌ی نظامی این جریان بپیوندند. علیرغم اینکه بسیاری از اعضای خانواده‌ی حکیم بدست سرویس های امنیتی عراق اعدام شده‌اند، او به‌نیروهایش که در نزدیکی مرز ایران و عراق مستقرند، گفته است که باید علیه آنچه که او "حمله‌ی آمریکا" می‌نامد، مقاومت کنند.

حزب کمونیست عراق، از جمله خواهان توقف تهاجم آمریکا شده و سعود پارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان، هم با راه حل جنگی و هم حضور نظامی غرب در خلیج فارس مخالفت کرده‌است. دکتر صاحب الحکیم، از مخالفان

جنگ و صلح از نظر اپوزیسیون عراق



سرشناس و شیعی رژیم عراق نیز در مصاحبه با تلویزیون انگلیس، خواهان توقف جنگ شده‌است. این تغییر موضع از طرف سرسخت‌ترین دشمنان صدام، از نتایج مستقیم حملات هوایی به عراق است و می‌تواند در عین حال انعکاس روحیات مردم در داخل عراق نیز باشد.

احزاب اپوزیسیون عراق، هرچند که نه خواست عقب نشینی عراق از کویت را کنار گذاشته‌اند و نه امید برکناری صدام حسین را از دست داده‌اند، بر این عقیده‌اند که اگر در این موقعیت درکنار کشورشان علیه جنگ، موضع نگیرند، حق اخلاقی برای مخالفت با رژیم موجود را از دست خواهند داد. آنها همچنین برآنند که اگر حملات ادامه یابند، جنبش رشد یابنده‌ای برای مقاومت میهن پرستانه در داخل کشور شکل خواهد گرفت.

آنها اینک درمی‌یابند که دوره‌ی کوتاه صلح بین سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰، دشوار ترین سال‌های تمام دوران حاکمیت صدام بوده است. صدام با درک این امر که جامعه در آستانه‌ی انفجار است، یک رشته اصلاحات، شامل لیبرالیسم اقتصادی، پلورالیسم سیاسی، آزادی مطبوعات و یک قانون اساسی جدید را پیشنهاد کرد. ولی به‌جای اجرای عملی این اصلاحات، در آغاز سال ۱۹۹۰ بعنوان رئیس جمهور مادام‌العمر انتخاب شد و پس از آن، حمله به‌کویت را با شعارهای وحدت اعراب، توزیع عادلانه‌ی ثروت و سلطه‌ی فلسطین ترتیب داد. صدام با این کار می‌خواست بسبک خود بحران داخلی عراق را حل کند.

ابعاد وسیع خشم جهانی، انزوای بین‌المللی و مجازات‌های اقتصادی که پس از حمله به‌کویت، نصیب عراق شد، تشنج‌های اجتماعی و سیاسی در عراق را نه تنها کاهش نداد، بلکه بازهم وخیم‌تر کرد. بگفته‌ی محافل اپوزیسیون عراق، هرچند که مجازات‌های اقتصادی، در مجموعه‌ی جهان عرب به روحیات ضد آمریکائی دامن زده، ولی در عراق روحیه‌ی دیگری گسترش می‌یافت که علیه رژیم بود و ضربه‌ی ناشی از رهاکردن تمام نتایج ناشی از جنگ علیه ایران، تأثیرات مجازات‌های اقتصادی و خطرات جنگی دیگر، آن را شدت بازهم بیشتری می‌بخشید.

این احساسات مردم عراق بسیار قوی‌تر از حس وحدت ملی بود که معمولاً تهدید حمله‌ی خارجی بوجود می‌آورد. حتی در بغداد، بصره و برخی شهرهای دیگر تظاهراتی باخواست "ثان" و

"آزادی" صورت گرفته بود. در نوامبر گذشته نیز چند تظاهرات وسیع از طرف دانشجویان علیه حکومت انجام گرفت.

انتقاد از اقدام ماجراجویانه‌ی حمله به‌کویت، بتدریج در ارتش نیز آغاز شد و حتی گزارش تایید نشده‌ای مبنی بر تلاش برای قتل صدام حسین انتشار یافت. برکناری رئیس ستاد ارتش درماه نوامبر و وزیر دفاع در ماه دسامبر، یعنی در شرایطی که نیروهای غربی در عربستان سعودی مستقر شدند، نشانه‌ی بحرانی جدی در دستگاه نظامی بود. ظاهراً این دو تن به‌صدام گفته بودند که فرماندهان عالی رتبه‌ی نظامی، از شکست عراق در جنگ هراس دارند.

رهبران اپوزیسیون عراق برآنند که باید به تحریم اقتصادی مهلت بیشتری داده‌می‌شود، چراکه ۹۰٪ درآمد عراق از نفت ناشی می‌شود و در شرایط تحریم، صادرات نفت متوقف شده بود. قبل از شروع جنگ، روحیات مردم عراق عمیقاً مخالف رژیم بود. در حالیکه اینک وضع فرق کرده است. اپوزیسیون عراق می‌گوید که آمریکا عملاً صدام حسین را هم در پوشش زخم‌های داخلی و هم در گسترش حمایت توده‌های عرب، یاری رسانده است. این دو از جمله بزرگترین دست‌آوردهائی است که صدام در کل دوره‌ی قدرتش بدست آورده‌است، هرچند که این نتایج ممکن است بقیمت نابودی وسیع عراق تمام شود. صدام اینک منتظر سومین دستاورد سیاسی خود، یعنی تلفات انسانی است که قطعاً با شروع جنگ زمینیه بسیار افزایش خواهد یافت. صدام اینطور حساب می‌کند که همراهی بین‌المللی علیه اشغال کویت، بیشتر جنبه‌ی سیاسی دارد تا جنبه‌ی نظامی و ترغیب فرانسه و آلمان در شرکت وسیع در جنگ رادالیلی بر وجود این تائیدی داند.

اپوزیسیون عراق بر آن است که آمریکا از سوئی به‌قدرت نظامی عراق پر بها داده و از سوی دیگر، روحیه‌ی دفاع ملی عراق را در منطقه‌ای که ناسیونالیسم هنوز هم یک نیروی انفجاری است، دست کم گرفته است. برخی تبعیدی‌ها همچنین فکر می‌کنند که دولت آمریکا ابتدا عراق را تلویحاً به حمله به‌کویت تشویق کرده و پس از آن، این کار را بهانه‌ی نابود کردن عراق بعنوان یک قدرت نظامی قرار داده است. این در حالی است که مردم عراق زیر بمباران وحشتناک هوایی هستند و رسانه‌های گروهی هم عراق و هم غرب، به‌نوعی تحریم اطلاعاتی دست زده‌اند. اولی برای اینکه روحیه‌ی نیروهایش را حفظ کند و دومی برای جلوگیری از عکس العمل منفی در افکار عمومی جهان. بهر حال، جنگ شرایطی ایجاد کرده‌است که صدام حسین می‌تواند حتی اگر از لحاظ نظامی شکست بخورد، از نظر سیاسی به‌بقای خود ادامه دهد.

شکست آور است که در جهان عرب، عقب نشینی‌های نظامی غالباً به پیروزی‌های سیاسی منجر شده‌اند در عین حال، بخشی از اپوزیسیون عراق، ارتش عراق را به‌عدم اطاعت از دستورات و ترک کویت فرا می‌خوانند تا از این طریق "کشتار متوقف شود" و بخشی دیگر هراس دارند که ارتش که از سوئی زیر فشار و تعقیب رژیم و از سوی دیگر زیر بمباران آمریکا است، مجبور شود در عین حال برای مبارزه با تجزیه‌ی کشور نیز وارد نبرد شود. این تهدیدی است که پس از باز شدن جبهه‌ی دوم از طرف ترکیه، مطرح شده است.

پرسشهایی در باره جنگ و پس از جنگ

علی کشتگر

"اشغال کویت توسط عراق را محکوم" کرده است و در عین حال "ورود نیروهای چند ملیتی را به عربستان و منطقه خلیج فارس محکوم" نموده است. جمهوری اسلامی با شادمانی نظاره گر بمباران ارتش و مناطق نظامی عراق و ویرانی کویت است و در عین حال از تقویت مواضع سیاسی و اقتصادی خویش که نتیجه اشغال کویت توسط عراق است، در پوست خود نمی‌گنجد.

آیا پس از جنگ نیز جمهوری اسلامی همچنان از عواقب جنگ "بهره‌مند" خواهد بود یا برعکس در وضعیتی متفاوت از امروز قرار خواهد گرفت؟ در این مورد توجه به فاکتورهای ۴ گانه زیر ضروری است:

آمریکا می‌خواهد در عربستان باقی بماند، پذیرش این مسئله برای جمهوری اسلامی دشوار است.

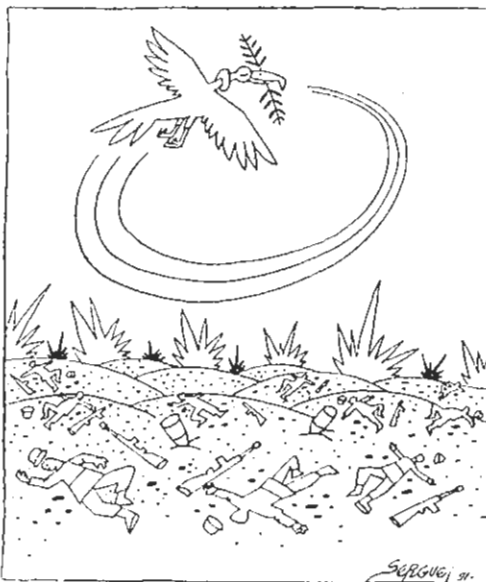
در صورت تغییر رژیم سیاسی در عراق، رژیم ایران خواهد کوشید در عراق آنترناتیو مورد نظر خود را تقویت کند و دست کم در مورد رژیم آینده عراق اعمال نفوذ کند. در اینجا نیز رژیم اسلامی با غرب در اصطکاک خواهد بود.

جمهوری اسلامی خود را ملزم به همراهی با افکار عمومی مسلمانان یعنی مردم کشورهای عربی منطقه میدانند و این خود در مورد متعدد باسیاستهای دلخواه آمریکا و غرب مثلا در مورد فلسطین در تضاد قرار دارد.

در عین حال جمهوری اسلامی تحت رهبری جناح رفسنجانی- خامنه‌ای به این نتیجه رسیده است که باید از شعارها و سیاستهای دوره خینی فاصله بگیرد و از جمله برای تقویت نقش خود در منطقه با غرب همراهی و همکاری نماید. دست کم در مواردی که قادر به همراهی نیست، به مقابله و ستیز برخیزد.

باتوجه به همه این واقعیت‌ها و دهها عوامل دیگر است که پاسخ دادن به پرسش زیر دشوار و در عین حال بسیار پراهمیت است:

آیا پس از جنگ جمهوری اسلامی یک حکومت همراه با آمریکا و متحدان آن در منطقه تلقی می‌شود یا یک حکومت مخالف و مقابل آنان و یا هیچ یک از این دو؟



کشورهای اروپای غربی همراهی کند و اسرائیل را برای بیرون رفتن از سرزمین‌های اشغالی و تشکیل دولت فلسطین زیر فشار قرار دهد؟ آیا در این مورد نیز اتحاد آمریکا و اروپای غربی و همکاریهای آمریکا و شوروی می‌تواند ادامه پیدا کند و یا صف بندی‌های جدیدی بر سر مسایل دیگر خاور میانه شکل خواهد گرفت؟

جنگ اخیر تا حدود زیادی جنگ نفت است. رژیم عراق در صدد آن بود که حوزه‌های نفتی کویت را صاحب شود و از موضع قدرت عربستان را در سیاست‌های نفتی "تولید و قیمت گذاری" زیر فشار قرار دهد، آمریکا و اروپای غربی برای ادامه رشد اقتصادی و کنترل و مهار کردن بحران اقتصادی و بیگاری از جمله به نفت ارزان نیاز دارند. پس از جنگ سرنوشت اوپک چه خواهد شد؟ آیا عربستان، کویت و امارات متحده عربی در اوپک باقی می‌مانند و تسلیم سیاست‌های اوپک خواهند شد و یا سیاست‌های نفتی خود را بیش از پیش زیر نفوذ ایالات متحده و اروپای غربی اتخاذ خواهند کرد؟

تا آنجا که به ایران و نیز رژیم اسلامی باز می‌گردد پرسش‌های بسیار جدی و مهمی در زمینه جنگ و پس از جنگ مطرح است: رژیم اسلامی عملا در این جنگ بیطرف است.

آیا پس از جنگ نیروهای آمریکا و متحدان آن در کشورهای حوزه خلیج فارس، برای مدتی طولانی باقی می‌مانند یا منطقه را ترک می‌کنند؟ جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا در اوایل ماه جاری اعلام کرد که نیروهای آمریکا پس از جنگ عربستان را ترک خواهند کرد و برای یک دوره نامعلوم در آنجا می‌مانند.

چرا نیروهای آمریکا و احتمالا متحدین می‌خواهند پس از جنگ در منطقه باقی بمانند؟ پاسخ به همین پرسش به تنهایی خود موضوع یک بحث بسیار مهم است که بدون آن هیچ نیروی سیاسی و هیچ حکومتی در منطقه نمی‌تواند سیاست‌های داخلی و خارجی خویش را آن چنان که می‌خواهد تنظیم کند. آیا آمریکا و متحدان آن از آن بیم دارند که در صورت ترک منطقه حکومت‌های غربی دوست و متحدان آن توسط مردم و یارانش‌های خود که در جریان این جنگ دچار فعل و انفعالات جدی شده‌اند، سرنگون گردند؟ آیا این نیروها باقی می‌مانند تا دولت آمریکا و متحدان آن از این نیروها بعنوان اهرمی در جهت حل و فصل مسایل خاورمیانه بدان گونه که آنان می‌خواهند استفاده کنند؟ آیا...؟ پرسشها در این حوزه زیادند و قصد ما نیز در این جا طرح مهمترین پرسش‌هاست. پاسخ دادن به آنها، چرا که گام اول در تحلیل و بررسی عواقب جنگ و مسایل پس از جنگ پیدا کردن پرسش‌هاست.

راستی جنگ چگونه پایان خواهد گرفت؟ با ورود ارتش آمریکا و متحدین به عراق و سرنگونی حکومت صدام و روی کار آمدن یک حکومت طرفدار غرب در عراق؟ با بیرون کردن عراق از کویت و در عین حال باقی ماندن رژیم کنونی در عراق؟ اگر پس از پس گرفتن کویت از عراق آمریکا آهنگ اشغال عراق را کرده، اتحاد فرانسه و آمریکا خدشه دار خواهد شد؟ به راستی این جنگ که قرار است تا چند ماه دیگر (به گفته فرانسوا میتران) پایان گیرد با چه تغییرات سیاسی و نظامی در عراق و کویت همراه خواهد بود؟

آیا پس از جنگ کنفرانس جهانی برای حل و فصل مساله فلسطین به سرعت تشکیل خواهد شد؟ آمریکا تا چه حد حاضر خواهد شد که با خواست اعراب و نیز تمایل اتحاد شوروی و برخی

سوسیالیست‌ها در آزمونی دیگر

بقیه از صفحه ۳۰

می‌خواست قدرت را بگیرد، اما قدرت او را گرفت، چه می‌خواست جامعه را تغییر دهد، اما جامعه او را تغییر داد.

عمق بحران موجود در حزب، هم اکنون نیز بعدی است که برخی از رهبران بدین نتیجه رسیده‌اند که دیگر حزب سوسیالیست با کارنامه دهساله‌اش پاسخگوی بحران جامعه فرانسه نیست، از نظر آنان پیرویه تجزیه حزب در پیش است. آنان ضرورت تشکیل نیروی سیاسی جدیدی، مرکب از (صورتی‌ها + سبزها + سرخها) یعنی سوسیالیست‌ها، طرفداران محیط زیست و کمونیست‌ها، نیز اندیش را مطرح می‌کنند.

می‌خیزند و به تصمیم کمیته رهبری در مورد نمایندگان مخالف اعتراض می‌کنند اعتراض علیه مداخله نظامی به جریان سوسیالیسم و جمهوری، و مکتب جدید سوسیالیست‌ها محدود نمی‌شود. مخالفت با جنگ و اعتراض به تصمیم کمیته رهبری در صفوف جوانان متعلق به جریان فکری ژان یوبرن نیز بازتاب وسیعی می‌یابد.

بر بستری سیاست اقتصادی-اجتماعی حزب سوسیالیست، تصمیم شرکت در جنگ و تصمیم به مجازات نمایندگان مخالف جنگ بنظر میرسد که مرحله‌ای جدید در رشد بحران موجود در حزب آغاز گردیده است. ماکس گالو معتقد است که چه

آنان" به کنوانسیون ملی به‌عنوان تنها مرجع صلاحیتدار واگذار می‌شود.

- دبیر اول حزب در این رابطه گفت: تصمیم مبنی بر "تعلیق و ممنوعیت" نمایندگانی کردن حزب یا سخن گفتن بنام حزب در مورد نمایندگانی که علیه بیانیه دولت رای داده‌اند هم معنای سبلیک ندارد و هم کاربرد عملی. از نظر او نمایندگان مربوطه فاقد صلاحیت سخن گفتن و فعالیت بنام حزب و بنام مسئولیت‌هایی که بعنوان گروه پارلمانی بر عهده دارند، هستند.

- این تصمیم بحران حزب را تشدید می‌کند، بخشی از جوانان به مخالفت با سیاست جنگ بر

در مطبوعات رژیم

امام و فیلم‌های پائیز صحرا و سلطان و شبان

رفسنجانی که در یک اجتماع دانشجویان و طلاب حوزه‌های علمیه در مورد تحکیم وحدت بین حوزه و دانشگاه سخن میگفت، در پاسخ به سؤال دانشجویان درباره برنامه های تلویزیونی و ساز و رقص و آواز گفت: اگر ما گاسه داغتر از آتش نباشیم زندگیمان خوب میشود، شا بگوئید آن برنامه‌های خاص که یک باره در تلویزیون پیداشد و خیلی هم همان موقع سرو صدا کرد، مثلا فیلم پائیز صحرا یادتان هست، همان تیب بازگرهائی که آنها بودند، مشخص است آن را از حضرت امام رضوان‌اله علیه پرسیدند. همین آقای فردوسی پور از امام پرسیدند، اسم آن فیلم را هم بردند، امام گفتند: این فیلم اشکالی ندارد، امام این فیلم را میدیدند و آن سریال سلطان و شبان را هم، وقتی که میخواستند این سریال را بخش کنند من خودم خدمت امام رفتم گفتم، آقا ما امشب یک سریال داریم شروع میکنیم شا آنها را ببینید اگر صحنه‌ها را خلاف شرع تشخیص دادید به ما بگوئید ایشان دیدند و پیغام دادند که اشکال ندارد، امام ساز و آواز بخصوص موسیقی را حلال کردند، آیه قرآن این است که چرا آنچه که خدا حلال کرده شا حرام می کنید.

قانونی یا غیر قانونی

روزنامه رسالت در بخش نامه‌ها و دستورات دولتی نوشت: اگر تا دیروز از مراجعین به ادارات، شناسنامه و فتوکپی آن مطالبه میشد، امروز دفترچه بسیج اقتصادی و فتوکپی آن... نیز به آن افزوده شده. بدون اینکه توجه شود این عمل غیر قانونی است یا خیر؟ چرا که قانون فقط شناسنامه را برگ رسی تشخیص هویت اشخاص می‌داند و این کار اصلا زاید است، در ادامه مقاله رسالت آمده است: سئوالان جمهوری اسلامی علاوه بر صدور دستورات خلاف قانون، دستورات بی نتیجه و بی ثمری صادر می‌کنند، این دستورات صرفنظر از خلاف قانونی بودن، اگر از نظر مدیریت و مصلحت کشور مورد مذاقه و بررسی قرار گیرند به بی نتیجه بودن آن پی برده خواهد شد.

مردم یکپارچه آخوند شده اند!

علی فاضل همدانی نماینده شهر بهار و کبوتر آهنگ در نطق پیش از دستور مجلس و خطاب به خامنه‌ای گفت: همانطور که امام عزیز حزب جمهوری اسلامی را با آن همه سوابق درخشان تعطیل و متوقف اعلام فرمودند، اکنون که جامعه ما کاملا روشن شده و مسائل را خوب درک می‌کند، نیاز به قیام چندانی ندارد و هیچ قدرتی بالا تر از معنویت و روحانیت در جامعه نیست، عنایت کنید دو جامعه روحانیت و روحانیون مبارز را بطور موقت تعطیل اعلام کنید. او در ادامه سخنان خود گفت: بالله الحمداله اینقدر سخنران و شاعرده و سخنگو و روضه خوان داریم که همه مردم یکپارچه آخوند شده‌اند و دیگر نوبت به ما طلبه‌ها نمی‌رسد

خوشحالی همه مسلمانان

غلامرضا فدایی عراقی، نماینده اراک در مجلس در سخنان پیش از دستور مجلس و در رابطه با بهران خلیج فارس گفت:

حمله موشکی عراق به اسرائیل، باعث خوشحالی قلوب همه مسلمانان به ویژه نیروهای انتفاضه فلسطینی شد. دنیا میداند که اولین پرچمدار بزرگ مبارزه با اسرائیل، امام است و پس از او رهبر معظم انقلاب اسلامی است و ملت مسلمان ایران، بزرگترین دشمن اسرائیل است. در عین حال از اینکه می بینیم صدام علیرغم اشتباهات گذشته در صدد مبارزه با اسرائیل است، خوشنودیم.

خاکریز بعدی انقلاب و ملت مسلمان ایران

علی اکبر محتشمی نماینده تهران در مجلس گفت: امروز بحث بر سر گذشته عراق و ایران نیست، تفنگداران آمریکایی و صلیبهای غربی برای نابود کردن ماشین جنگی عراق و سپس پرداختن به انقلاب اسلامی ایران و تمام حرکتهای آزادیبخش و تثبیت و تحکیم رژیم اشغالگر فلسطین آمده‌اند، از اینکه برخی افراد ساده لوح و مروج فکر می‌کنند، این جنگ برای ما جای نگرانی ندارد و مردم نگران نباشند باید متاسف بود. وزیر دفاع آمریکا اعلام کرده است که آمریکا می‌خواهد ریشه ملت ایران را قطع کند. مقام معظم رهبری این عصر را "عصر حسینی" و راه را راه او میدانند و جنگ با آمریکا راجه‌اد مقدس و کشته شدن را شهادت در راه خدا اعلام می‌فرمایند. مسلمین جهان توقع دارند، پرچمداری جهاد و مبارزه با آمریکا در دست ایران و انقلاب ایران باشد، امروز دنیای کلر در مقابل ملت مسلمان عراق و فلسطین به عنوان خاکریز اول قرار گرفته است و به یقین خاکریز بعدی انقلاب و ملت مسلمان ایران است.

"رهبر جهان اسلام"

کاظمی نماینده خلخال گفت: امروز بر مسلمانان جهان و دولتهای اسلامی فرض است بارهبر جهان اسلام، حضرت آیت الله خامنه‌ای تجدید پیمان و همه امکانات خود را به معظم له عرضه کرده و منتظر فرمان باشند، حتی صدام اگر میخواهد برای اسلام بجنگد خود را و امکانات خود را به رهبر جهان اسلام عرضه کند و این فرمان رهبری را که خروج بدون قید و شرط از کویت است، عملی سازد و خود را به رهبری عادل و امین بسپارد و بعد ببیند که آمریکا و اسرائیل به چه ذلتی خواهند افتاد.

"لشکریان نیرومند عراق"

علی محمد باهاخاص نماینده پاوه و اورامانات در مجلس راجع به بهران خلیج فارس گفت: اگر در بین مسلمانان اختلافی وجود دارد کنار بگذاریم و حال که دشمن با پای خود به میدان آمده است و در واقع در محاصره مسلمانان قرار گرفته بر او بشوریم، نه این که او را از منطقه خارج کنیم. بلکه لاشه ستلعن او و مزدورانش را در قعر



آبهای خلیج فارس دفن کنیم و حال که به هر تقدیر قدرت پوشالی و قارچی صهیونیسم آماج موشکهای زمین به زمین لشکریان نیرومند عراق فرار گرفته، نگذاریم در این حرکت رکود ایجاد شود.

الگو و سرمشق انقلاب اسلامی و راهپیائی در اروپا

نماینده تربت حیدریه، اسماعیل حساری گفت: ملت ایران الگوی دنیا شده اند و در صدور انقلاب هم موفق بوده‌اند. اگر می بینیم در اروپا، راهپیائی و در آفریقا یا آسیا قیام بر پایی شود، این الگو و سرمشقی است که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام است و فرزند خلفش صادر کرده است.

چشیدن طعم موشک

خامنه‌ای بعنوان رهبر انقلاب گفت: اسرائیل با چشیدن طعم موشکها اکنون می‌تواند فشاری را که بر ملت مظلوم فلسطین وارد آورده تا حدودی درک کند، او گفت: آقای بوش به خاطر بیماریان شهرها و کشتار مردم بی پناه عراق یک قاتل و جنایتکار است.

شلیک چند موشک و ژست صدام

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: شلیک چند موشک به تل آویو و ژست های اعمال فشار به آمریکا و متحدانش نمی‌تواند بیانگر صداقت صدام در مبارزه با صهیونیسم باشد و بی طرفی امروز به معنای عدم مشارکت در این درگیری نامقدس است.

فاشیسم، انارشیسم و نازیسم درج-ا

روزنامه کیهان در پاسخ به اصغر زاده نماینده مجلس نوشت:

راستی کدام وظیفه ملی یا انقلابی، ایشان را واداشته است تا تلویحا نظام را به فاشیسم و آنارشیسم متهم نماید، البته اینکه فاشیسم و آنارشیسم و نازیسم را با دو مقوله بوج گزایی و دمکراسی غربی پیوند داده است، نوعی رد گم کردن و رنگ و لعاب چپ دادن به یک سخن ماهیت‌غربی است، زیرا برای اهل نظر روشن است که امروز کسانی که سر در آخور لیبرالیسم و دمکراسی غرب و جامعه باز دارند، چنین اتهاماتی را به نظام مقدس جمهوری اسلامی که محور اصلی

تاچه رسد به اینکه تشکیلات روحانیت را دو دسته کنیم.

تجمل پرستی و نقش صهیونیسم

خامنه‌ای در پیامی خطاب به شورای فرهنگی و اجتماعی زنان گفت:

سوق دادن زنان بسوی تجمل پرستی و تمایل بیپرده به زر و زیور و تبدیل آنها بیک کالا ستم بزرگی است که سبب میشود زنان از آرمانها و هدفهای خود چشم ببوشند. افزایش تمایل به مد و چیزهای تازه و افراط در مصرف، یک عمل حساب شده از طرف صهیونیستها و رهبران سیاستهای استعماری است. بنابراین کلیه آثار تجمل پرستی و مصرف زیاد که در جوامع جاهل و نا آگاه بوجود آمده است باید از جامعه ما ریشه کن شود.

یکی از راههای کوتاه شدن جنگ

رفسنجانی در مقام رئیس جمهور رژیم اسلامی طی مصاحبه ای و در پاسخ به سئوالی در باره احتمال کودتا در عراق گفت: کسی نمیتواند در باره چنین احتمالی نظر بدهد. آنهائیکه این طرحها را ریخته اند و اکنون دارند جنگ را اداره می کنند، مطمئنا راهی برای این کار در طرحهای خود گذاشته اند. به هر صورت بر مبنای محاسبات کلی، ما عقیده داریم که این یکی از راههایی است که می تواند جنگ را کوتاه کند. ولی اینکه آنها بتوانند دست به چنین کاری بزنند یا نه، برای ما روشن نیست.

خود حدیث مفصل بهخوان

اخیرا در روزنامه ابرار در دو شماره متوالی این خبر درج شده است.

روز اول: دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی استاد دانشگاه و نویسنده کتابها و مقالات روانشناسی و یکی از بنیانگذاران آموزش زبان اسپرانتو در ایران در ساعت ۳ بعد از ظهر دیروز در بیمارستان ساسان تهران درگذشت. مراسم تشیع جنازه آن مرحوم ساعت ۸ صبح امروز از محل بیمارستان ساسان انجام میگردد.

روز دوم: بدنال انتشار خبر درگذشت استاد ناصرالدین صاحب الزمانی که توسط یکی از همکاران مطبوعاتی به روزنامه ابرار اطلاع داده شد خبر یافتیم که استاد در کمال صحت و سلامت بسر می برند. سرویس فرهنگی ابرار ضمن پوزش از استاد، خانواده و آشنایان از خداوند متعال آرزوی طول عمر و سلامت میتاید.

ارتقای شکنجه گر

چند روز قبل یکی از شکنجه گران سیاه پاسداران مثل قو که بعدها رئیس بانک ملی مثل قو شده، بازن یکی از اهالی که شوهرش در زندان بوده در خانه شخصی زندانی و در اتاق خوابه او توسط اطالی دستگیر میشود. بعد از یک کتک مفصل او را تحویل سیاه میدهند ولی با اینکه جرم او برای سیاه محرز بوده و باید مورد تشبیه شدید قرار میگرفت، وی بتکابن منتقل شده و شغل مهمی به او واگذار می شود.

غذا خوردن از طریق بینی!

در روزنامه اطلاعات نویسنده‌ای طی تفسیر سخنان رفسنجانی در مورد صیغه و ازدواج موقت می نویسد: اگر ازدواج دائم را به غذا خوردن از طریق دهان تشبیه کنیم، نکاح موقت، غذا خوردن از طریق بینی می باشد.

نابخشودنی ترین گناهان

موسی سلیمی نماینده مجلس در سخنان خود و در پاسخ به انتقادهائیکه از رژیم می شود گفت: فرسائتی گفته میشود یا عباراتی با الفاظ گوناگون نوشته می شود از قبیل، آمریکا آمد یا سی آید، یا آمریکا را می آورند و در فکر آوردن آن هستند. حزب الله را از گردونه خارج کرده اند و یادارند خارج میکنند و یا حزب الله در صحنه نیستند. حقوق ضعفا را پایمال کرده اند و برای حقوق مستضعفین اعتبار قائل نشده و اعتنا نمی کنند و یا حاضر نیستند به کارمندان توجه کنند... یا نهیب می زنند که شورای نگهبان خوب عمل نمی کند نظرات آنها را مخدوش جلوه می دهند و صدها مطالب دیگر که ملت عزیزمان خودشان می بینند و می شنوند می خوانند. غیر از ولایت فقیه و مقام مذهبی یعنی رهبر ما و هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری و مجلس، کس دیگری سیاستهای جمهوری اسلامی را تعیین نمی کند و هر انتقادی از برنامه های رژیم به منظور تضعیف جمهوری اسلامی صورت می گیرد. قصد آنان تضعیف مقام رهبری، تضعیف جمهوری اسلامی و تضعیف مجلس است و این از نابخشودنی ترین گناهان است.

"دید نژاد پرستانه عفو بین الملل"

در پاسخ به بیانیه عفو بین المللی در باره نقض حقوق بشر در ایران مطبوعات رژیم نوشته اند که: سازمان عفو بین الملل مسائل حقوق بشر را از دیدگاه اصول معتبر در سببیت مورد توجه قرار می دهد و این خود از نظر بسیاری از کشورهای جهان حاکی از یک دید نژاد پرستانه است. واقعیت این است که نظام قضائی جمهوری اسلامی که بر تعلیمات اسلام متکی است با شیوه تفکر رهبران سازمان عفو بین الملل منافات و مقابرت دارد. بهمین سبب هم سازمان مذکور اصول اعتقادات ملت ایران را به بهانه دفاع از حقوق بشر در معرض سخت ترین اتهامات قرار داده است.

"اجرای عدالت اسلامی"

علی موسوی قمی رئیس بنیاد نبوت سومین بار محاکمه میشود این شخص بنیاد نبوت را با سرمایه ۱۰ میلیون ریال تاسیس کرد و هدفه این بنیاد را دادن وامهای بدون بهره به خانواده شهدا و سایر خدمات اعلام نموده و بکار تزول دادن پول و مقاطعه کاری پرداخت. بهمین خاطر علی موسوی در اولین محاکمه در سال ۶۷ به اعدام محکوم گردید و مدور حکم اعدام او بعنوان درس عبرتی برای "تروریستهای اقتصادی" مورد تحسین قرار گرفت. بعد از عدتی حکم صادره در مورد وی باطل اعلام شد و محاکمه مجددی انجام گرفت. در دادگاه دوم این شخص به ۲ سال زندان محکوم شد.

مطبوعات و رسانه های گروهی نسبت به این حکم اعتراض نمودند و بهمین خاطر مجددا توسط دیوانعالی کشور بالفورای دادگاه دوم تصمص گرفت که این فرد برای سومین بار محاکمه شود.

"شریک دزد"

رئیس ژاندار مری مثل قو "سلمان شهر" شریک دزدان همان ناحیه است. هرویلا که مورد دستبرد قرار گیرد حق و حساب ایشان هم داده میشود. چندی قبل ویلائی در دریاگوشه مورد دستبرد قرار میگردد. صاحب خانه دزد مزبور را دستگیر کرده به پاسگاه می برد. دزد از اقوام درویش قلی یکی از متغذین آنجاست. هنگامیکه دزد وارد پاسگاه میشود ادعا میکند که صاحب خانه او را کتک زده است. فوراً درویش قلی در پاسگاه حاضر شده نه تنها دزد را تبرئه میکند بلکه برای صاحب خانه که متهم به ضرب و شتم دزد است قرار بازداشت صادر میکند.

"آتش زدن مغازه بهاثیها"

هوسی معاون فرماندار تنکابن دستور داده تمام خانه ها و مغازه های بهاثی ها را آتش بزنند. از جمله مغازه ای را در مثل قو آتش زدند که تعمیرگاه یخچال بود. مغازه بنام شخصی است که مظلومی نام دارد.

"کتک خوردن کروبسی"

یک افسر ایرانی که در اسارت عراق بوده، پس از آزادی بعلت اینکه کروبسی همسر وی را به عقد خود در آورده بود، کتک مفضلی به آخوند کروبسی زده است.

"باغ شش میلیون تومانی"

امام جمعه تنکابن باغی به وسعت چندین هکتار با محصول کیوی را در سال قبل جمیع ۱۶۰۰۰۰۰ تومان خریداری نموده است. هنگامیکه امام جمعه رشت با ایشان ملاقات میکند، به شوخی می گوید الحمدالله شامم جزء سرمایه داران شده اید و باغ کیوی خریده اید

"تسهیلات برای ازدواج موقت"

مریم بهروزی نماینده تهران در مجلس اسلامی در گفتگوی با خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد، طرح بازنشستگی زنان با بیست سال سابقه کار و بدون شرط سنی به زودی در مجلس بررسی می شود این طرح با امضای ۵۰ نفر از نمایندگان و با نظر موافق دولت در مجلس مطرح است. با اجرای این طرح برخی از مشکلات زنان حل میشود و مقایسه اجتماعی تا اندازه ای مهار خواهد شد. در جامعه و فرهنگ اسلامی مسئول کنترل جمعیت، زنان هستند، اگر توانایی در قوانین حقوقی زنان وجود دارد مربوط به عدم بیتش اسلامی است. او در مورد ازدواج موقت گفته باید تسهیلاتی در این زمینه فراهم شود. ازدواج موقت نیز یکی از احکام قوانین اسلامی است و در صورت نیاز از این حکم استفاده میشود.

یک جنگ و دو جبهه

بقیه از صفحه ۴

بعدهم ضربه‌های عظیمی به انسانیت فره‌یخته امروز وارد کرد، زیرا که مبارزه با گابیتالیسم فره‌یخته را به شدت به قهر قرار داد، زیرا که برای او حقانیت تاریخی عظیمی بوجود آورد، اما این حقانیت عظیم تاریخی باثوری و ایدئولوژی جنگ دوباره در حال فروریزی است.

اما منشاء ثثوری و ایدئولوژی جنگ در دنیای معاصر امروز کجاست؟ منشاء آن تضادی است در مناسبات جهانی و نه بگونه گذشته تضاد میان پرولتاریا و سرمایه داری. منشاء آن در تضاد بین فقر فرهنگی و اقتصادی در بخشی از جهان با رشد غول آسای گابیتالیسم فره‌یخته در بخشی دیگر آن است. این تضاد سیستم غیر عادلانه‌ای در مناسبات جهانی بوجود آورده که جنگ بر افروز است و بشریت را در معرض انهدام قرار خواهد داد. کتاب پرسترویکا و عقاید نوگرایانه‌ای که بعد از یک تکان انقلابی در میان احزاب کمونیستی بوجود آمد از این نکته غافل ماندند. آنها فکر میکردند که منشاء جنگ تضاد بین آمریکا و شوروی است و با از بین رفتن این تضاد بشریت روی جنگ نخواهد دید. این حرف ضن اینکه بخش عظیمی از واقعیت را در بر دارد، ولی با تجارب دنیای امروز و فردا به سهولت در تضاد خواهد افتاد. تضاد اصلی نه بین آمریکا و شوروی، که تضاد بین فقر اقتصادی و فرهنگی از سوئی و ثروت عظیم و

وفور تسلیحات جنون آمیزی است که در تولید اقتصادی و فرهنگی گابیتالیسم فره‌یخته وجود دارد.

بطلت این تضاد عظیم و از محل این شکاف عظیم است که خمینی و صدام حسین ظهور میکنند و این دو باشناخت این تضاد است که می‌توانند در یک شرایط استثنائی (که در تاریخ همیشه بوجود خواهد آمد)، بطور ناگهانی بمواد شیمیائی، بمبهای میکروبی و یکبار هم به بمب اتم مجهز شوند. بنابراین بشریت امروز مبارزه‌اش ضن اینکه علیه جنگ است و هرکس را به هر نحو که از هر جنگی دفاع بکند از خودش طرد میکند، ضنا باریشه های این جنگ که تضاد بین فقر اقتصادی و فرهنگی در بخش عظیمی از جهان با وفور و ثروت و غنا، در بخشی دیگر است به مبارزه برمی‌خیزد. آری، وقتی مردم در عراق، در فلسطین، در اردن و یا این سو و آن سوی جهان علیه امپریالیسم آمریکا شعاری میدهند و علیه ستگری و جنگ افروزیهای ماشین بی‌رحم او جان و مال خود را در معرض توپ و گلوله و گاز قرار می‌دهند این حقیقت زشتی است. من خودم را با این حقیقت زشت همدرد میدانم. اما به زشتی هستی که در درون این حقیقت است و می‌رود تا باسلطه یابی بنیاد گرائی مذهبی در منطقه‌ها، طول و عرض فرهنگی جمهوری اسلامی را زیر پرچم مبارزه علیه آمریکا گسترش دهد تسلیم نخواهم شد.

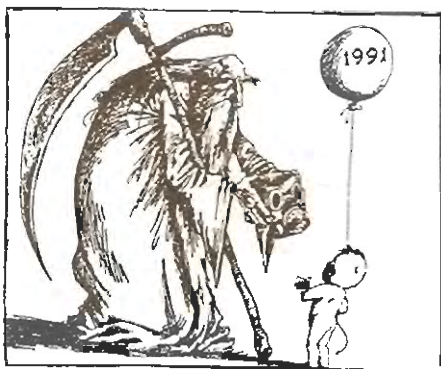
با این همه به این حقیقت باید اذعان داشت که واقعیت‌های ناشی از این جنگ وحشیانه پاره‌ای از تلقیات خوش‌بینانه ما را زیر علامت سؤال قرار داد. و مادچار هیچ رودربایستی یا مخفی کاری-که چهره دیگری از دروغ است- نخواهیم شد که بسرعت به تصحیح سریع تحلیلهای خود بپردازیم و این بمعنی انقلابی در فکرو فکر است و هر مقاومتی بهر نحوی در مقابل حقیقت- ما را در خود گرائی و نخوت و تشکیلات بازی و پست گرائی غرق خواهد ساخت که خود سنگ بناهای سیستم کهنه شکست خورده‌ای است که مثل ساس در درونمان نهان شده‌است.

ما اینک باید بمردم بگوئیم که چیزی حدود یک قرن احزاب کمونیست در کشورهای مختلف مخصوصا احزاب حاکم بمردم دروغ گفتند و به کمک کشتار و دروغ بخاطر حقیقت مبارزه میکردند و بهمین دلیل به یک شکست غیر قابل مرست دست یافتند. اینک سرمایه داری مدرن که بر مخته حریر تکیه زده است بکمک دروغ های بزرگ و بخاطر "اقتصاد محض" از تمام معنویت تهی میشود. جهان هم اینک دچار خلاء است، چپ ایران باید از تئوریهها و اصطلاحات عاریتی دست بردارد کمی به درون بنگرد و از درون دوباره بر خیزد

۱- تعبیر بالا را از مقاله دوست عزیزم مرتضی نگاهی در مجله "روزگار نو" در باره ون‌گوگ استفاده کرده‌ام.

اعلامیه تاکسیرانان "ویرتال"، شهری در آلمان

کسی که علیه جنگ مبارزه نکند، با سکوت خودان راتایید می کند



این جنگ برای تثبیت موفقیت ایالات متحده آمریکا در منطقه عربی است. جنگی برای تضمین افزایش سودها و این چنین نیز به پیش برده میشود. نظیر بیباران ویتنام هزاران تن بمب خوشه‌ای ریخته میشود. بمبهای خوشه‌ای که از تاثیرات آنها هگی آگاهیم، باهدف از بین بردن مردم عراق بکار برده میشوند. در پنتاگون از "راه حل نهائی مسئله خاورمیانه" حتی با استفاده از بمب اتمی صحبت میشود. در خلیج باید آرامش برقرار شود! هیچ خلقی نباید علیه استثمار و چپاول توسط ملل غرب اعتراض کند، اگر او امروز عراقی و فلسطینی باشد یا فردا اردنی، ایرانی یا لیبیائی! در آلمان نیز باید آرامش برقرار شود! باهم باید بالاخره دهانمان را بسته و دست از تظاهرات برداریم! زندگی روزمره باید به وضع عادی خودش برگردد. چقدر وحشتناک است وقتی سی‌بینیم که طرفداران جنگ قادرند از طریق رسانه‌های گروهی افکار مردم کشورمان را منحرف نمایند! دو روز قبل از شروع جنگ ۷۹ درصد مردم آلمان فدرال علیه جنگ بودند، این نسبت در حال حاضر به ۲۰٪ کاهش پیدا کرده است! انسانها خودشان را از فکر کردن راحت میکنند.

بجای آنان فکر میشود. کجاست خاطرات آلمانی‌ها از جنگ؟ تظاهرات جنبش صلح بر حسب ضد آمریکائی و ضدیهود برای خیلی‌ها لعنتی تر از قتل عام در عراق جلوه میکند. هیچ حقانیتی برای جنگ علیه خلقهای عرب وجود ندارد!! ماهگی در اینجا مسئولیم که این جنگ متوقف شود. بنابراین، ما خواهان موارد زیر هستیم: آتش بس فوری! خروج کلیه نیروهای خارجی از منطقه. کنفرانس بین المللی برای حق تعیین سرنوشت تمامی خلقهای عرب! هیچ انسان و پول و اسلحه‌ای نباید صرف جنگ شود! قطع فوری تولید تسلیحات نظامی! مدرسه و مهد کودک به جای توپ و تانک! جسارت بیشتر!

هنوعان عزیز! تاکسیرانان شهر ویرتال امروز برای سومین بار علیه جنگ خلیج تظاهرات می‌کنیم. ما "نه" قاطع خودمان میخواهیم نشان دهیم که پس از سه هفته تبلیغات رسانه‌های گروهی برای "جنگ ظریف گامپوتوری"، هنوز هم نگرانی مادر باره جنگ کاهش پیدا نکرده‌است. این نوع سیاست تبلیغاتی میخواهد مفهوم جنگ را از ذهن ما خارج نماید: باید تصاویر جنگ ویتنام و بیباران شهرهای آلمان در جنگ دوم جهانی از خاطره ما زدوده شود. تصاویری که مانع آن شد که نظامیان بتوانند جنگ علیه خلق ویتنام را قانونی جلوه داده و تعداد بیشتری را به مانع گویند که خلقهای عرب چه تاریخی را پشت سر گذاشته؟ از زمان استعمار تاکنون چه‌ها بر سر آنها آمده است. قتل عام فلسطینی‌ها، آرامنه و کردها؟ این نه جنگ ظریف علیه یک دیکتاتور و نه جنگ برای آزادی کویت است! این جنگ برای نابودی کشورهای عراق و کویت است! این جنگ خلقهای ثروتمند غرب علیه خلقهای تحت سلطه جهان عرب است! این جنگ برای کنترل منابع و قیمت نفت در خلیج است!

دمکراتیک کشورهای مورد بحث و رژیم ایران بزنند و نتیجه گیری کنند که چرا ما نباید از این طریق بتوانیم بتغییر سیستم حکومتی در ایران برسیم. این نیروها در نهایت از رژیم ارتجاعی انتظار دارند که رفتار مشابه کشورهای اروپای شرقی داشته باشند.

اما چرا چنین توقعی بغایت ذهنی و انحرافی است و فرق رژیم اسلامی با سایر کشورهای پیشگفته چه میباشد؟ در اکثر کشورهای اروپای شرقی افراد روشنفکر و آزاد اندیش و هوادار دموکراسی بوده‌اند که بجرم مبارزه برای دفاع از حقوق بشر و دموکراسی، مدت‌ها یادر زندان بسر برده‌اند و یاتبعد شده‌اند. مثلا در لهستان لخ‌والسا، در چکسلواکی الکساندر دوبچک و یا واسلاواهاول‌ها، در کشورهای مجارستان، بلغارستان و سایر کشورها نیز تعداد وسیعی از روشنفکران و هنرمندان و نویسندگان در زندان و یا تبعید بسر برده‌اند، اما پس از آزادی از زندان مجددا دست به فعالیت زده‌اند و در جهت تحقق دموکراسی درون جامعه و سازماندهی حرکات دمکراتیک نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در این کشورها ما نمونه کشتارهای جمعی از این طیف و یا اعدام‌های دسته جمعی از انقلابیون و روشنفکران طی دهه‌های اخیر نداشته‌ایم، ضمن اینکه بهر حال فرهنگ حاکم بر این کشورها یک فرهنگ اروپائی بوده و اساسا به این رژیم‌ها ملایم‌تر میل باطنی آن اجازه ترورهای وسیع نیداده‌است. حال این وضعیت را با رژیم ایران مقایسه کنیم و سطح انتظار خود را بر آن منطبق نائیم، در ایران چندین هزار نفر از رهبران اتحادیه‌های کارگری، دانش آموزان، دانشجویان، علمان و روشنفکران اعدام شده‌اند. در ایران افراد بسیاری که نفوذشان هزاربار کمتر از رهبران جنبش‌های کارگری اروپای شرقی بوده، به جوخه اعدام سپرده شده‌اند... اینها حتی بکودگان ده- دوازده ساله رحم نمیکنند و تنها باخاطر خواندن یک روزنامه و یا یک اطلاعیه و فقط بهسبب جرم، آنها را اعدام میکنند، به دختران نوجوان رحم نمیکنند و پس از تجاوز "طبق قوانین اسلام" آنها را اعدام کرده و میکنند... اینها مجرمین را از کوه پرت میکنند، آنهم در داخل گونی و باچشان بسته... باشمشیر "عدل علی" گردن میزنند، سنگسار میکنند، آتش میزنند، دست و پا و انگشت قطع میکنند، چشم درمی‌آورند و هزاران جنایت غیرقابل تصور مرتکب میشوند... در چنین شرایطی کسی میتواند جان سالم بدر برد؟ تا بعدا پرچم دار دموکراسی شود و از طریق مبارزات "مسالمت آمیز" رژیم را وادار به "انتخابات آزاد" نماید... کسی پیش خود فکر نکند و ببیند چه مقایسه سخته‌ای است... این رژیم قرون وسطائی حتی حاضر نیست برای یک مسئله اجتماعی مانند حجاب، آرایش، زدن ریش، پوشیدن لباس آستین کوتاه، موسیقی "سرسوزنی" کوتاه بیاورد و با تمام قوا، "تندرو" و "مانه رو" مثل سد کند و جلو آن ایستاده‌اند و حاضر به عقب نشینی نیستند... آنوقت انتظار دارید در مورد "انتخابات آزاد" یعنی "مرگ خودش" این رژیم عقب نشینی کند؟!.

نمونه انتخابات آزاد

در مورد مجلس خیرگان که یک ارگان سبلیک



بجز شعار سرنگونی و
عدم همکاری با سلطنت طلبان؟

خسرو سعیدی

استفاده کرد. هم چنین استدلال می‌شود که مگر ما قیم مردم هستیم که از هم اکنون برای مردم تعیین کنیم که این رژیم باید سرنگون شود و رژیم دیگری سرکار بیاید، برای شکل حکومتی و تغییر این رژیم خود مردم باید تصمیم بگیرند و این بدست نمی‌آید مگر با برگزاری یک انتخابات آزاد. وبه همین خاطر با طرح شعار سرنگونی از ریشه مخالف هستند و امید دارند که رژیم در چارچوب یک انتخابات آزاد، تشریف ببرند و جای خود را به یک نیروی ملی بدهند. این گروه معتقد است که از طریق فشار و مبارزات ملی و بین‌المللی می‌توان رژیم را عقب نشاند و از طریق مسالمت و بدون قهر و خونریزی دموکراسی و حقوق بشر را در ایران حاکم کرد. چنین گرایشی کم و بیش در بین برخی رهبران اکثریت، جمهوری خواهان ملی، و جبهه ملی به چشم می‌خورد. نقطه مشترک این صف بندی در اینست که معتقدند با طرح شعار سرنگونی، امکان هرگونه تحولی در رژیم نادیده گرفته میشود و در صورت دگر گونی در رژیم، نیروها غافلگیر می‌شوند و نمی‌توانند از فضای بدست آمده استفاده کنند، چراکه معتقد به شعار سرنگونی هستند.

در کنگره سازمان ما سند "جهات عمده فعالیت سیاسی" ما بتصویب رسید که در آن و در بخش شعار های سیاسی شعار انتخابات آزاد نیز بعنوان یک شعار تبلیغی طرح گردیده، همانطور که سایر شعارها و از جمله آزادی زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام، آزادی اعتصاب، افزایش دستمزد، دفاع از خواسته‌های منفی کارگران و خود مختاری خلق‌ها مطرح شده است.

اساس و ریشه شعار محوری انتخابات آزاد

اوج جنبش‌های دمکراتیک و مسالمت آمیز از کشورهای اروپای شرقی (باستثنای رومانی) که برای تغییر نظام‌های پوسیده و دیکتاتوری و بخاطر دموکراسی برپا شد و حرکات مشابه در برخی از کشورهای آمریکای لاتین، چه دمکراتیک ایران و سایر نیروهای ملی را بر آن داشت تا باتوجه به دست آورده‌های عظیم و مهم این جنبش‌ها که عمده‌ا موقوف به تغییر ساختار نظام‌های توتالیتر شد و به سرنگونی دیکتاتوری انجامید، دست به مقایسه عمومی همه حرکات مسالمت آمیز و

امروزه بخشی از نیروهای چپ جنبش معتقد به شعار سرنگونی رژیم و بخش دیگری معتقد به کنار گذاشتن شعار سرنگونی و طرح شعار انتخابات آزاد به‌جای آن هستند. هرکدام از این دیدگاهها در درون خود دارای اختلاف نظرات معینی هستند که در این نوشته سعی شده به آنها پرداخته شود و هم چنین سایل مشترک هر دیدگاه که خط واحدی را پیش می‌برند نیز مورد مذاقه قرارگیرد.

مدافعین شعار انتخابات آزاد:

گروه اول در این صف بندی معتقدند که طرح شعار سرنگونی یعنی اینکه همین روزها در ایران وضعیت انقلابی حاکم است و مردم به آنچنان ظرفیتی رسیده‌اند که می‌خواهند سریعا بساط ملامها را برچینند و لذا هر نیرویی که این شعار را بعنوان شعار محوری طرح می‌کند، تغییر سیستم حکومتی را در کوتاه مدت و آنهم از طریق مسلحانه و قهر و خشونت دنبال می‌کند. و برای نمونه به سازمان مجاهدین خلق اشاره می‌کنند که در سال ۶۰ و با امید به سرنگونی سریع رژیم و باشعار "این ماه، ماه خون است - خمینی سرنگون است" وارد میدان شد و همه دیدند که در این فاصله چه گذشت. نمونه دیگر مورد استناد مخالفین شعار سرنگونی، موضع سلطنت طلبان می‌باشد که آنها هم با تصور فلط کسب قدرت سریع، از جمله با توسل به کودتا، شعار سرنگونی رژیم را دادند و پس از شکست در طرح خود مجبور شدند مومد سرنگونی را از این عماء به عماء دیگر حواله بدهند. با اشاره و استناد به این واقعیت‌ها، این نظر به این نتیجه می‌رسد که شعار سرنگونی در شرایط کنونی فلط است و چون ایجاد توهم می‌کند نباید آنرا طرح نمود. چنین موضعگیری‌هایی از جمله در برخی نوشته‌های حزب دمکراتیک مشاهده می‌شود؟

گروه دیگر در میان مخالفین شعار سرنگونی این استدلال را پیش می‌کشد: چون مایک نیروی صلح دوست و مخالف قهر و خشونت هستیم و در اسناد خود از لغو حکم اعدام نام برده‌ایم، خواهان یک راه حل مسالمت آمیز برای پیشبرد مبارزاتمان هستیم و لذا چون شعار سرنگونی در بطن خود خشونت و خونریزی را پدک می‌کشد، و یک راه حل غیر مسالمت آمیز می‌باشد نباید بکار برده شود و بهتر است از سایر شعارها مثلا پایان دادن به رژیم فدایی... شماره ۷۱ اسفند ۶۹

رژیم برای تعیین ولایت فقیه می‌باشد و چندی پیش شاهد انتخاب اعضاء آن بودیم باینکه فقط "جنبه نمایشی دارد" دیدید که چگونه بر سر آن دعوا برافه افتاد و در مجلس آخوندی کار به کتک کاری کشید... چقدر مسخره بود؟ برای انتخاب ۱۵ نماینده تهران فقط ۱۶ نفر کاندید وجود داشت و در بعضی از شهرستانها "بملت تسویه حسابها و عدم تأیید صلاحیتها" اصلاً کاندیدائی وجود نداشت، گروههای رقیب آنچنان به تصفیه همدیگر پرداختند و کثافت‌کاریهای یکدیگر را افشانمودند که بیا و ببین،

دوستان عزیزه هواداران شعار "انتخابات آزاد" مطمئن باشید که آدم‌خواران رژیم چه "میان‌رو" و چه "تندرو" برای حفظ قدرت از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کنند. تصور نکنید مثلاً رفسنجانی و خامنه‌ای در یک جناح هستند و احمد خمینی و محبتی و کروبی در جناح دیگر. همین امروز خامنه‌ای اگر حرکتی را از طرف شخص رفسنجانی که "سناغ اورا باخطر بیاندازد" مشاهده‌کنده حاضر است شخصاً "خرخره او را بچود، امروز سروکار ما با چنین جانوران و حیواناتی است، اعتقاد این رژیم به دموکراسی را بارها تجربه کرده ایم... آنوقت عقل و فکر حیران می‌ماند که چرا و طبعی چه تحلیلی، گروهی از نیروهای ملی و دمکرات ما خیال بافانه و شاعرانه شعار انتخابات آزاد را راهگشا و محوری میدانند... اگر قرار بود این جلادان نعلین پوش تحت فشارهای بین‌المللی و تغییر فضای جهان میل ملت ایران عقب نشینی کنند، حداقل در مورد برخی از مسائل اجتماعی این کار را کرده بودند. به اعتقاد من مدافعان این شعار راهی می‌روند که هیچ چشم‌انداز مثبتی ندارد، بهتر است دنبال راه و روش معقول‌تر و واقعی تری باشیم و سعی نکنیم رژیم ایران را که جنایتکاری و عقب‌ماندگی او با هیچ رژیمی در سراسر دنیا قابل مقایسه نیست، آرایش ناثیم و چنان صلاحیتی برای او قائل شویم که بتواند تحت نظارت سازمان ملل دست به انتخابات آزاد بزند.

فرهنگ لغات فارسی و واژه سرنگونی

برای روشنتر شدن قضایا و نشان دادن عمق توجه‌گیری برخی از نیروها که عقیده دارند بکار بردن کلمه سرنگونی، ماهیت مسالمت جویانه مارا لکه دار میکند و باید از آن پرهیز کرد، بهتر دیدم که یک راست سراغ فرهنگ لغات فارسی بروم، در مقابل کلمه سرنگون آمده‌است: نگون سر- سرپائین- سربیزیر- سرآزیر- واژگون- وارون- سراگون و سر نگونسار هم گفته‌اند، هرچه فکر کردم دیدم جایی از خون و قهر و خشونت و شیوه سلطانه و غیر مسالمت آمیز حرفی نمی‌زنند، در بین نیروهای مسالمت جو عده‌ای معتقد هستند که بجای کلمه "سرنگونی" بهتر است از کلمه "طرد" استفاده شود و این "روح انسان‌دوستانه" مارا بهتر می‌رساند، همین خاطر نیز بکلمه "طرد" در فرهنگ لغات مجدداً مراجعه می‌نمائیم، که نوشته‌است: راندن، دور کردن، نفی کردن... خلاصه کلام نفهمیدم چرا باید واژه‌ای مثل سرنگونی خلاف خط مشی مسالمت آمیز ما نیروهای سیاسی نباشد و مثلاً کلمه "طرد" یا "پایان دادن به سر رژیم" میتواند منطبق با خط‌مشی انسان‌دوستانه و مسالمت جوی ما باشد. به اعتقاد من اینها چیزی جز توجه

بی‌اعتقادی به مبارزات مردم و بی‌اعتقادی به چیزی که خود این نیروها بارها در مورد رژیم گفته‌اند و نوشته‌اند نیست، یعنی تبلیغاتی از این دست که "رژیم ارتجاعی است، استبدادی است، ضد آزادی، ضد حقوق بشر است و امکان تحول ندارد و غیره..."

رابطه دیدگاه توده‌ای و توجیهات جدید

دیدگاه معینی از جمله با اشاره به این امر که مسئله برکناری رژیم و هر شکل دیگر جایگزینی باید به انتخاب مردم و رای آنها باشد، نتیجه می‌گیرند که از هم اکنون غلط است که شعار سرنگونی داده شود، چرا؟ چون این چیزی نیست مگر خود را قیم مردم دانستن، و خلاصه کلام این یعنی جدا از توده‌ها بودن و جلوتر از آنها حرکت کردن!! فکر میکنم کسی مخالف این نیست که خود مردم نهایتاً نظام و شکل حکومت مورد نظر خود را از طریق نمایندگان واقعی خود انتخاب کنند، اما این چه ربطی دارد به موضع‌گیری سیاسی و استراتژیک سازمان مترقی؟

این استدلالها مرا دقیقاً به یاد توجیهات حزب توده در اوایل انقلاب می‌اندازد، درست زمانی که حزب توده گل سیاست خود را در حمایت و پشتیبانی از خمینی قرار داده بود و او را بعنوان رهبر انقلاب مورد تجلیل و تمجید قرار میداد و حاضر بود که همه چیز خود را به پای خمینی بریزد، وقتی با انتقاد سایر نیروهای چپ و از جمله سازمان واحد "فدائی" روبرو میشد همیشه درپاسخ، این مطلب را در آستین داشت که "مگر شما قیم مردم هستید؟ اینها امام را بعنوان رهبر واقعی قبول دارند و واقعیت هم همین است، ایشان فردی دمکرات هستند و باید از او حمایت کرد"، خلاصه از این زاویه که واقعیت عینی، رهبری خمینی را تعیین کرده و توده‌ها را در پشت سر خود دارد، حزب توده در توجیه دنباله روی و حمایت از رژیم بر آمد و حتی در انتخابات برای تعیین رژیم، به رژیم جمهوری اسلامی رای داد، البته بررور دیدیم که طیف وسیعی از نیروهای چپ و از جمله خود ما به این سمت گشانده شدند، امروز متأسفانه همان استدلالات و همان توجیهات گذشته، اما این بار از زاویه‌ای ۱۸۰ درجه مخالف از زبان همان توده‌ایهای قدیم و برخی طرفداران پیشین نو طرح می‌شود؛ باید از شعار سرنگونی چون اکنون مخالف رای مردم می‌باشد خودداری نمود.

مدافعین شعار انتخابات آزاد و سلطنت طلبان

بعنوان مقدمه باید گفت که تا چند سال پیش یعنی زمانی که حزب توده از رژیم خمینی حمایت میکرد و سلطنت طلبان و بطور خاص نهضت مقاومت ملی بر علیه رژیم فعالیت می‌نمود، طرفین مورد ذکر علیه یکدیگر نیز دست به کارزار وسیع تبلیغاتی می‌زدند، مثلاً شاپور بختیار و نهضت مقاومت، حزب توده را بیک جریان وابسته به روسیه و غیر مستقل می‌دانستند و رهبری و عناصری از آن را بعنوان جاسوسان ک،گ،ب قلمداد میکردند و در این موارد مقداری سند و مدرک هم رو میکردند، از سوی دیگر حزب توده متقابلاً شخص بختیار و نهضت مقاومت را به یک

جریان وابسته به امپریالیسم جهانی می‌دانست و رهبران آن را جیره خواران و مزدبگیران سیا و پیناکون و جاسوس می‌پنداشت و مقداری سند هم بعنوان افشاکاری رو می‌کرد، مثلاً میزان کیک‌های داده‌شده از طرف کشورهای امپریالیستی و یا کشورهای ارتجاعی عرب، امروزه قضیه بشکل دیگری است، دیگر بمفهوم سابق و بطور واقعی حزب توده‌ای وجود ندارد و پس از قطع کیک‌های خارجی بشدت تضعیف و دچار از هم پاشیدگی و چند دستگی شده‌است، پس ببینیم وضع به چه صورتی در آمده، نیروهای جدا شده از حزب توده که طی سالیان گذشته عمدتاً و بررور بارد و نفی بیش گذشته و انتقاد جدی و اصولی بخوده، در حزب دمکراتیک مردم ایران گرد آمده‌اند از چندی پیش در نشریه راه آزادی چند مقاله با امضاء های مختلفه، به ناآهان نهضت مقاومت ملی و شخص بختیار را بایک چرخش قلم "ملی و دمکراتیک" ارزیابی می‌کنند و معتقد هستند که این جریان در ۴ مولفه‌ای که برای دمکراسی در ایران قائل هستند، جای می‌گیرد و میشود با آنها در یک ائتلاف وسیع سیاسی گرد آمد و به مذاکره پرداخت، و بالاخره ما در این وسط نفهمیدیم که از طرف دو جریان الفابیی را که در گذشته همدیگر را به آن متخرف می‌کردند چه شد) اساساً آیا کمترین توجهی در این میان به جنبه اخلاقی قضیه شده) به قول معروف تو اول برادری خود را ثابت کن بعد تقاضای ارث و میراث کن، در مورد حزب دمکرات مردم ایران قضیه کی روشن است چون به هر حال همه می‌دانند که این حزب در جهت فاصله‌گیری از سیستم پوسیده و غلط حزب توده گام‌های ارزشمند برداشته و در نقد و بررسی شیوه‌های گذشته حرکت کرده و تاکنون نسبت به مواضع گذشته انتقادات زیادی طرح کرده و در عرصه‌های مختلف به درک‌های جدیدی دست یافته، اما آیا طرف مقابل که امروزه به یکباره "ملی و دمکراتیک" ارزیابی میشود، شهادت کوچکترین انتقادی از مواضع گذشته خود داشته و یا دارد، اینجاست که حیران مانده‌ام چگونه افرادی که تا دیروز همدیگر را متهم به جاسوسی و وابستگی به دو ابرقدرت می‌کردند، می‌توانند بدون کوچکترین برخوردی به گذشته خیلی دوستانه پای میز مذاکره بنشینند و مسائل رازیر سیلی در کنند، بنظر میرسد واژه "ملی و دمکراتیک" خیلی بی‌مقدار و بی‌ارزش شده که حتی برای جریانانی مثل نهضت مقاومت و آقای بختیار سهاومت‌اندانه بکار برده می‌شود، باید از دوستان حزب دمکراتیک و بخصوص آقای محسن سوال نمود اگر ممکن است بیکار صفات و مشخصاتی را که برای یک گروه یا یک جریان و یا یک فرد ملی - دمکراتیک قابل هستید برشمارید تا راحت‌تر بشود افراد و احزاب را محک زد، همینقدر می‌دانیم که به اندازه کافی در مورد بختیار و نهضت مقاومت و نقش ضد ملی و وابسته آنها تا کنون هم در نشریه "راه آزادی" و هم در نشریه "فدایی" مطالب روشن و گویایی آورده شده و جدا باید از تکرار آنها خودداری کرده، اما یک توصیه به رفقا و دوستان حزب دمکراتیک دارم و آن اینست که در نامه سرگشاده فریدون تنگبانی در شماره ۷ نشریه "راه آزادی" بدرستی در مورد حزب توده آمده‌است: "خدا رحمت کند مرحوم مفور جنت مکان خلد آشان حزب توده ایران راه هدا از سر تقصیرات و گناهانش بگذرد و هر چه

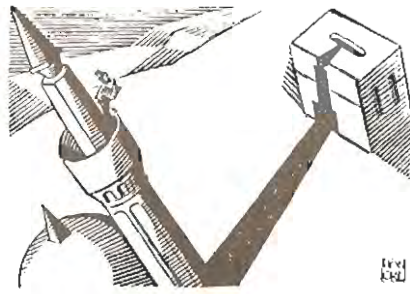
«انتخابات آزاد»، شعاری نابهنگام

آنان و تأمین آزادی شرکت آنان در انتخابات و نظایر آن.

ضمانتوجه به این مسئله بجاست که «انتخابات آزاد» مراد و مقصودی در باطن دارد و صورتی ظاهر. مراد و مقصود واقعی و باطنی «آزادی انتخاب» است مصون از بیم و هراس و فشار و اجبار مادی و معنوی مستقیم و غیر مستقیم و تأمین آن نه تنها بسته به تحقق پیش شرط‌های بالا است بلکه تحقق آن پیش شرطها در جامعهی آماده شدن زدهی ایران تازه آغازی است برای آماده شدن جامعه برای بازیافتن خود و شناسائی حقوق خود و شیوهی درست بهره‌گیری از آن از جمله گرد آمدن در احزاب و گروههای سیاسی و آشنائی با اهداف و برنامه‌های آنها و شناسائی گاندهاها که نیازمند زمان است و ازاین رو است که شعار «انتخابات آزاد» صفت عاجل بودن و مبرم بودن خود را از دست میدهد.

صورت ظاهر «انتخابات آزاد» حضور ظاهرا آزاد افراد در محل‌های رای گیری و نهادن برگ رای در صندوق آرا است و حتی حفاظت صندوق‌ها از دستبرد یا تعویض و خواندن صادقانه آرا که حتی در شرایط کنونی تدارک آن تا آنجا که حتی مورد تأیید ناظران بین المللی قرار گیرد برای رژیم حاکم به ایران کار شگلی نیست و حاصل آن انتخاب شدن افراد مورد نظر رژیم و دیگر چه جای اعتراض؟

باری «انتخابات آزاد» به معنی و مفهوم «آزادی انتخاب» نیازمند تحقق پیش شرطهایی است که هر یک به تنهایی شعار مستقلی هستند که تحقق آنها موکول و وابسته به تحقق «انتخابات آزاد» نیست در حالیکه «انتخابات آزاد» شعار مستقلی نیست و به تحقق آن پیش شرطها وابسته است. آن پیش شرطهایی توانند قبل از تحقق «انتخابات آزاد» برقرار شوند اما «انتخابات آزاد» بدون برقراری آنها امکان تحقق ندارد. چنین خواستی که بر آورده شدن آن متضمن بر آورده شدن خواست‌های دیگری است فاقد خصلت شعار مبرم روز است و شعارهای روز باید آن پیش شرطها باشد نه «انتخابات آزاد».



خواست‌های عمده و مبرم روز آنان، شعاری است حاوی دست رس‌ترین حق یا حقوقی از حقوق اصلی و اساسی که مبرم و عاجل بودن آن مقبولیت عام داشته باشد و بتواند بیشترین شرکت مردم را در مطالبه‌ی آن فراهم آورد (وجه بهتر که با ادعای ظاهری هیئت حاکمه‌ی کنونی و قانون اساسی آن هم بخواند) و بی آنکه نشانی از قصد و انگیزه‌ی سرنگونی رژیم را آشکارا هدف قرار دهد آنرا وادار به عقب نشینی کند.

تحقق چنین شعاری نباید مقید و مشروط به تحقق پیش شرطها و پیش شرطهایی باشد زیرا از قوت و قدرت آن خواهد گاست. مثلا «آزادی اجتماعات و احزاب» در قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده و عمل به آن نیازمند تحقق هیچ پیش شرطی نیست. اما «آزادی انتخابات» نیازمند به پیش شرط‌های بسیاری است از جمله: «آزادی احزاب و اجتماعات» آزادی مطبوعات، آزادی تبلیغات انتخاباتی، امنیت حقوقی و قضائی گاندهاها، برچیده شدن تاسیسات و نهادهای رسمی و غیر رسمی فشار و اختناق و سرکوبی از قبیل دادسراها و دادگاههای انقلاب، کشته‌ها، دادرسی منکرات و زندانهای پنهان و آشکار این تاسیسات و نهادهای آزادی زندانیان سیاسی، اجازه‌ی ورود پناهندگان سیاسی به کشور و تضمین امنیت جانی و حقوقی و قضائی

شورای نویسندگان نشریه‌ی فدائی این نوشته در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۹۰ - ۲۹ شهریور ۹۰ برای بحث در سازمان جمهوریخواهان تهیه شده. اکنون که دانستی این بحث و سازمانهای دیگر و نشریات آنها کشیده شده و منجمله شماره ۹۰ آن نشریه در صفحه‌ی آزاد حاوی مقاله‌ی است از آقای حمیداسیری زیر عنوان «نقد یک توهم و طرح توهمی دیگر» بجادانستم که این نوشته را که از دیدگاهی دیگر به این شعار مینگرد برای درج در آن نشریه ارسال دارم. این دیدگاه نبر پایهی تصور «مخالفت رژیم جمهوری اسلامی ایران با انتخابات آزاد» است نه امید بستن به انتقال مسالمت آمیز قدرت به سازمانی دیگر مثلا نهضت آزادی بلکه این شعار را بهنگام ننیداند. اثر شامه درج آن را در آن نشریه بجاییدانید به درج آن اقدام نمائید.

با احترام. علی شاهنده

گاهی اصول و استراتژی با تاکتیک و شعار بهم آمیزند و مشتبه‌می‌شوند به نظر من انتخاب شعار «انتخابات آزاد» بعنوان شعار روز و شعار مبرم، از سوی برخی از گروهها و سازمانهای سیاسی و مخالف رژیم جمهوری اسلامی که در خارج از ایران فعالیت می‌کنند اشتباهی از این دست است.

هنگامی که ما از اصل جمهوری و دموکراسی پارلمانی سخن میگوئیم به این معنی است که انتخابات آزاد را به عنوان یک اصل اجتماعی و سیاسی پذیرفته‌ایم «انتخابات آزاد» فراهم آورو موجه دموکراسی نیست بلکه خود در بطن و در درون دموکراسی است و لذا نیازمند به استقرار دموکراسی. در حالیکه هر شعار سیاسی جدی و واقع بینانه (البته غیر از شعارهایی که مستقیما سرنگونی رژیم را هدف قرار میدهد) شعاری است تاکتیکی در خدمت استراتژی عقب نشاندن تدریجی استبداد حاکم و آماده کردن شرایط اجتماعی و سیاسی مساعد برای تحوولی کیفی و استقرار آزادی و دموکراسی در ایران. بنابر این شعار روز شعاری است در رابطه با زندگی روزمره‌ی توده‌ی مردم و

بقیه از صفحه ۱۷

آخوند جماعت تصور می‌رود و نه غیر...
قحطی، فقر، گرسنگی، ریگاری، دروغگوئی، فحشاء، فساد، آدم‌فروشی و آدم‌کشی بجائی رسیده که فضای کشور آلوده و تنفس برای انسان مشکل است و در این مذبله فقط ملایان چون مگسها با شکهای گنده و چاق وزه، وز می‌کنند و بتغذیه و تناسل و تفریح و تفرج می‌پردازند.

حسرت به دلم کچل خدیجه
هرگز ندیده نوه نتیجه
امروز مرده‌شورها و مرده‌خورهای مصلی‌ها، شهیدکنندگان حرفه‌ای امام حسین، قطع کنندگان دست حضرت عباس و خلاصه عشوه گران بر مهربان و سحر و صیغه چاق کن‌های قم و مشهد همه وزیر و وکیل شده‌اند. خرهایشان با بنزهای آخرین مدل عوض شده. کمی‌سون («کمسیون») تشکیل میدهند، در مورد جنگ و صلح و سران کشورها... حرف می‌زنند... و سرنوشت ملت ایران!!!

فرهنگ

جائیکه شتر دهند به‌غازی
خر قیمت واقعی ندارد
تصور شهوت پرستی ملایان و سرپرستی خانواده شهدا و اسرا و معلولین و مستحقین چنان رقت انگیز است که از بحث و بسط در باره آن میگذرم، فقط کافی است به انبوه اساسی آخوندهائی که پرده از کارشان برداشته شده و لقب «روحانی‌نا» گرفته‌اند در جراید کشور که یک از صد آن را بازگو نمیکنند توجه شود.

دروغ گوئی و عوام فریبی در حدی است که بالینکه تمام دنیا از زندانی بودن تعدادی از اعضاء کنندگان نامه ۹۰ نفره مطلعند، آیت الله محمد یزدی در مجلس شورای اسلامی و در میان خیل دزدان و دروغ‌گویمان در پشت میکروفون میگوید: من بنام رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران اعلام میکنم که در ایران هیچکس بخاطر عقیده‌اش در زندان نیست و نه بخاطر نامه‌ایکه اعضاء کرده‌باشند...

ملاحظه میفرمائید؟ چنین وقاحتی فقط از

و ملت ایران دست خود را که نه اختیار خود را در شادی پایان حکومت شاهنشاهی در دست ملایان گذاشت.

چه خوش گفت آن نپاوندی بطوسی
که مرگ خر بود سگ را عروسی
جیبهای گشادشان با تقسیم کارخانه‌ها و مایملک شاهان و شاهزادگان و ملک‌ها و مالک‌ها و دوله‌ها پر نشد و از درآمد نفت و معادن گرفته تا صدور پسته و فروش ماس چغندر و سیگار در بازار سیاه بچی ب ریختند و هنوز هم جشنشان دنبال یک لقمه نانی که از گلوئی مردم زجر دیده و فریب خورده پائین می‌رود دو دو می‌زنند.

اینها فقط گوشه کوچکی از اعمال قدس سره شریف است... تا چه رسد به خلفا و جانشینان آن حضرت که امروز حب قدرت و مال چنان کورشان کرده که پرده از روی فریبکاریهای ولی فقید بر میدارند و در دست هر آخوندی کاغذی می‌بینی که او را تأیید و دیگری را تکذیب کرده است...



زنی از جهان سوم

فریده الفت

صلح کجاست ؟
کیوتراهای سفیدی که
وعده‌اش را داده بودند کجایند

من یک زنم، زنی از سرزمین ایران زمین
فرزندانم را از من گرفتند
زوزه سر دادند که جنگ با کفار است
تکلیف شرعی است
همه بسیج شوند
پسر پانزده ساله ام سر برافراشت
تکلیف شرعی است باید رفت
در میان اشک و آه و دعا
او را بدرقه کردم
پاره‌هایی از بیراهنش را بمن باز گرداندند
وصیت نامه‌ای که افتخار میکند با کفار جنگیده‌است
من هم افتخار کردم، گریه در گلو خفه کردم
جنگ با کفار!

جنگ با کفار بی‌کباره تمام شد!
به کربلا نرفتیم، هنوز تا قدس هزار کیلو متر باقی
است
فرزند پاره پاره‌ام کجاست؟
کفار کجایند؟
روز زن از راه میرسد، روز مادرهم،
بمادران و زنان تبریک می‌گویند
کیوتراهای صلح کجایند؟
فرزند پاره پاره‌ام کجاست؟

من یک زن عربم
اهل بصره

در کنار شط آرام و درختان خرمای پربار
سالهاست خانه‌ام روی آرایش ندیده‌است
شوهرم را به جبهه احضار کردند
بمن گفتند جنگ باید کرد
قادسیه باید ساخت
ماورائای قادسیه هستیم
خمپاره‌ها و بمب‌ها نصیب شد
درختان خرمایم از سر جدا شدند
و شوهرم در جبهه ناپدید شد
بمن گفتند دیگر نباید غم خورد
کیوترا صلح در راهند و
شوهرم روزی از راه میرسد
سر شاخه‌های درختان خرما روزی دوباره
شکوفه میدهند و
کیوترا صلح از راه میرسد
وویای، پایای خمپاره‌ها و توپهای دوربرد!
مهم نیست اگر شوهرم با ما نیست
فرزندانم دارم و باز درختان خرما شکوفه میدهند
من یک زن عربم با بازوانی توانا
کلبه‌ام را دوباره خواهم ساخت

آه رویاهای شیرین!

دوباره جنگ، دوباره مرگ و
این بار نه با خمپاره و توپهای دوربرد
باران آتش است که مبارزه
آسان این بار کیوترا مرگه را
پر داده‌است
تند و چابک پیمای دارند
مرگ گامی و ویرانی

من آنچه در پیش رو دارم
شکم گرسنه فرزندان و
چهره خسته شوهرم و
برادرم و همسایه‌ام
من زاده فقرم
زاده بولیوی، پرو،
برزیل با جوخه‌های مرگ،
در شکار کودکان گرسنه

من زنی فلسطینی ام
آنچه در خاطر دارم
آوارگی، جنگ و نابودیست
آه آیا روزی سرزمینم،
کشتزارهای موز و انگور
بمن باز خواهند گشت؟
با جنگ و دندان جنگیدم
گلوله‌های سربی و گاز اشک آور
هدیه به فرزندانم بود
کلید خانه را نباید از دست دهم
روزی باید آنرا با دست خود بگشایم
هرچند که قفل سربی آن زنگ زده باشد
آه آیا گلوله‌ها و جنگ را پایانی هست؟
مستم را گره کرده‌ام

من یک زنم

زنی از جهان سوم
فلسطین، سومالی، اریتره، موزامبیک
نصیب من تا بوده،
فقر و جنگ و آوارگی و محنت بوده‌است
میگویند دنیا را تقسیم دوباره باید کرده
صاحبان زور، صاحبان ماشین‌های کامپیوتر
لیزر و بمب‌های اتم
جهانخواران!
بمن بگوئید،
چگونه تقسیم جهان را در پیش دارید،
سهم من از آن چیست؟
مشتی برنج، کاسه‌ای آرد؟
پاییمپای لیزر؟
تقسیم جهان اما چگونه تقسیم است؟
نصیب من چیست؟

دیگر صدام تنها شوهرم را نبرده‌است
دیگر تنها درختان خرمایم از سر جدا نشدند
باران مرگ زوزه میکشد
یکجا باید رفت؟
فرصتی باید جست
درختان را رها باید کرد
فرزندانم کجایند؟
همسایگانم کجایند؟
دوباره پناه باید جست؟
کیوتراهای صلح سوخته‌اند؟
آه ای مادران، زنان، دختران!

من مادری عربم

آیا پناهم کجاست؟
شکوفه‌های خرمایم کجایند؟
پرتگان مرگ، تند و تیز
همچون ازدها زبانه میکشند،
پلها را، سربازخانه‌ها را، گندمزاران را و
کلبه‌های آلمین مردمان عرب را
مارا چه به جنگ که صدام قادسیه میخواهد و آتش
افروزان تفت؟

آه پناهم کجاست؟ کیوترا صلح پرپر شدند،
شکوفه‌های خرمایم کجایند؟

من زنی هستم از سرزمین کوکائین

کودکم بر پشت روزها به کشت محصولاتی میروم که
در دیارهای دور دست
مرگ آفرین است
من اما باید پاسخی بر شکم گرسنه فرزندانم
ببایم
من اما باید
اجاقی گرم داشته باشم
تا همسایه‌ام شب
خسته از کار در مزارع کوکائین و
شوهرم زغال آلوده از معدن تاریک
فرک‌آورش گیتاری بنوازند
تا روزی دیگر
سوداگران مرگ و صاحبان معادن
آنها را بگر گیرند
مرا به مهمانتهای آمریکائیان چه
که از فرط سیری یا برگ کوکائین
نشسته میشوند؟

با امثال و حکم

تغاری بشکند ماستی بریزد. و بزبان فارسی هم میتوانید خطبه صیغه رو بخوانید.

هر که خرز شد ما میشیم پالان. هر که در شد ما دالان. اگر جنگ را صدام برد ما زیر پالانیم و اگر آمریکا ما درب دالان. «امام خامنه ای»

آفتابه لکن هفت دست. کار خانه قاشق سازی مانده بود که آنهم توی تنکابن افتتاح شد.

خواهی نشوی رسوا. زیاد دور و بر سلطنت طلبها و جمهوری اسلامی نپلکید. با یک گل بهار نمیشود. ولی با طرح برنامه جدید حزب توده ایران که میشه!

در نا امید بی امید است. لطفاً به بولتن مباحث ایدئوژیک راه کار گر رجوع کنید!

یکی را به ده راه نمیدادند. نامسه برای شاهزاده جوان و آقای بوش میفرستاد.

کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه. حماقت است اگه بخواهی با نفت کویت و عربستان سفیدش کنی»

سری را که درد نمی کند. چرا میبری کویت که بتراشند؟

صاهمی را هر وقت از آب بگیری. مثل سیاست ارزی آقای رفسنجونی «شناوره»

بزرگ نمیر بهار میاد. و در سیزدهمین بهار حکومت اسلامی خطبه های نماز جمعه را قرائت میکنی.

خانه از پای بست ویران است. سیل و زلزله و توفان و هم مزید بر علت.

روبا به لانه نمیرفت. رفت شد رئیس مجلس جمهوری اسلامی ایران.

ادب از که آموختی. از سخنرانیهای امام و سرمقاله های روزنامه جمهوری اسلامی.

آب که سر بالا می رود. صدام یزید کافر میشه صدام عزیز مسلمان! بوش میشه پیشاهنگ «نظم نوین جهانی» و رهبر تروریست های عالم میشه «بزرگترین قدرت منطقه».

تو نیکی میکنی و در دجله انداز. تا معلوم شود کیهان هوایی را مجانی برات میفرستند.

ز گهواره تا کور دانش یجوی. که بعد از آن لاجوردی بذارت جلو گلوله.

دیوانه جو دیوانه ببیند. تبدیل به حجة الاسلام و المسلمین خلخالی میشود.

جوجه ها را آخر پاییز میشمارند. همچنین محتوی حساب های بانکی سران حکومت اسلامی را در سوتیس.

سرکه نه در راه عزیزان بود. همان بهتر که به تنه پسر امام بچسبید.

عروسی که صادرش از اون تعریف کنه. میشه برنامه پنج ساله حجت الاسلام رفسنجانی.



«حسرت به دلم کچل خدیجه»

درقم" به نهایت آمال خود میرسیدند... جمال و مقام دنیا پشت پا زده، فقط مجری دستورات الهی هستند؟! پس چرا دروغ بگویند؟

عارف کردگار زر چه کند؟
ولی الله بار خرقه کند؟

آقای گالیندویل هم فریب خوردند مثل اکثر ایرانیانی که به جمهوری اسلامی رای مثبت دادند و حتی یکبار به مخیله خود فشار نیاوردند که بفهمن پدران مهربان، ساده دل و نیک اندیششان چرا در جنش مشروطیت با چنان بیرحمی مشروعه را کنار گذاشته و دنبال مشروطه رفتند و بگردن شیخ فضل الله نوری رهبر مشروعه خواهان عمده اش را گره زده و در میدان توپخانه خفه اش کردند؟ کاری که امروز - متأسفانه - اکثر ایرانیان آرزوی انجام آن را دارند...

آقای گالیندویل شاهد سخنرانی امام در بهشت زهرا و وعده های فریبنده شان نبودند. آقای گالیندویل نمیدانست آن پیرمردهای تاس کباب خور و طلبه های حجره نشین قم کاخهای هفتاد میلیون تومانی بجلادان رژیم نظیر خلخالها می بخشند، خود را جانشین علی بن ابیطالب میخوانند و از او خجالت نمیکشند که در دست عباس برادرش خود بجای بذل و بخشش از بیت المال آتش گذاشت ... ادعای امامت گذاشته

بکارهای پیغمبرم ایراد میگرفت و تر عوض به رهبر چاقوکشان حزب اللهی "آیت الله العظمی هادی عفری" کارخانه استرالیات مدیسیون دلاری می بخشید و بقول معروف "بیت المالشان

گزارش دوم آقای گالیندویل علاوه بر کلیه مزایایی که در مورد شناساندن رژیم جبار و خون آشام جمهوری اسلامی دارد، یک مطلب مهم دیگر را که در اینجا مورد بحث ماست، بنمایش میگذارد، و آن نهایت فریبکاری و ریا و حقه بازی سردمداران این رژیم است.

آقای گالیندویل، نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، فردی معمولی و ساده لوح نیستند که فریب هر ریاکار معمولی را بخورند! سابقه کار تحصیلات و از همه بالاتر شکایاتی که طی ده دوازده سال از طرف احزاب و سازمانهای مختلف به نهادهای مدافع حقوق بشر فرستاده شده بود، برای ایشان می توانست راه گشایند... ولی ملاحظه نمودید که ایشان هم با آنهمه پشتوانه، فریب خوردند و بازچه دست ملایان شدند.

از سیاستمداران کهنسال و کهنه کاری از قبیل دکتر شایگان، دکتر علی امینی، دکتر کریم سنجابی، کیانوری، به آذین و مهندس مهدی بازرگان و... گرفته تا سیاستمداران جوانی چون دکتر سامی و رجوی و سازمان فدائیان خلق و... همه و همه فریب خوردند، تنها بعضی از سازمانهای مذهبی و کمونیستی بدلیل مخصوص و بعضی گروههای روشنفکری بودند که صدای پای فاشیسم را شنیدند... که متأسفانه برای معرفت کسانی که تازه بیداد ساواک و فساد و چپاولگریهای نیم قرن حکومت پهلوی را پشت سر گذاشته بودند زود بود... از چاله در آمدیم و در چاه شدیم.

آقای گالیندویل در ایران باکی رویرو شد؟ بهر مردمانی که یک بغل ریش و چهارمتر عمقه سر گذاشته و بقول ایشان طلبه های بودند که حداکثر با چند لقمه "تاس کباب" و "حجره های

مصرف سفره شیاطین شد... نه لقمه مساکین.

حاکمان در زمان معزولی همه شیلی و بلیرید شوند باز چون بر سر عمل آید

همه چون شر و چون یزید شوند

در وساطت ارتباط جمعی بوغ و کرنا راه می اندازند که ایران مقر آزادی است و آقای مهندس بازرگان تادوسه ماه دیگر فعالیت قانونی یش درست میشود... ولی بعد از مرگ خمینی، محتشمی وزیر کشور وقت بدرک بخط امام در روزنامه ها چاپ میکند که نوشته اند بازرگان قابل اعتماد نیست. جلو فعالیتش را بگیرد... در رساله مینویسند اگر گریه شان نمی آید تظاهر کنید... بخاطر حفظ اسلام منظور حکومت ملایان است" فروغ دین را زیر پا بگذارید، اگر لازم است دروغ بگوئید و استی را "تقیه" بگذارید...

آدم بکشید... بخاطر حفظ اسلام... بدختران و زنان زنتانی شان تجاوز کنید... تجاوز کنید. و بعد اعدام کنید... بخاطر حفظ اسلام و بقول مولوی چون بیسی آپلیس آدم روی هست پس به هر دستی تیباید داد دست

مطرحه "دیدگاه‌ها" به طرح سباحث و نظرات سیاسی و شوریک فعالین سازمان و جنبش آبیروسیون و طرح مسائل و مباحث جدید اختصاص دارد و نظرات و تأکيدات نویسنده‌گان مقالات را منعکس می‌کند.



مصاحبه با علی اصغر حاج سیدجوادی

در باره نتایج جنگ و آینده منطقه

سئوال - نظر شما در باره جنگ و بحران خلیج فارس و مجموع شرایط حاکم بر آن چیست؟

ج - آنچه که امروز بصورت جنگ بین عراق و آمریکا و متحدین آن درآمده است در آغاز یک بحران بود، بحرانی مزم که ریشه آن را باید در تجاوز نظامی عراق به ایران جستجو کرد، عراق یا در حقیقت صدام حسین در جنگ با ایران به پیروزی نرسیده، نه اینکه به پیروزی نرسیده، بلکه بگونه‌ای آشکار با اینکه نظامی یا عبارت دقیقتر با مداخله مستقیم نظامی آمریکا، ایران یا در حقیقت خمینی را به قبول آتش بس مجبور کرد. هواپیماهای نظامی آمریکا سکوها نفتی پانصد میلیارد دلاری ایران را در خلیج فارس به آتش کشیدند و هواپیماهای مسافربری ایران را با دویست و پنجاه سرنشین ساقط کردند، دستان کک‌های مالی دهها میلیارد دلاری امرا و سلاطین نفتی خلیج فارس به صدام حسین و تسلیحات و خدمات نظامی غرب و شوروی به عراق برای درهم کوبیدن موج بنیادگرایی خمینی و جمهوری اسلامی از شدت وضوح ننازی به یادآوری ندارد.

بقول نخست وزیر کانادا (به نقل از روزنامه لوموند) هر پنج کشور عضو اصلی شورای امنیت یعنی آمریکا و شوروی و انگلیس و چین و فرانسه تأمین کننده اسلحه صدام حسین بودند. شوروی هشتاد درصد سلاحهای عراق را به اضافه خدمات نظامی در متن یک معاهده دوستی و همکاری با عراق تأمین می‌کرد.

پس از قطع آتش بس صدام حسین بدون این که گامی بسوی صلح قطعی با ایران بردارده با آهنگی سریع به سوی تجدید نیروی نظامی و تهیه سلاحهای جنگی و دفاعی برای توسعه ظرفیت تولید سلاحهای شیمیایی و دستیابی به تکنولوژی اتمی گام برداشت بدون اینکه به آثار نا هنجاری که از پس هشت سال جنگ با ایران بر شرایط اقتصادی عراق به جای مانده بود توجه کند. عراق بعد از قطع آتش بس با ایران و بدنهال هشت سال ائتلاف میلیاردها دلار درآمد نفتی و صدها هزار کشته و معلول و اسیر بخاطر مالخولایای جنون آمیز صدام حسین کشوری مازر و جنگ زده

برجای ماند.

یکی از مفسرین غربی علت حمله نظامی عراق به کویت و اشغال این امیرنشین نفتی خلیج فارس را به این طریق توصیف می‌کند که عراق نود میلیارد دلار به کشورهای اروپایی و به همسایه‌های نظیر کویت و عربستان سعودی و امارات متحده عربی مقروض بود که از عهده پرداخت این قروض و حتی بهره‌های آن بر نمی آمد اما عراق هشتاد درصد از نیاز مندیهای مختلف غذایی و صنعتی و کشاورزی خود را نیز از طریق واردات از خارج تأمین میکرد و طبعاً برای تأمین خرید و هزینه‌های کالاهای مورد نیاز نیز ناتوان بود و در نتیجه بخاطر عدم توانایی برای پرداخت قروض و بهره وامها و نداشتن ارز کافی برای پرداخت بهای کالاهای وارداتی بانکها و موسسات اعتباری خارجی از تأمین اعتبار و وامهای تازه خودداری میکردند، در چنین وضعی از درماندگی اقتصادی که طبعاً دیر یازود نتایج ناگوار سیاسی و اجتماعی آن بر اثر تشدید نارضایتی مردم خسته از جنگ هشت ساله آشکار میشد راهی جز در پیش گرفتن سیاستی خشن و فشار همراه با تهدید و ارعاب نسبت به همسایه‌های ثروتمند عرب خود نداشت.

صدام حسین روش کویت و عربستان سعودی و سایر امیرنشین‌ها را نسبت به خود خصانه تلقی می‌کرد در حالی که ادعای او این بود که عراق با فداکاری فرزندان خود امیرنشین‌های نفتی خلیج فارس و عربستان سعودی را در برابر مسیر بنیاد گزائی اسلامی نجات داده است و به این جهت صدام حسین نه فقط مدعی بود که این سلاطین و امرا باید همه وامهای خود را به عراق به بخشند و نه فقط کویت باید با واگذار کردن دوجزیره مندخل خلیج فارس در شط العرب دسترسی عراق را به دریا تسهیل کند بلکه این کشورها باید بطور دوفاکتور رهبری صدام حسین را در سیاست منطقه و خلیج فارس بپذیرند.

بهانه دیگر صدام حسین برای اشغال کویت این بود که کویت و امارات متحده عربی برخلاف مقررات اوپک نفت را هم بیشتر از حد مقرر خود استخراج می‌کنند و هم کمتر از نرخ مقرر از سوی سازمان اوپک می‌فروشند و این عمل را صرفاً در جهت تضعیف بیشتر وضع مالی و اقتصادی عراق و

کاهش درآمد نفتی این کشور انجام میدهند. اما در چارچوب سیاست بین‌المللی درهم‌ریختن نظم مستقر بر اساس جنگ سرد و نفوذ دو ابرقدرت شوروی و آمریکا نوعی استقلال سیاسی برای کشورهایی که به نوعی به هریک از دو قطب شرق و غرب وابسته بودند بوجود آورده که آنها را از دنباله روی یا تبعیت از سیاست دولت مقتدری که دارای روابط مخصوص دوستی و همکاری و حمایت هستند مستغنی ساخته است، این تحول اساسی در نظم مستقر سیاسی پس از جنگ دوم جهانی را نیز میتوان یکی از عوامل آزادی صدام حسین در تصمیم گیری برای اشغال کویت بحساب آورد.

سلطان حسن پادشاه مراکش در مصاحبه با روزنامه لوموند در زمینه علت عمل صدام حسین و تجاوز به مرزهای رسمی یک دولت عضو سازمان ملل گفت اشتباه صدام حسین این بود که خیال میکرد کویت در نقشه جغرافیایی یک نقطه کوچک است اما از این نکته غافل بود که کویت در حدود دویست سال ذخیره نفتی در زیر خاک خود دارد و بالغ بر دویست میلیارد دلار از درآمدهای کویت در بانکها و موسسات غرب در جریان است چه خیال باطلی بود در سر صدام حسین که این لقمه چرب و نرم بهمان نقطه کوچک در نقشه جغرافیا محدود نمیشود.

اما آنچه از مجموع این تفسیرها همچنان بخش عظیمی از واقعیت پنهان میماند جست و جو بر سر علت اصلی تجاوز عراق به کویت و قبل از آن تجاوز عراق به ایران است.

بعد از اشغال کویت بوسیله عراق و غارت و چپاول آن سرزمین و تجاوز به مال و ناموس و جان مردم کویت بوسیله سربازان عراقی یعنی تکرار همان صحنه‌های وحشیانه‌ای که در خرمشهر و آبادان بر سر مردم ایران و زن و بچه و مرد و زن و پیر و جوان ایرانی آوردند صدام حسین قهرمان عرب و نجات دهنده فلسطین و ملاح‌الدین زمان می‌شود، زیرا بعد از اشغال کویت و دعوی آمریکا و تشکیل شورای امنیت عراق کشوری متجاوز به حقوق بین‌المللی شناخته شد و طبق قرار شورای امنیت میبایست بدون شرط و بلافاصله خاک کویت را تخلیه کند. صدام حسین پس از یک هفته مستغله

س. به نظر شما منظور بوش از ضرورت ایجاد نظم نوین در منطقه خاور میانه پس از خاتمه بحران و تخلیه کویت از نیروهای عراق چیست و ناشی از چه ضرورت‌هایی است؟

جواب - پس از اشغال کویت بوسیله صدام حسین و ورود نیروهای نظامی آمریکا به عربستان بوش و بیکر رئیس جمهور و وزیر خارجه آمریکا مسئله ایجاد وضع و نظم نوینی را برای امنیت مطرح کردند. میشل وزل، رئیس کمسیون روابط خارجی فرانسه در سفر به کشورهای شمال آفریقا برای توجیه سیاست همکاری فرانسه با آمریکا بر ضد عراق صریحا گفت پس از جنگ در خاورمیانه یالتای منطقه‌ای تشکیل می‌شود فرانسه در صورت همکاری کنونی با آمریکا است که میتواند در پشت میز آن مذاکرات از منافع اعراب دفاع کند.

بنظر من این نظم نوینی که بوش برای منطقه عنوان می‌کند صرفنظر از هدفهای سلطه‌گر آمریکا با توجه به تحولات جهانی و خاتمه سیاست جنگ سرد و توازن وحشت چیزی بالاتر از نیت و یا مطلق آمریکا و سرمایه‌داری طمع‌کار غرب خواهد بود. بطور کلی از نظر تاریخی، نظم ناشی از سیاست مستعمراتی مستقیم و غیر مستقیم با خاتمه جنگ دوم جهانی از بین رفت و پس از آن نظم نوین بر اساس جنگ سرد و تقسیم مناطق نفوذ ابر قدرتها بوجود آمد که این نظم نو نیز در سال ۱۹۸۹ با تزلزل ارگان امپراطوری روسیه و جدا شدن تدریجی کشورهای شرق اروپا از محدوده نفوذ نظامی و اقتصادی و سیاسی روسیه پایان گرفت.

بر اساس این تحولات تاریخی و آثار آن به نظر ما جهت تحول بسوی تضعیف تدریجی قدرتهای بزرگ به نفع تقویت سازمان ملل و تحکیم قدرت اجرائی و حقوق آن است، تعدیل تولید سلاحهای سنتی و سلاحهای هسته‌ای و افزایش سرسام آور وانهای کشورهای عقب افتاده، بی‌حاصلی الگوهای توسعه غربی در کشورهای جهان سوم خصوصا در آفریقا، حل تدریجی اختلافات و جنگ‌های منطقه‌ای، شکست پی در پی نظامهای دیکتاتوری نظیر آمریکای لاتین، تغییر جبری کارخانه‌های تولید سلاح به سازندگان مواد مصرفی در اثر کاهش قدرت خرید کشورهای عقب مانده و افزایش سریع وانه‌ها و تورم و کاهش نرخ مواد اولیه به نفع تولید کنندگان کشورهای فقیر و عقب افتاده، شاری از مسائل بفرنج کنونی جامعه بشری است که حل و فصل آنها از عهده الگوهای شکست خورده سرمایه داری بازار غربی و سرمایه داری دولتی نوع روسی برنی آید، دوران حاکمیت مستعمراتی به نسبت قرن نوزدهم و دوران تقسیم بندی ایدئولوژیک جهانی به دو قطب ابر قدرتی بسر آمده‌است، لغات و مفاهیمی همچون امپریالیزم و سوسیالیزم کاربرد ایدئولوژیک خود را از دست داده‌است، حکومتی در جهان اگر مشروعیت و حقانیت آن بر اساس حق مردم و رای مردم نباشد امپریالیست است، قدرت صدام حسین بر مردم عراق وقتی که با بمب‌های شیمیایی خود پنج شش هزار مردم کرد عراقی را نابود می‌کند قدرت امپریالیستی است، بی‌جهت سعی نکنیم به تعجیلات و تعصبات فکری و ذهنی ایدئولوژیک شکست خورده خود باز گردیم و همه گامه‌ها را به‌خاطر خوش آمد

نیروهای نظامی و انبار کردن میلیاردها دلار سلاح جنگی در مدت چهار سال هنوز نتوانسته‌اند ملت‌های خود را برای یک تحول اجتماعی سیاسی و ایجاد یک نیروی معتبر اقتصادی و بازرگانی و صنعتی برای تحمیل خود بر سیاست بین‌المللی آماده کنند و هرگز نیز چنین خیالی ندارند، عراق یک کشور فقیر و عقب مانده نیست زیرا با ۱۷ میلیون جمعیت با آب فراوان و زمین‌های مستعد آفتاب درخشان و خاک خوب و منابع هنگفت نفت بالقوه یک کشور ثروتمند است اما عملا بر این سرزمین ثروتند مردمی فقیر و از نظر آگاهی اجتماعی و سیاسی و آزادی عقب افتاده زندگی می‌کنند. رژیم سیاسی دیکتاتوری خودگامه است که جز خفقان و شکنجه و زندان و سانسور آزادیخواهان و فساد و حکومت خانوادگی صدام حسین و شرکای او اثری ندارد، کافی است بر صحنه‌هایی از طرز حرکت و لباس پوشیدن و مجسمه‌های رنگارنگ صدام حسین و تصاویر بزرگ او بر هر گوشه بغداد و شهرهای عراق نگاه کنید و به‌بینید که رهبر بعضی سوسیالیستی چگونه بر سر نماز به عالم خلصه و خلوت با خدائی که هرگز اعتقاد ندارد فرو رفته است، کافی است که به آثار زندانی‌ها و کشته شده‌ها و شکنجه شده‌ها و شیوه‌های شکنجه در زندانهای عراق با مخالفین دیکتاتوری نگاه کنید تا به این نتیجه برسید که علت و اساس جنگ با ایران و اشغال کویت و عمان و امارات متحد و افغانستان و پاکستان اساسی جز نظام دیکتاتوری و خودگامگی ندارد، هیچ ملتی که بر حاکمیت خود مسلط باشد میلیاردها دلار درآمد خود را به‌همراه صدها هزار جوان نیرومند و گزای خود در جنگی هدر نمی‌دهد که انجامش جز شکست و همراه با نود میلیارد دلار قرض نباشد.

بنابراین ریشه اساسی اشغال کویت و تجاوز به ایران در اینست که اصولا صدام حسین بعنوان یک دیکتاتور خود گامه یا خمینی یا هیتر یا پینوشه یا موبوتو و یا سلطان حسن یا شاذلی بن جدید یا قذافی یا فهد یا شیخ جابر قبل از هر چیز در حال جنگ دائمی و تجاوز و وحشیانه به حقوق و آزادیهای مردم خود هستند، این جنگ عراق با ایران و با کویت نبود و نیست، بلکه این جنگ صدام با خمینی و شیخ جابر الصباح است، ما موقعی میتوانیم امپریالیزم آمریکا و ماشین جنگی او را به سحاکه بکشیم و محکوم کنیم که بررسی کنیم این امپریالیزم چرا و به چه علت باید با ماشین عظیم تخریب و ویرانی خود به منطقه بیاید؟ آیا ماشین جنگی صدام پس از اشغال کویت و منابع نفتی آن در همان جا توقف میکند، طبیعتا مانه در مقام دفاع از دخالت آمریکا هستیم و نه بر هجوم ویرانگر ماشین جنگی آن بر جان و هستی مردم عراق صعه می‌گذاریم و نه برنظم نوین آقای بوش دل خوش میکنیم.

اشکال کار ما امپریالیزم آمریکا نیست اشکال کار ملت عراق و ملت ایران و ملت عربستان سعودی و دیگران امپریالیزم استبداد و خودگامه صدام حسین و ولایت فقیه و خاندان سعود و دیگر شیوه‌های است که درآمدهای سرشار سلطت خود را به صورت مال شخصی خود خرج می‌کنند بر سر میزهای قمار در عشرتکده‌ها و یا در بانکهای خارجی و یا به جیب سوداگران اسلحه.

بررسی مجموع مسائل منطقه را در گرو انجام مذاکرات در زمینه اشغال کویت قرار داد که اگرچه بلافاصله از سوی آمریکا و متحدین او رد شد اما در دنیای عرب خصوصا در نزد فلسطینی‌ها و توده‌های ناراضی از رژیمهای دیکتاتوری عرب و ناراضی از سیاست حمایت آمریکا از اسرائیل مورد حمایت قرار گرفت و با تظاهرات مختلف در طرفداری از صدام و مخالف آمریکا همراه شد.

اگر جستجو بر سر علت تجاوز عراق به کویت و قبل از آن تجاوز نظامی عراق به ایران را رها کنیم در نتیجه به نتیجه‌ای میرسیم که اکنون به صورت فرمول یکنواخت بر سر زبانها افتاده است یعنی محکوم کردن تجاوز عراق به کویت و محکوم کردن دخالت آمریکا و متحدین او و لشکرکشی به منطقه و بمبارانهای ویرانگر سلاحهای آمریکائی و فرانسوی و انگلیسی بر سر جان و مال مردم عراق، حصر مسئله بفرنج بحران به این فرمول گذشته از ساده انگاری آویختن به همان سابقه قدیمی ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی است.

اما من باین شیوه از قضاوت و ساده نگری مسئله‌های چنین بفرنج اعتقاد ندارم و معتقدم که ما را به قضاوتی عینی و منطبق به اصول و در نتیجه به معیاری منطقی برای راه و رسم عکس العمل سیاسی و اجتماعی حال و آینده نپرساند. من معتقدم تجاوز صدام به کویت و ایران نتیجه‌گامی و قطعی تجاوز دایمی و وحشیانه صدام حسین به عنوان یک دیکتاتور خودگامه به حقوق اساسی و آزادیهای بنیادی ملت عراق است، بعبارت دیگر اگر ملت عراق حاکم بر سر نوشت خود بود و دولت عراق نماینده واقعی و برخاسته از آراء آگاهانه و واقعی مردم عراق بود هرگز جنگ با ایران و اشغال کویت بدست صدام حسین انجام نمی‌گرفت. اکنون مفسرین و بسیاری از مردم ساکن سرزمین‌های عرب از خلیج فارس تا شمال آفریقا جنگ صدام حسین برای مقاصد توسعه طلبانه خود و اهراز رهبری بر منطقه را تبدیل به جنگ اسلام و کفر و اسلام و غرب و مسلمان و مسیحی و جنگ فقر و ثروت و شمال و جنوب کرده‌اند، آمریکا و متحدین آمریکا تجاوز صدام را به کویت تجاوز به حقوق بین‌المللی و نقض اصول منشور ملل متحد میدانند و عکس‌العمل خود را در تحریم و محاصره و اعمال زور برای اخراج عراق از کویت قانونی و مشروع میدانند، مردم عرب حق دارند زیرا سازمان ملل عملا در اجرای قرار دادهای شورای امنیت در مواردی که آمریکا و شوروی مایل نباشند ناتوانند و سازمان ملل در مواردی که به کرات شورای امنیت تجاوز اسرائیل و اشغال اراضی فلسطین را محکوم می‌کند قادر به اجبار اسرائیل بخاطر آمریکا در تخلیه اراضی فلسطین و قبول مذاکره برای تشکیل یک دولت قانونی فلسطینی نیست.

اما علت واقعی این ناتوانی را نباید در قدرت آمریکا جست بلکه باید در شکل و محتوای نظام استبدادی حاکم و سلاطین نفتی عرب خلیج فارس و عراق و سوریه جست که به دروغ دم از اتحاد و عربیت و اسلامیت می‌زنند در حالی که این رژیمها از اصل و اساس مطلق العنان هستند و مردم این سرزمین‌ها کوچکترین سهمی در حاکمیت ملی و نظارت بر سر نوشت خود و درآمدهای سرشار نفتی کشورهای خود ندارند، این سلاطین و امرا بجای فرهنگ و صنعت و دانش و آزادی و دموکراسی با تاسیس برق و آب و جاده و تشکیل

مواضع انسانی به گردن آمریکا بشکنیم، آری دولت آمریکا امپریالیست است اما دولت شوروی نیز امپریالیست است، جمهوری اسلامی ایران که با برنیزه و امدام و شکنجه بر ملت ایران حکومت میکند امپریالیست است، صدام حسین مدت هشت سال در جنگ با ایران و مدت هفت هشت ماه بخاطر اشغال کویت مردم عراق و کویت را به ویرانی و آوارگی و عذاب و رنج تحمل بیمارانه‌ای سهمگین آمریکا و متحدین آنها کشید و در آخرین دقیقه از شدت استیصال تسلیم شده آیا این تسلیم و حمایت شوروی از صدام اگر به تخلیه خاک کویت ویران و غارت شده بدست صدام حسین منتهی شود آیا باید ملت عراق باز دیگر در جنگ استبداد خون آشام و زخم خورده صدام و همدستان او به اسارت باقی بماند؟

آیا باید این تسلیم و شکست دست اسرائیل را برای جادادن یک میلیون مهاجر روسی در سرزمین‌های فلسطین بازتر کند و باز هر روز سربازان اسرائیلی چندین نفر از نوجوانان فلسطینی را با گلوله براهتی در کوچه‌های غزه و نابلس و رام‌الله و دهکده‌های فلسطینی بهلاکت رسانند؟ باز باید جناب شیخ صباح با همان وضع گذشته بر سر منابع نفتی کویت باز گردد و همراه با خانواده و اقوام خود با میلیارد ها دلار درآمدهای نفتی به میل خود بازی کند؟ و یا ملک فهد همچنان در عربستان سعودی به بهانه اسلام و سنت پوزه بر دهان مردم به بندد حتی به زنها اجازه رانندگی ندهد؟ باز باید ثروتهای نفتی منطقه به جیب سوداگران اسلحه آمریکایی و چینی و روسی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و ایتالیایی و اطریشی و سزیک و برزیلی و بلژیکی و دوتاکره جنوبی و شمالی برود؟

بنظر من نظم نوین بر سرچاهای نفت خاور میانه و نزدیک و با حضور آمریکا و انگلیس و فرانسه و روسیه و آلمان و ژاپن و در شعاع منافع آنها به ضرر ملت‌های منطقه و با ادامه حاکمیت استبدادی آخوندها و سلاطین و امرای نفتی شکل نمی‌گیرد. شکل خاور میانه و نزدیک در حاکمیت استبدادی و خودکامی قدرتهای حاکم آنست، بقای صدام حسین در قدرت قبل از آن که خطری برای اسرائیل یا ملک فهد و یا منافع نفتی آمریکا یا شیخ صباح و دیگران باشد ادامه فقر و رنج اکثریت مردم عراق و ادامه اختناق و عقب ماندگی فکری و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی برای عراق و نسلهای آینده آنست، بهمین ترتیب است وضع در ایران یا عربستان یا سوریه و کویت و دومی و دیگر شیخ نشین‌های منطقه، کشورهای منطقه برای رهائی از فقر و عقب ماندگی باید حاکمیت بر سر نوشت، خود را نه در حمایت صلح آمریکایی یا صلح روسی در دست گیرنده یعنی راه ترقی و پیشرفت برای آنها راهی جز صنعتی شدن و فراگیری منطق علمی توسعه و پیشرفت از سوئی و دموکراسی از سوی دیگر نیست. مفهوم ترقی و تمدن غربی در این دو مقوله خلاصه میشود که هیچکدام این دو مقوله نه با اسلام نه با سنت‌های مذهبی و ملی و قومی مردم منطقه و نه مردم همه نقاط عقب مانده جهان تناقض ندارد. مسئله غرب ستیزی و دشمنی غرب و مسیحیت و یهودیت با اسلام و عربیت افسانه‌ای است ساختگی جهت مصرف داخلی برای دیکتاتورهای خاور میانه و نزدیک و حافظان حرمین شریفین و ولایت مطلقه

فقیه همچنان که اتحاد اسلام و وحدت عرب نیز خود افسانه‌ای از همین قبیل است که تا امروز در حول همه این شعارها و تبلیغات نتیجه‌ای جز شکست و تفرقه و فقر و ناآگاهی اکثریت مسلمانان و عربها و غارت مداوم ذخایر نفتی و منابع طبیعی آنها از سوی حاکمان مستبد و قدرتهای صنعتی جهان عرب و شرق و شمال و جنوب به بار نیاورده است.

بنابر این نظم نوین به نظر من قبل از همه باید از سازمان ملل متحد که اکنون چیزی جز سازمان دول غیر متحد نیست آغاز شود. نهاد شورای امنیت و حاکمیت پنج قدرت بزرگ جهان در این شورا با حق انحصاری و تو برای آنها باید به نفع همه ملت‌های جهانی تغییر کند، این الگو محصول جنگ دوم جهانی و قرار دادهای یالتا و یوتسدام و تقسیم‌بندی سیاسی و ژئوپولی تیک جهان به دو قطب آمریکا و شوروی بعنوان ابرقدرت است. این الگوی کهنه جو بلژیکی ملاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ضمیمه آن نیست، آمریکا نمیتواند بعد از شکست و فروپاشی نظم نوینی که بعد از جنگ دوم بر اساس موازنه وحشت و رقابت ابر قدرتها برای نفوذ و توسعه خود ایجاد کردند بصورت ژاندارم جهانی باقی بماند و صدها میلیارد دلار کسر بودجه و کسر موازنه پرداخت‌های خارجی خود را از کیسه ملت‌های عقبه نگ داشته شده جهانی تأمین کند، دولت شوروی نمیتواند برای بقای درهم شکسته خود به بهانه فقط اتحاد مردم گرجستان و آذربایجان و ارمنستان و مردم لیبی و لیبونی و استونی را با گلوله و بمب نابود کند به خاطر این که ارتش شوروی و کمونیست‌های شکست خورده و روسای گا، ژ. ب و محافظه کاران ملت روس تاپالی به از دست دادن امتیازات سیاسی و اجتماعی خود ندارند.

من در شکل و محتوای نظم نوین جهانی چیزی جز حاکمیت سازمان ملل و اجرای کامل اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای ضمیمه آن بر اساس ایجاد یک قدرت اجرایی کلا سلطه در سازمان ملل و خارج از نفوذ قدرتهای صنعتی نی بینم، در نظم نوین قدرت هر دولتی باید نه منگی به زور و استبداد بلکه مبتنی بر رای آزاد و حاکمیت اکثریت مردم هر کشور باشد و بهمین جهت قدرت اجرایی سازمان ملل باید با نظارت و داوری سازمان حقوقی و قضائی آن مسئولیت استقرار حاکمیت مردم و احترام به حقوق و آزادیهای دموکراتیک و عدالت اجتماعی را در کشورهای عضو برعهده بگیرد.

آنچه بعد از جنگ خلیج فارس باید بلافاصله در چهارچوب یک کنفرانس بین‌المللی بانظارت مطلق سازمان ملل مورد توجه قرار گیرد عبارتست از:

۱- محدودیت دقیق فروش و صدور اسلحه به منطقه خاور میانه و نزدیک زیر نظارت سازمان ملل.

۲- مانعیت از بازگشت صدام حسین و همدستان سیاسی و نظامی او به قدرت و ایجاد یک دولت از مردان و زنان مورد اعتماد ملت عراق برای تدارک یک انتخابات آزاد و بازگشت به نظام دموکراتیک.

۳- تخلیه کامل سرزمین‌های فلسطین و ارتفاعات جولان و حاشیه جنوبی لبنان از سربازان اسرائیلی و تشکیل دولت مستقل فلسطین

با نظارت سازمان ملل و بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین خود

۴- تشکیل یک بانک عمران و یک طرح آبادانی و توسعه منطقه بر اساس نیازهای بنیادی مردم زیرنظارت و مدیریت سازمان ملل برای احیای صنایع و توسعه کشاورزی و تأمین آب و وسایل ارتباطی و غیره...

۵- محدودیت حاکمیت دولت‌های منطقه در زمینه تجاوز به حقوق و آزادیهای قانونی مردم با نظارت و دخالت سازمان ملل، آزادی زندانی‌های سیاسی، آزادی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی مردم در محدوده قانون و نظم و امنیت که نه منجر به هرج و مرج و قدرت طلبی‌های فردی و گروهی و مسلکی و مذهبی شود و نه به استبداد و مطلق‌گرائی دولت‌ها بینجامد. تشکیل و تحکیم بنیادهای قانونی برای اعمال حق حاکمیت مردم و انجام انتخابات آزاد بانظارت مستقیم سازمان ملل.

۶- گسترش اختیارات بنیادهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی برای ساکنین مناطق مختلف کشورهای منطقه به موازات تعیین اختیارات قانونی دولت‌های مرکزی در چارچوب تأمین ارضی کشورهای منطقه بر اساس عدم مرکزیت (دسانترالیزاسیون)، در اینجا باید بگویم که تبعیض‌های طولانی ناشی از استبداد و خودکامی مطلق حاکمان مرکزی را به نسبت حقوق اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مردم ایران اعم از آذربایجان یا کردستانی یا سیستانی یا کرمانی یا خوزستانی یا گرگانی و ترکمن صحرائی و غیره به حساب "شویی‌نیزم، فارس" گذاشتن (این اصطلاحی است که از جانب برخی از گروههایی که مردم ایران را به ملیت‌های گوناگون تقسیم می‌کنند بکار برده می‌شود) در واقع چیزی جز خلط حقایق تاریخی و جغرافیایی ایران از دورانی قدیم تا کنون نیست، بادورانهای هزار ساله سلطنت و حکومت اعراب و ترکان و مغولان و انواع و اقسام ایل‌ها و قبایل بانژادها و زبانها و مذاهب گوناگون حتی تا سلسله تاجار حرف از شوونیزم فارس زدن جز گام نهادن در راه بالکانیزه کردن ایران نتیجه دیگری نداشته هر کودک دبستانی هم که تاریخ جغرافیای تاریخی ایران را مطالعه کند در این واقعیت نمیتواند تردید بخورد راه دهد که کلیه مرزهای جنوبی و شمالی و شرقی و غربی ایران کنونی از روزگاران درازی از نظر تاریخ و فرهنگ و زبان و مذهب و نژاد به سرزمین‌های اطراف آن سوی مرز خود متصل و مرتبط بود و این ارتباط اگر امروز از نظر سیاسی بخاطر مرزهای موجود قطع شده است از نظر فرهنگی و زبان و نژادی و مذهبی وجود دارد. در این وضع خاص تاریخی نباید به بهانه واهی شویی‌نیزم فارس واقعیت محرومیت و ستم عمومی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ناشی از ساخت استبداد و خودکامی مرکزیت را تمرکز حق تعیین سرنوشت برای ملیتهای ایران پیش راند.

این نوع تحلیل افاتان از افراط استبداد مطلق مرکزی همراه با فساد به تفریط تکه پاره کردن مملکت است. حد اعتدال را باید در تفکیک دقیق و همراه با شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه بین اختیارات و وظائف دولت مرکزی و اختیارات استانها و ولایات جستجو کرد بنحوی که مردم هر ناحیه و منطقه به اقتضای شرایط فرهنگی و اجتماعی و سنتی خود در مدیریت اداری و

جنگ خلیج فارس . آینده جهان . منافع ملی ایران

بیژن رضایی

می‌گویند، ولی در تبلیغات توده‌ای که با افکار عامه سروکار دارد، او را فردی "دیوانه" می‌نامند. اگر فرض کنیم که عنوان "دیوانگی"، نام دیگری برای اعمال نكوهیده و محکوم‌کردنی است، باید اذعان کنیم که اقدام صدام حسین به برقراری رژیم جهانی مبتنی بر سرکوب و فشار وحشیانه در کشورش، توسعه‌طلبی در پوشش رویای "قادیسیه صدام" و حمله به ایران، بکار بردن سلاح شیمیایی علیه کردهای عراق و نظامیان ایران، منفجر کردن حوزه‌ی نفتی نوروز در سال ۱۹۸۳ و ریختن ۸۰ میلیون گالون نفت در آبهای خلیج فارس که آثارش هنوز هم از بین نرفته‌است، تسبیل کردن کشورش به ائینار اسلحه‌های مختلف، توسعه طلبی و عظمت‌جویی مجدد و جستجوی پول این بار در پوشش رویای "سلاح‌الدین ایوبی" و حمله به کویت، گروگان گرفتن دیپلمات‌ها، منفجر کردن چاه‌های نفتی و ایجاد بزرگترین آلودگی محیط زیست در منطقه (البته اگر این کار نتیجه‌ی بسیاری از خود آمریکایی‌ها نباشد)، زدن مناطق مسکونی اسرائیل با موشک و آوردن اسیران جنگی به تلویزیون، تهدید به استفاده مجدد از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی، پرده‌پوشی کشته شدن هزاران نفر و خرابی‌های وسیع بخاطر حفظ روحیه و حفظ ظاهر، و بالاخره تغییر شعار و حرف بست به شرایط و نرخ روز، جعلی دیوانگی محض است و شایسته شدیدترین محکومیت.

اما انصاف و عدالت حکم می‌کند که رفتار آمریکا و غرب را نیز با همین معیار واحد "دیوانگی" محک بزنیم. دیوانگی اول این است که آمریکا و متحدانش در جنگ کنونی، طی سال‌ها و دهه‌ها تا توانستند در باره‌ی جنایات رژیم عراق سکوت کردند و به هزینه ثروت‌های ملی و دسترنج مردم، این کشور را به زرادخانه‌ای ملو از انواع سلاح‌ها تبدیل کردند، جنگ طلبی و توسعه‌جویی آن را تقویت کردند و از شخص صدام حسین با بهترین عناوین تجلیل نمودند: آمریکا او را رهبری "میان رو" می‌خواند و خواهان "بهترین روابط" با او بود، راست فرانسه او را سبیل تاریخی خود مقایسه می‌کرد و "دوئل اعراب" می‌نامید و چپ فرانسه جنایات او و از جمله بسیاری شیمیایی کردها را اینطور توجیه می‌کرد که انقلاب کبیر فرانسه نیز شاهد تندروی و ترور از طرف انقلابیون بوده‌است، همه‌ی غرب صدام حسین را بعنوان "تنها رهبر لائیک جهان عرب" می‌ستود و اتحاد شوروی او را همدیف جهان سومی و هم هدف جهان سومی خود می‌شرد!

دیوانگی دوم این است که دولت آمریکا علیرغم اطلاع از امیال صدام حسین و علیرغم اینکه از ماه‌ها قبل رژیم عراق را بعنوان رژیمی که قدرت آن باید در هم شکسته شود، در نظر گرفته بوده، تا آخرین لحظات بهترین روابط را با او حفظ کرده بود و در آستانه‌ی اشغال کویت، از زبان معاون وزیر خارجه در امور خاور میانه (جان گلی) و سفیرش در عراق (آپریل گلاسی) به صدام حسین اطمینان می‌داد که "خواهان بهترین روابط با عراق است" و "مانند همیشه از موضعگیری در باره‌ی اختلافات مرزی پرهیز خواهد کرد". خانم گلاسی چند روز پس از اشغال کویت نیز اعلام کرد که "نعم و نه هیچ کس دیگر فکر نمی‌کرد که عراقی‌ها تمام کویت را تصرف کنند!" رفتار آمریکا در آستانه‌ی بحران معنایی جز "چراغ سبز" به صدام حسین نداشت و این دیوانگی محض بود.

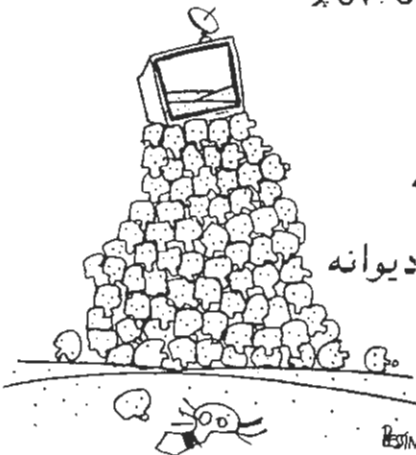
دیوانگی سوم این است که در حالیکه بلافاصله پس از شروع بحران، صدام حسین تحت تاثیر عکس‌العمل هماهنگ بین المللی و میانگیری برخی کشورهای عربی مانند اردن و مصر پذیرفته بود که مساله در میان اعراب حل شود و حتی حاضر شده بود کویت را ترک نماید، دولت آمریکا به متحدانش دستور داده هرگونه میانگیری و طرح عربی را کنار بگذارند و به جای آن اعزام نیروهای خود به منطقه را تسریع کرد. آنگاه در حالیکه تحریم و سپس محاصره‌ی اقتصادی و فشار دیپلماتیک می‌رفت تا رژیم عراق را به زانو در آورد، بارد هر نوع ابتکار مذاکره و حل صلح آمیز مساله و با تدارک عملی برای جنگ، گام به‌گام بسوی تحمیل جنگی وسیع به منطقه پیش رفت.

فهرست این دیوانگی‌های آمریکا و متحدانش را می‌توان تاده‌ها و صدها مورد آدانه داد. علیرغم اشک تساهی که آمریکا و فرانسه و سایر کشورها برای قربانیان کاربرد احتمالی سلاح شیمیایی از طرف عراق می‌ریخته‌اند، همین آمریکا

تا همین اواخر بسیاری بر این تصور بودند یا چنین وانمود میکردند که با تحولات سال ۱۹۸۹ و پایان جنگ سرد میان دو بلوک جهانی، دیگر دوران کشاکش‌های اجتماعی و ملی و مذهبی بسر رسیده، که دیگر زمان ایدئولوژی‌ها و آرمانگرایی‌های متفاوت و تضادهای میان دارا و ندار، چپ و راست، "شمال" و "جنوب"، و "شرق" و "غرب" و دوره‌ی اعمال قهر و خشونت و توسل به جنگ سپری شده، که از این پس باید تمام مسایل از سطح ملی در طریق "همراهی"، "وفاق همگانی" و "آشتی ملی" و در سطح بین‌المللی از طریق "وابستگی متقابل"، "همبستگی" و "مذاکره" و راه‌های "صلح آمیز" حل شود. بنظر می‌رسید که غالب التهابات و برخوردهای حاد قرن بیستم که از منشور تشدیدکننده‌ی مناسبات دو "برقدرت" می‌گذشت، محصول یک رشته سوء تفاهم بوده که اینک با از بین رفتن بلوک "شرق"، زمینه‌ی آنها نیز از میان برخاسته و بنابراین، داوری‌های متعصبانه و عدم تحمل و تضادهای دیرینه باید دیر یازود جای خود را به تساهل و تحمل و همکاری و رقابت متدنانه فکری و سیاسی و اقتصادی بدهد.

این تصور سبک‌رانه، ساده‌انگارترین نظریه پردازان سرمایه‌داری معاصر را به روایت تازه‌ای از انگریسم خاص "غرب" رسانده بود که این بار ستایش از الگوی "جهانشمول" غرب را تحت عنوان "پایان تاریخ" می‌ستودند و بر آن بودند که پس از سال ۱۹۸۹، همه‌ی جهان و تمام گرایش‌های سیاسی و اجتماعی، چاره‌ای و راهی جز تقییب الگوی غربی لیبرالیسم سیاسی و اقتصاد بازار آزاد ندارد! برخی نیروهای چپ متحول نیز، نیت خوش خود را جامه‌ی تئوریک می‌پوشاندند و ساده‌دلانه خلاء نظری ناشی از شکست "مارکسیسم-لنینیسم" را از جمله بدین طریق بی‌می‌کردند که "دوران گذار به سوسیالیسم" را با "نظم نوین جهانی" مبتنی بر صلح و امنیت و برابری و آزادی تمام خلق‌ها عوض کنند. گوئی که چنین نظمی بیکباره بر قرار شده است و تنها باید برخی موانع باقیمانده در مقابل آن را برطرف کرد.

جنگ خلیج فارس با آشکار کردن تمام این تضادها در شکل برجسته و صریح خود و بانشان دادن صف‌بندی‌های موجود در میان مردم جهان و از جمله در درون جوامعی که می‌بایست "آخرین کلام و پایان تاریخ" باشند، این توهمات را نقش بر آب کرده است و از این لحاظ نقطه‌ی عطفی بشار می‌رود. اگر رویدادهای سال ۱۹۸۹ از لحاظ پایان دادن به یک دوره‌ی تاریخی از قرن بیستم، خصلت نما بودند، جنگ خلیج فارس اولین رویداد دوره‌ی جدیداست که دریچه‌ای بر آینده‌ی جهان می‌گشاید و تصویری از کشاکش‌ها و معضلات بزرگ آتی را به نمایش می‌گذارد. پس از سرستی و حیرت ناشی از بهار خلق‌ها در سال ۱۹۸۹، مردم دنیا در مقیاس وسیع به تعق جدی‌تر در باره‌ی آینده‌ی جهان پرداخته‌اند.



دنیای دیوانه

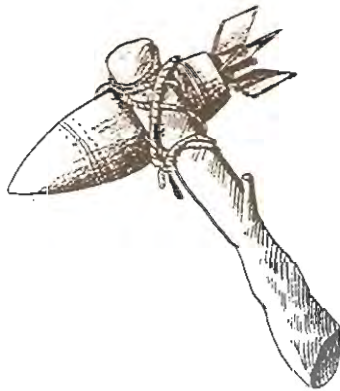
دیوانه

دیوانه

رسانه‌های گروهی غرب، هرچند که در بحث‌های جدی‌تر خود بویژه پس از غلط در آمدن طرح‌های اولیه مبنی بر تمام کردن کار بایک عملیات "جراحی" تمیز و فیربندی در عرض چند ساعت و یا چند روزه از استعداد نظامی شگرفه صدام حسین و مهارت او در تاکتیک‌های جنگی نیز سخن

منطق "شکست صدام، پیروزی صلح" که از ضدیت بایک چیز و نفی آن به صحت و اثبات چیز دیگری میرسد، حداقل دارای دواشکال عمده است: اولاً این منطق از نوع همان منطق "ضد امپریالیستی" و "ضد رژیم" است که هر نیرویی و هر رژیمی را به صرف مخالفت با امپریالیسم، صرفنظر از زاویه و مضمون این مخالفت، تأیید می‌کند و یا معیار مخالفت با رژیم را صرفنظر از مضمون اثباتی آن، برای ائتلاف‌ها کافی می‌داند. ثانیاً این منطق به تعیین یک هدف - آنهم هدفی غیر اثباتی - اکتفا میکند و وسایل رسیدن به آن را که از خود هدف و نتایج بدست آمده جدائی ناپذیرند و تا حدود زیادی حتی خود هدف را تعیین می‌کنند، نادیده می‌گیرد. این چنین است که با منطق "شکست صدام، پیروزی صلح"، هر طرفدار شکست صدام، حتی اگر جنگ طلبانه‌ترین سیاست را داشته باشد و هیچ راهی بجز جنگ را نپذیرد در اردوی صلح و صلح خواهان قرار می‌گیرد. دولت آمریکا از آغاز بحران خلیج فارس در چنین موضعی قرار داشت.

باین توصیف، تنها استدلالی که برای توجیه این تر باقی می‌ماند این است که خود این جنگ نیز هدفش دستیابی به صلح است. ولی این هم یکی از شگردهای سفسطه‌ی معروف میان هدف و وسیله است که براساس آن می‌توان به نام هر آرمان متعالی و بزرگ، ضد آن را در عمل اجرا کرد و هر جنایت نقد و مشخصی را با استناد به هدفی شریف و مجرد در دوردست توجیه کرد. درحالیکه موضع ما اینست که نباید هیچ بدی شخص را با استناد به یک خوبی مجرد توجیه نمود.



افسانه
"نظم نوین جهانی"

آمریکا و متحدانش جنگ خلیج فارس را تلاش در مسیر برقراری "نظم نوین جهانی" خوانده‌اند. درحالیکه نه اهداف اعلام شده و نه شکل عمل آنها چنین ادعائی را تأیید نمی‌کند.

اهداف اعلام شده دولت آمریکا در این جنگ عبارتند از: تأمین نفت با قیمت مناسب برای غرب، ثبات و امنیت در منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس، دفاع از حقوق بین‌المللی و جلوگیری از تجاوز عراق به کشورهای دیگر. تجربه نشان می‌دهد که قیمت نفت در شرایط صلح متعادل‌تر و پایدارتر است و بعلاوه خواست نفت ارزان، بهیچ وجه تحمیل جنگ و کشتار را توجیه نمی‌کند.

ثبات و امنیت منطقه، بگواه پنج جنگی که تاکنون میان اعراب و اسرائیل درگرفته، از طریق جنگ و بدون حل مسائل واقعی مسائل موجود در منطقه و مقدم بر همه مسائلی دولت مستقل فلسطینی‌ها قابل تأمین نیست و مزید بر آن، جنگ حاضر بزرگترین بی‌ثباتی را به منطقه تحمیل کرده است.

حداقل شرط اینکه ادعای دفاع از حقوق بین‌المللی جدی گرفته شود اینست که با سایر موارد نقض حقوق بین‌المللی نیز برخورد شود. درحالیکه در این موارد نه تنها کمترین اقدام عملی صورت نگرفته، بلکه هر گونه توافق برای اشاره‌ی لفظی به آنها نیز ممکن نشده است.

در مورد "جنگ بازدارنده" نیز باید گفت اولاً عراق با توجه به، عکس‌العمل هماهنگ بین المللی، آماده باش مجموعه‌ای از کشورها و تحریم همه جانبه، توان تجاوز بکشورهای دیگر را نداشت، ثانیاً راه کاهش قدرت تسلیحاتی عراق، و جلوگیری از تولید بیشتر سلاح‌های شیمیایی و تولید سلاح‌های هسته‌ای، نه آغاز جنگی وحشتناک، بلکه کنترل فروش تسلیحات در جهان و قرار دادهای منطقه‌ای برای محدودیت و ممنوعیت این سلاح‌ها بود. ثالثاً، جنگ بازدارنده همانقدر که در دوران جنگ سرد باطل بوده، در شرایط کنونی نیز باطل و نقض غرض است.

از لحاظ شکل عملی نیز باید گفت که نه توسل به قهر و لشکرکشی چیز تازه‌ای متناظر از روش‌های استعماری و نو استعماری در بر دارد و نه جنگ برای پایان دادن به تجاوز عراق به کویت لازم بود. محاصره اقتصادی بنای گزارشات موجود

و فرانسه در کنفرانس محدودیت سلاح‌های شیمیایی (سال ۱۹۸۹) تمام تلاش خود را بکار بردند تا نامی از عراق برده نشود و اقدام او محکوم نشود. علیرغم تبلیغات کنونی در باره "تروریسم اکولوژیک" و فاجعه‌ی ناشی از ریخته شدن میلیون‌ها بشکه نفت در آب‌های خلیج، آمریکا و متحدانش در روزهای قبل از جنگ، هشدارهای دانشمندان و کارشناسان در این مورد را نادیده گرفتند و به انحراف افکار عمومی پرداختند. شایان توجه است که مطابق آخرین اطلاعات منتشره، عراق در دهه‌ی ۱۹۸۰، بیش از ۸۰ میلیارد دلار، یعنی بیش از سه کشور آلمان و انگلیس و فرانسه (جمعیت عراق حدوداً یک سوم هر یک از کشورهاست) صرف تکمیل سیستم نظامی و تسلیحات خود کرده و تحویل انواع سلاح‌ها و تجهیزات و مواد منفجره (هسته‌ای، کلاسیک، شیمیایی و بیولوژیک) از طرف حدود ۷۵۰ شرکت آمریکائی تا اواسط سال ۱۹۹۰، یعنی تا آستانه‌ی حمله به کویت ادامه داشته است.

همچنین توصیف تدارک و به راه انداختن جنگی کثیف و گسترده بازبان راسبویی به صورت تبدیل "سهرصحرا" به "ششیرصحرا" و سپس به "طوفان صحرا"، یا این احساس که یک شهر زیر بمباران لحظه به لحظه را با "زیباترین کاج نوتل" مقایسه می‌کند و یا مسکوت گذاشتن مرگ هزاران نفر زیر بمباران و ویرانی شهرها و روستاها، و کل ماجرا را به صورت نمایش یک بازی تکنولوژیک در آوردن، دیوانگی و بربریتی است که بالاترین تکنولوژی رابه خدمت پول و سلاح و قدرت گرفته است. حساسیت متفاوت در قبال حقوق خلق‌ها و جان و زندگی انسان‌ها و رفتار بگونه‌ای که گویا رنج و عذاب و جان هزاران عرب و جهان سومی به اندازه‌ی یک شهروند اسرائیلی و غربی ارزش ندارد، نیز جز "جنون" نژادی و مذهبی و ملی مفهومی ندارد.

فراموش کردن گفتار و کردار گذشته خود، حرف زدن بنابه نرخ روز و میل مهربانه به تصمیم گیری در باره‌ی مسائلی که شناختی از آن ندارند و ربطی به آنها ندارد، جنبه‌ای دیگر از دیوانگی آمریکا و متحدان اوست. آرتور شلزیبگر، نویسنده و مشاور پریزیدنت جان کندی، بدرستی عنوان میکند که در میان مجموعه عواملی که سیاست خارجی آمریکا را شکل میدهد ("منافع، اطلاعات، دآوری، پیش‌بینی، پیشداوری، سستی، هراس و حماقت")، "یک عامل وجود دارد که خود آمریکائی‌ها میل دارند آن را فراموش کنند. این عامل جهالت است که جهالت در باره‌ی معضله، زمینه‌ی آن و دامنه‌ی خود این حماقت را در بر می‌گیرد. این امر در مورد بحران خلیج نیز صادق است. آیا ما شناخت کامل از خاور میانه داریم تا باطمینان وارد عمل در آنجا شویم؟ یک سال، صدام حسین دوست ماست، سال دیگر هیتلر، یک سال، حافظ اسد سردسته‌ی تروریست‌هاست، سال دیگر دوست ماست. این مورد نیز بعد باعث تاسف ما خواهد شد... اگر ابعاد جهالت آمریکائی‌ها در باره‌ی وضع موجود خاورمیانه عظیم باشد، جهالت ما در مورد آینده‌ی آن کامل است" (۱).

دیوانگی بزرگتر نیز این است که دولت آمریکا تضاد "شمال" و "جنوب" را به جای "تضاد شرق" و "غرب" نشانده، برخورد های مشابه جنگ کنونی را تحت عنوان "در گیری‌های با شدت متوسط" بعنوان استراتژی جدید خود برگزیده و ضمن تکرار همان رفتار گذشته با دیکتاتوری‌های دیگر، گاندیداهائی را برای درگیری‌های بعدی در نظر گرفته است. مضحک تر از همه نیز اینکه می‌خواهد این دیوانگی را زیر عنوان "نظم نوین جهانی" به مردم دنیا و منطقه تحمیل کند!



"شکست صدام، پیروزی صلح"؟

آغاز جنگ خلیج فارس، که شکست نظامی صدام حسین و چه‌بسا همچنین شکست سیاسی او در آن، قطعی است، برنادرستی تر "شکست صدام، پیروزی صلح" (۲) دلالت دارد. شکست صدام زمانی میتواند پیروزی صلح باشد که جنگی در نگردد و این شکست از طریق بجز جنگ، یعنی از طریق راه‌های دیپلماتیک و فشار سیاسی و تحریم اقتصادی حاصل شود.

برای اجرای چنین سیاستی، برخلاف پیشنهادات اتحاد شوروی و برخی کشورهای اروپائی مبنی بر اختصاص دادن بخشی از بودجه باقیمانده از کاهش تسلیحات برای کمک به رشد جهان سوم، و علیرغم بیرون کشیدن ده‌ها هزار سرباز و انبوهی از سلاح‌های آمریکائی از اروپا، دولت آمریکا همچنان سیاست تولید گسترده تسلیحات کلاسیک و هسته‌ای و مدرنیزه کردن مداوم آنها را ادامه می‌دهد. این سیاست بویژه با توجه به اینکه تقریباً تمام هزینه‌های جنگی آمریکا را دولت‌های دیگر (به‌ترتیب عربستان، کویت، ژاپن، آلمان و...) می‌پردازند، به چرخش چرخهای اقتصاد آمریکا که دست بگریبان رکودی شدید است، کمک می‌کند.

تمام این ملاحظات دال بر آن است که جنگ خلیج فارس که عمدتاً جنگ دولت آمریکا علیه عراق است، نه تلاش در جهت برقراری "نظم نوین جهانی" و "حقوق بین‌المللی"، بلکه جنگی سلطه‌جویانه است که اهداف حفظ پادشاهی‌های فئودالی، سلطه بر منطقه و منابع نفتی آن و تامین هژمونی جهانی آمریکا را دنبال می‌کند. آمریکا چنانکه بارها اعلام کرده است، می‌خواهد نه تنها به مردم منطقه و جهان سوم، اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی، بلکه همچنین به رقبائی که روز بروز قدرت رقابت اقتصادی اش با آنها کمتر می‌شود، یعنی ژاپن و آلمان (واروپا) بگوید که جایگزینی برای رهبری او در جهان و راهی جز همراهی با بلند پروازی‌ها و زیاده‌خواهی‌های بی پشتوانی او وجود ندارد.



پاسدار صلح یا

توجیه گر طرحهای جنگی

آمریکا؟

سازمان ملل متحد در جریان بحران خلیج فارس، بجای آنکه پیگیرانه به رسالت خود مبنی بر مصون داشتن بشریت از "مصیبت جنگ" که در منشورش آمده، جامه‌ی عمل ببوشاند، بتدریج نقش توجیه‌گر سیاست جنگ طلبانه آمریکا را در پیش گرفت و در این مسیر حتی منشور خود را در موارد متعدد نقض کرد.

این مرجع بین‌المللی، چنانکه سیدانیم طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بدلیل تضاد دو بلوک در جریان بحران‌های بزرگ بین‌المللی، دچار افلاخ و بی‌عملی می‌شد. علاوه بر این، در سالهای گذشته، دولت آمریکا با این ارزیابی که سازمان ملل به تریبون برای طرح و تبلیغ خواست‌های "جهان سوم" تبدیل شده است، از هیچ کوششی برای تضعیف آن فرو گذاری نمی‌کرد. امتناع از پرداخت سهم خود از بودجه‌ی سازمان ملل از جمله این اقدامات بود. پایان "جنگ سرد" و موضع‌گیری رهبری جدید اتحاد شوروی مبنی بر حل جامع مسائل جنگ و صلح و شناسائی نقش مرکزی سازمان ملل در این امر، روحی جدید در این سازمان دید و لذا انتظار میرفت که سازمان ملل نقش فزاینده‌ای در حل مسالمت آمیز کشمکش‌های منطقه‌ای و حفظ صلح ایفا نماید، ولی این نهاد در اولین بحران جهانی دوره‌ی جدید از بر آوردن این انتظار بازماند.

از ۱۲ قطعه‌نامه‌ای که شورای امنیت سازمان ملل در باره‌ی بحران خلیج فارس تصویب کرده، ۱۱ مورد آن در باره‌ی محکومیت اشغال کویت توسط عراق و تحریم و محاصره اقتصادی است. دولت آمریکا از آغاز بحران، موضع خود را در قبال سازمان ملل تغییر داد و به تأیید صریح و علنی آن پرداخت. علت این تغییر را از زبان ژنرال برنت اسکواگرافت، مشاور بوش در امور امنیت ملی بشنویم: ما شاهد "ظهور نظم نوینی هستیم، آنچه می‌بینیم این است که سازمان ملل بتدریج همان نقشی را ایفا می‌کند که در زمان تاسیس‌اش در سال ۴۶-۱۹۴۵ برایش پیش بینی شده بود". منظور ژنرال اینست که سازمان ملل همانطور رفتار میکند که آمریکا میخواهد! (۱) تا ۲۹ نوامبر که قطعه‌نامه‌ی دوازدهم (۶۷۸) تصویب شد، شورای امنیت سازمان ملل هرچند که برخورد هیبتی تبعیض آمیز با مسائل را ادامه می‌داد و به مواردی چون اعزام خودسرانه‌ی

و از جمله گزارش رئیس سازمان سیا می‌توانست عراق را به خروج از کویت مجبور سازد. در کشوری که فروش نفت ۹۹٪ صادراتش را تشکیل می‌دهد و نه فقط برای تامین قطعات منفصله صنایع نظامی و غیرنظامی، بلکه برای تامین مایحتاج عمومی متکی به واردات است، بگزارش ویلیام وبستر، رئیس سیا در برابر کنفره‌ی آمریکا (دسامبر ۱۹۹۰)، تحریم اقتصادی ۹۷٪ صادرات و ۹۰٪ واردات عراق را متوقف کرده بود و از ۳ تا ۶ ماه دیگر تأثیرات قطعی‌اش را ظاهر می‌ساخت. در داخل عراق هم، قبل از شروع جنگ فضای جامعه شدیداً علیه صدام حسین و حمله‌ی وی به کویت برانگیخته بود، در گوشه و کنار کشور تظاهراتی یا شعارهای "نان" و "آزادی" انجام گرفته بود، در درون ارتش هم مخالفت‌هایی با اشغال کویت و سایر اقدامات صدام حسین وجود داشت که از جمله منجر به برکناری وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش گردید. بنابراین، ادامه تحریم اقتصادی می‌توانست علاوه بر مجبور کردن صدام حسین به خروج از کویت، به‌گددم آمدن شرایط لازم برای تغییر رژیم این کشور بدست مردم خود آن یاری رساند. ولی هدف دولت آمریکا از آغاز بحران، نه "آزادی کویت"، بلکه انهدام قدرت نظامی و اقتصادی عراق و تامین سلطه‌ی خود در منطقه بود و تحریم اقتصادی طبعاً نمی‌توانست آنها را تحقق بخشد. بهین دلیل بود که دولت آمریکا سیاست تحریم اقتصادی را کنار گذاشت و رئیس سیا در ماه ژانویه، بدون ارائه‌ی هیچ دلیلی گزارش قبلی خود را نفی کرد و تحریم اقتصادی را غیر موثر خواند! هنری کیسنجر، وزیر خارجه‌ی اسبق آمریکا که در بدبختی توام بارک گوئی در مواردی، مشهور عام و خاص است در ماه دسامبر در عبارت کوتاهی موضع دولت آمریکا را چنین بیان کرد: "من فکر میکنم که تحریم می‌توانست ما را به مذاکره برساند، ولی نمی‌توانست اهداف ما را متحقق نماید" (۳).

این ملاحظات از جمله بر نادرستی و غیر واقعی بودن نظری دلالت دارد که می‌گوید: "هماهنگی بین المللی، هم‌آهنگی آمریکا و شوروی و اروپای غربی در مقابله با تجاوز عراق... امید وارکننده و نشانه‌ای از شکل‌گیری نظم جدید جهانی و سرآغاز هموار شدن زمینه‌های حل و فصل بسیاری از مسائل لاینحل خاور میانه است" (۴)

دولت آمریکا در پس عبارت پردازی در باره‌ی "نظم نوین جهانی"، اهداف بسیار متفاوتی را در چارچوب استراتژی عمومی سیاست خارجی خود برای دوره‌ی پس از پایان جنگ سرد دنبال می‌کند. رئوس این استراتژی بقرار زیر است: در شرایط جدید تضاد "شمال" و "جنوب" جای تضاد "شرق" و "غرب" را گرفته و "خطراتی" که "منافع غرب" را تهدید می‌کنند این بار به جای بلوک "شرق" از "جنوب" (کشورهای جهان سوم) می‌آیند. بر این مبنا دولت آمریکا سیاست خارجی خود را بر شرایط جدید منطبق نموده و استراتژی "درگیریهای با شدت کم"، یعنی درگیری‌های نظامی با کشور جهان سوم را بعنوان خط مشی خود قرار داده است. این استراتژی که از اوایل دهه‌ی ۸۰ مورد نظر بوده و با انتخاب جرج بوش به ریاست جمهوری، به سیاست رسمی آمریکا تبدیل شده و اخیراً با توجه به پیش‌بینی ابعاد وسیع این برخوردها "درگیریهای با شدت متوسط" نامگذاری شده است، باید هژمونی آمریکا را در جهان تامین و تضمین کند. ارتش آمریکا در این چارچوب تا کنون ماموریت‌هایی هائی را در پاناما، فیلیپین، سودان و لیبیا انجام داده و اینک طرح وسیع‌تری را در خلیج فارس به اجراء در آورده است و در نظر دارد تجارب آن را راهنمای حرکات بعدی خود قرار دهد. گروهی از کارشناسان عالی‌رتبه‌ی سیاست خارجی که در ماه ۱۹۹۰ در "مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی" آمریکا گرد هم آمدند، در گزارش نهائی خود که مبنای سیاست خارجی این کشور قرار گرفته، به نحو خاص خود تر "پایان تاریخ" را رد می‌کنند و با اعلام اینکه "فقط یک مرحله از تاریخ پایان یافته است"، مطرح میکنند که مرحله‌ی بعدی "بدون تردید روی درگیری‌های با شدت متوسط متمرکز خواهد بود". در همین گزارش آمده است:

"دشمن ما در نبردهای آینده احتمالاً بهمان اندازه‌ی سربازان آمریکائی مسلح خواهد بود. در بسیاری از کشورها ایالات متحده با ارتش‌هایی حرفه‌ای روبروست که حجم بزرگی از سلاح‌های مدرن را در اختیار دارند. این تسلیحات شامل تانک‌های بزرگ جنگی و نفربرهای زرهی با توپخانه‌ی سنگین متحرک، هواپیماهای جنگی ساخت شوروی، سیستم‌های پیچیده‌ی فمدهوائی، زیردریائی، موشک‌های بالیستیک و هدایت شونده، موشک‌های مدرن هوا به زمین و همچنین موشک‌های تاکتیکی با بارهسته‌ای یا شیمیائی می‌شوند" (۵).

در فوریه ۱۹۹۰، دیک‌شنی، رئیس پنتاگون در گزارشی مخفیانه در باره‌ی اهداف سیاست خارجی آمریکا دوره‌ی ۹۷-۱۹۹۲، در همین چارچوب خاطر نشان میکند که نیروهای مسلح آمریکا باید بعداز این تأکید کمتری روی خطر شوروی بگذارند و خود را برای درگیری با قدرتهای منطقه‌ای مانند سوریه و عراق آماده سازند (۶).

(جنگ) بلکه از یک نظر ادامه‌ی آن است" (۱۲) مسئولیت آمریکا و متحدانش در راه انداختن جنگ کنونی را در پرده نگاه می‌دارد و اهمیت و موضوعیت تمام کشک‌ها و بحث‌ها برای تصویب قطعنامه‌ی ۶۷۸، توسل یا عدم توسل به جنگ برای پایان دادن به اشغال کویت و اولتیماتوم ۱۵ ژانویه را زیر سؤال می‌برد. همچنین اکتفا کردن به محکومیت "شتاب و تلاش ایالات متحده برای آغاز حمله‌ی نظامی به عراق و ندادن فرصت به سیاست تحریم اقتصادی" (۱۳)، مسأله‌ی درستی یا نادرستی راه حل نظامی را دور می‌زند و گل قضیه را به یک امر فنی برسر زمان حمله تقلیل می‌دهد. بعبارت دیگر، اگر واقعا "حمله‌ی نظامی آمریکا برای شکست تجاوز صدام لازم نبوده، بلکه برای سناغ اقتصادی آمریکا و غرب لازم بود" (۱۴)، در آنصورت باید خود جنگ و قطعنامه‌ی ۶۷۸ را که راه حقوقی را برای آن هموار نمود، محکوم کرد و نه فقط شتاب در آغاز حمله را، و بالاخره روشن است که جمع شدن تمام تزه‌های فوق الذکر در یک موضعگیری واحد، نشان از اغتشاش شدید نظری و سیاسی در باره‌ی کل مسائل مربوط به بحران خلیج فارس دارد.



خطای بزرگ اتحاد شوروی

ارزیابی واقع بینانه از مفهوم و مضمون هماهنگی پنج عضو دائمی شورای امنیت، مستلزم بررسی جداگانه‌ی موضع هرکدام از آنهاست. تا آنجا که به اتحاد شوروی مربوط می‌شود، موضع اولیه‌ی این دولت مبتنی بر یک رشته پر نیسبها در باره‌ی مردود بودن تجاوز، ضرورت حل مشاجرات از طریق مذاکره و سایر راه‌های مسالمت آمیزه و آرزوی برقراری نظم مبتنی بر شناسایی حقوق برابر بین‌المللی برای همه‌ی کشورها ناشی می‌شد. در این موضعگیری، اتحاد شوروی هرچند که نیاز به روابط خوب و گسترده با آمریکا و غرب را در نظر داشت، ولی بیشتر از آن از "اندیشه‌ی سیاسی نوین" و تجارب مداخلات خود در اروپای شرقی و افغانستان متأثر بود و این تأثیر در حدی بود که اتحاد شوروی تاکنون نیز از اعزام نیروی نظامی به منطقه و شرکت در جنگ خودداری کرده‌است.

اتحاد شوروی اما بتدریج برسم گذشته، نیت و آرزوهای ذهنی خود را بطور ارادی بسیار اعضای دائمی شورای امنیت نیز سرایت داد و ساده دلانه طوری رفتار کرد که گوئی "نظمی نوین" مبتنی بر حقوق بین‌المللی قبلا و نقدا در جهان برقرار شده است و هدف خود و آمریکا و غرب را مقدم بر همه دفع یک تجاوز به این نظم و حقوق قلمداد کرد. بنابه نوشته‌های روزنامه‌ها، هم در اتحاد شوروی و هم در سایر کشورها، بسیاری بااستناد به عمل گذشته و حال دولت آمریکا، به دولت اتحاد شوروی در باره‌ی اهداف واقعی غرب و آمریکا هشدار دادند ولی هر بار مقامات رسمی شوروی و از جمله خود گورباچف و شوارنادزه وزیر خارجه‌ی وقت شوروی، با استناد به حرف‌های رهبران آمریکا، این هشدارها را نادیده گرفتند و به تکذیب گفته‌های مخالفان پرداختند. این چنین بود که اتحاد شوروی سر انجام به قطعنامه‌ای که جنگ را تجویز می‌کرد رای مثبت داد.

رای مثبت اتحاد شوروی به جنگ، که در آن هر سه عامل توهم وجود "نظم نوین جهانی"، منافع بلاواسطه‌ی اقتصادی و مالی و "تعادل قوا" نقش داشت، بامبانی سیاسی و اخلاقی "اندیشه سیاسی نوین" که با آن همه آب و تاب مطرح شده بود، سازگار است. مطابق این "اندیشه": "امنیت را دیگر نمی‌توان از راه‌های نظامی تأمین کرد. نه با استفاده از سلاح و نه با استفاده از نیروی تدافعی و نه از راه تکمیل مداوم "شمیر" و "سیر". علاوه براین، "امنیت تقسیم ناپذیر است. یا امنیت برابر برای همه یا هیچ. یگانه شالوده‌ی محکم برای امنیت پذیرش منافع کلیه خلق‌ها و برابریشان در امور بین‌المللی است" (۱۵). آیا اتحاد شوروی در موضعگیری خود در قبال بحران خلیج فارس و بویژه رای به قطعنامه‌ی ۶۷۸ این احکام را در نظر گرفته است؟ آیا مثلا بر اساس عدم امکان تأمین امنیت از طریق نظامی، تقسیم ناپذیری امنیت و برابری حقوق خلقها در مواردی چون کویت و فلسطین، اسرائیل عمل کرده‌است؟

تصریح کنیم که صدام حسین، نه بخاطر حقوق خلق فلسطین، بلکه برای

چند صد هزار نیروی آمریکائی به منطقه، عملکرد اسرائیل در مناطق اشغالی و مسأله‌ی دولت مستقل فلسطین بطور جدی و نظیر مورد کویت نمی‌پرداخت، در مجموع در چارچوب منشور خود عمل میکرد. ولی قطعنامه‌ی ۶۷۸ که بابرسیست شناختن "بکارگیری تمام وسایل ضروری"، توسل به قهر و جنگ پس از ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ را تأیید می‌کرد، گسستی در این جریان و بدلائیل زیر غیر قانونی و مغایر با منشور خود این سازمان بود:

اولا، ماده ۳۳ منشور سازمان ملل از کشورهای عضو میخواهد بکوشند مشاجرات بین‌المللی حاوی خطر جنگ را از طریق مذاکره حل کنند. در حالیکه در قطعنامه‌ی ۶۷۸ هیچ اشاره‌ای بمذاکره نیست و اولتیماتوم و جنگ تجویز می‌شود. دولت آمریکا و انگلیس قبل از این قطعنامه و پس از آن بارها اعلام کرده‌بودند با "دزد" و "متجاوز" و "دیکتاتور" نمی‌توان و نباید مذاکره کرد. سبنای دیدار جیمز بیکر و طارق عزیز نیز "عدم مذاکره، عدم سازش و عدم تلاش برای حلف آبرو" بود لذا تمام حرکات آمریکا سبنی بر دیدار عراق و آمریکا هدفی جز تأثیرگذاری در افکار عمومی به نفع جنگ نداشت. با چنین موضعی، منطقا می‌بایست خود اصل حل مشاجرات بین‌المللی از طرق مسالمت آمیز و مذاکره و از جمله ماده ۳۳ منشور سازمان ملل باطل اعلام شود، چون در هر مشاجره‌ای، هر طرفی میتواند دیگری را به مواردی چون "دزدی" و "تجاوز" و "خودسری" متهم کند.

ثانیا، ماده ۴۷ منشور سازمان ملل می‌گوید که تحریم باید تازمانیکه "عدم کارائی" آن ثابت شود ادامه یابد. نه سازمان ملل و نه هیچکدام از طرفداران جنگ تاکنون دلیل قابل اتکائی سبنی بر عدم کارائی تحریم اقتصادی ارائه نداده‌اند. در حالیکه شواهد فراوانی درباره‌ی کارائی تحریم وجود داشت و گزارش سازمان سیا یکی از آنها بود.

ثالثا، شورای امنیت سازمان ملل حق ندارد هیچ ماموریت نظامی و بطریق اولی ماموریتی در این ابعاد را بر عهده یک یا چند کشور عضو خود بگذارد. اقدام نظامی سازمان ملل طبق منشور آن باید توسط نیروهای خود آن تحت رهبری "کمیته ستادهای کل" پنج عضو دائمی شورای امنیت، زیر بیرق سازمان ملل و در شرایط و چارچوب معینی صورت بگیرد. قطعنامه‌ی ۶۷۸ تمام این موارد را نقض می‌کند.

رابعا، ماده ۲۷ منشور سازمان ملل، در چنین مواردی ایجاب می‌کند که در شورای امنیت "رای مثبت ۹ عضو و از جمله رای مشابه پنج عضو دائمی آن حاصل شود". ناینده چین به قطعنامه‌ی ۶۷۸ رای ممتنع داد و لذا این شرط نیز حاصل نبود.

باصدور قطعنامه‌ی ۶۷۸، از نظر آمریکا کار سازمان ملل تمام شده بود و باید مرخص می‌شد. این چنین بود که از ۲۹ نوامبر تا ۱۵ ژانویه، سازمان ملل عمدتا غایب بود و آمریکا بعنوان گرداننده‌ی امور، مشغول رد کردن هر طرح متفاوت باطرح خود و تدارک جنگ بود. مسافرت آقای خاویز پز دوکوئیاری در ۱۵ ژانویه به بغداد نیز علیرغم حسن نیت شخص وی، از نظر آمریکا و متحدانش آخرین نمایش دیپلماتیک صلح طلبانه قبل از شروع جنگ بود. بدین ترتیب، سازمان ملل قبل از اینکه نقش جدید خود در شرایط نوین بین‌المللی را باز یابد، استقلال، حیثیت و اعتبار خود را در پای اهداف جنگی دولت آمریکا قربانی کرد و مانند جنگ کره، "بصورت کارگاه تأمین پوشش حقوقی طرح‌های آمریکائی" (۱۶) درآمد.

نکات ابوق از جمله نشان می‌دهد که درست نیست که مضمون کلی عملکرد سازمان ملل در این دوره و تمایز قطعنامه‌های آن نادیده گرفته شده و گفته شود که "قطعنامه‌های شورای امنیت و همکاری و هماهنگی بین‌المللی در برابر تجاوز صدام حسین بخودی خود تحولی مثبت در صحنه‌ی بین‌المللی است که بدون آن صحبت کردن از صلح... در شمار باقی می‌ماند" (۹).

همچنین هر شرایطی که معلوم بود که از نیروهای سازمان ملل، کمیته ستادهای کل و بیرق سازمان ملل خبری نیست، باز گذاشتن راه توسل به جنگ بعنوان یکی از طرق "حل" بحران و گفتن اینکه "اگر جنگی بناچار در گیرد، در این جنگ ارتش عراق باید بانروهای سازمان ملل مرکب از همه کشورهای ادناوطلبه هرگز شونت و نه جنگی میان آمریکا و عراق" (۱۰)، تنها به این منجر میشد که دست آمریکا و متحدانش برای تدارک و به راه انداختن جنگ باز بماند. چنانکه شاهد بودیم سازمان ملل حتی تأسی از اعمال قهر و توسل به جنگ نکرد و فقط "بکارگیری تمام وسایل ضروری" را تأیید کرد ولی همین عبارت مهم نیز برای پوشش حقوقی تدارک جنگ از طرف آمریکا کفایت می‌کرد. بعلاوه، آمریکا اینکه مدعی است که جنگ تجویز شده از سوی سازمان ملل را پیش می‌برد و دیگر از اعتراض تلویحی و توأم با تأخیر غیر قابل جبران دبیر کل سازمان ملل نیز سبنی بر اینکه "این جنگ، جنگ سازمان ملل نیست" (۱۱) کاری ساخته نیست.

بهین ترتیب، این نظر که "حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق نه آغاز آن

سال گذشته، بحث بر سر "زوال امپراتوری آمریکا" از مهم‌ترین مباحث مطبوعات آمریکا بوده است. کشورهای اروپایی از سوئی در جهت "آمریکایی شدن" بیشتر حرکت می‌کنند و با مسائل مشابه آن مواجه می‌شوند و از سوی دیگر، در آستانه‌ی تحقق "وحدت اروپا"، در هراس از هژمونی آلمان متحد بصری‌برند و چنانکه بحران خلیج فارس نشان داد، هنوز نمیتوانند در بسیاری از مسائل مهم مربوط به سیاست خارجی، موضعی فعال و متحدانه و مستقل اتخاذ نمایند. مسائل صلح و خلع سلاح (سیاست تسلیحاتی و نظامی) و حفظ محیط زیست نیز هنوز عمدتاً بشکل گذشته باقی مانده‌اند. در چنین شرایطی، دولت آمریکا مدعی نقش رهبری بر جهان است و می‌خواهد بهبود وضع داخلی و موضع جهانی گذشته‌ی خود را از طریق دامن زدن به تولید گسترده‌ی تسلیحات و جنگ‌های منطقه‌ای بازیابد، در حالیکه نه پشتوانه‌ی مادی این کار را دارند و نه اعتبار معنوی و سیاسی آن را.

مزید بر اینها، عوامل جهانی دیگر در شکل دادن کششک‌های آینده‌ی جهان موثرند. عامل اول، بلوک سابق شرق است. کشورهای اروپای شرقی علیرغم پایان دادن به رژیم‌های استبدادی کمونیستی و پذیرش نظام چند حزبی و اقتصاد بازار در وضع اجتماعی و سیاسی بی‌ثباتی قرار دارند. و اتحاد شوروی پنج سال پس از پرسترویکا در گیر مشکلات متعدد سیاسی و اقتصادی است و هشدارهایی مبنی بر هرج و مرج و بازگشت به روش‌های آمرانه و دیکتاتوری از آن بگوش می‌رسد.

عامل دوم، عدم تحرک ساختار سیاسی جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در مقایسه با رشد سریع تکنولوژی و ناتوانی آن برای پاسخگویی به خواست شهروندان مبنی بر مشارکت فعال تر و مستقیم تر در تصمیم‌گیریها و اداره‌ی امور است. پیشرفت علم و تکنولوژی و وسایل ارتباطی، به اشکال مختلف قدرت خلاق انسان را به نمایش می‌گذارد و با تغییر ارزش‌های کار و زندگی، میل به ابفای نقشی موثرتر و مداوم‌تر در اداره‌ی امور را رشد می‌دهد؛ ولی سلطه‌ی پول و مناسبات قدرت موجود، گرایش به آن دارد که توده‌ی شهروندان را مگر در چارچوبی محدود به بازی نکیرد و با متمرکز کردن تصمیم‌گیری‌های اساسی در دست جمعی محدود، عایدی مردم را به حد مهربانه‌ی تنزل دهد. چگونگی تصمیم‌گیری در مورد جنگ خلیج فارس نمونه‌ای روشن از عملکرد مناسبات قدرت در این کشورها را بدست می‌دهد: تدارک جنگ و اعزام نیروی نظامی وسیع به منطقه اساساً بدون در نظر گرفتن اراده و خواست مردم و حتی بدون بحساب آوردن نظر نمایندگان آنها صورت گرفت؛ همراه با پیشرفت این کار، افکار عمومی نیز از طریق شبکه مطبوعات و رادیو تلویزیون جهت داده شد و سپس در شرایطی که علا هیچ راهی جز جنگ و هیچ راه بازگشتی باقی نمانده بود، از پارلمان‌ها نظر خواهی شد.

این عدم تحرک و ناتوانی ساختار سیاسی همراه با تداوم مشکلات اجتماعی و اقتصادی علیرغم تغییر حکومت‌ها، باعث شده است که بخش مهمی از مردم این کشورها به نهاد های سیاسی و اجتماعی کشورهاشان بی‌اعتقاد شوند؛ از شرکت در انتخابات پرهیز کنند، سندیگاها و احزاب سیاسی را ترک نمایند و به مطبوعات و رادیو تلویزیون پدیده‌ی شک بنگرند... به بیان دیگر، الگوئی که برخی می‌خواستند آن را بعنوان "آخرین کلام تاریخ" به بشریت عرضه کنند، در درون خود دچار مشکل است و نیاز فزاینده‌ای برای تغییر احساس می‌کند.

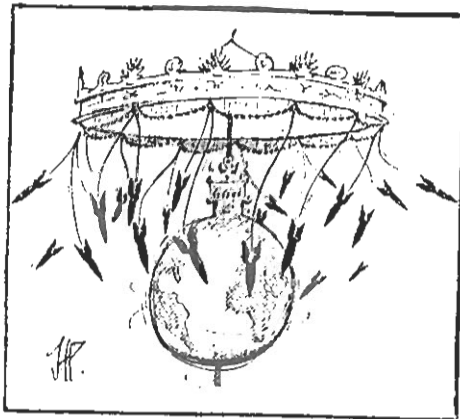
در چنین اوضاعی، ارائه‌ی تصویری یکدست از جهان آینده و تصور اینکه مسائل جهان از این پس در داخل کشورها از طریق همگامی و همکاری "راست" و "چپ" و دارا و نदार در چارچوب "آشتی و تفاهم‌مندی" و در سطح جهانی از طریق "وابستگی متقابل" و "همبستگی" پیش خواهد رفت، و بویژه ارائه‌ی نسخه‌ی ساده اندیشانه‌ی حل مسائل از طریق "انتخابات آزاد" و "اقتصاد بازار"، خیال پردازی محض است. هرچند که راه‌های سنتی برخورد با مسائل، چه در درون کشورهای "شمال" و "جنوب" و چه در مناسبات میان آنها کارآئی خود را از دست داده، ولی خود این مسائل بقوت خود باقی هستند و جهان آینده شاهد کششک‌هایی چون برخورد "شمال" و "جنوب"، "چپ" و "راست"، دارا و نदार در درون کشورهای مختلف (از جمله کشورهای شمال) و مسائل صلح و حفظ محیط زیست خواهد بود. این کششک‌ها طبعاً مضامین و اشکال جدیدی بخود خواهند گرفت و راه‌های بدیعی بوجود خواهند آورد که البته راه‌های آزمایش شده‌ی توسل به جنگ و اعمال قهر و دیکتاتوری، تقلید از الگوی دوره‌های گذشته مانند الگوی اسلامی در کشورهای خاورمیانه ("از خود بیگانگی زمانی") و نسخه برداری مکانیکی از الگوی کشورهای غربی ("از خود بیگانگی مکانی") جزو آنها نیست.

بنابراین، در جهانی که دستخوش اینهمه تضاد و کششک و شاهد اینهمه ناروشتی در چشم اندازه‌ی آینده است، جریان دموکراتیزه شدن نمی‌تواند بسرعت و با سادگی پیش برود. در نتیجه نمی‌توان احکامی نظیر این را که "جهان چهار اسبه به پیش می‌تازد" ویا "وضعیت نوین بین المللی بزرگترین

تأمین نیازهای مالی خود، تداوم بقای رژیم در حال انحطاطش و برای جامه‌ی عمل پوشاندن به بلند پروازی‌هایش به کویت حبله کرده است. با اینهمه "پیوندی" میان ساله "کویت" و "فلسطین" وجود دارد و آن این است که در هر دو مورد سرزمینی غصب شده است ولی در حالیکه با استناد بورد اول شدیدترین و سریع ترین عکس العمل بین المللی متحد به راه انداختن جنگی وسیع نشان داده شده، در مورد دوم با گذشت دهه‌ها، نه تنها عملی صورت نگرفته و نمی‌گیرد، بلکه طرح خشک و خالی آن هم با مانع روبرو می‌شود!

دفاع از صلح، دفاع از حل مشاجرات بین المللی از طریق مسالمت آمیز و براساس برابری خلق‌ها ایجاب می‌کند که اتحاد شوروی تا آخر از راه حل مذاکره و تحریم اقتصادی و فشار دیپلماتیک و بطور همزمان حرکت در جهت حل سایر مسائل منطقه دفاع کند. چنین موضعی البته باب طبع آمریکا و برخی متحدان آن نمی‌باشد، ولی علاوه بر ارزش و تأثیر سیاسی و اخلاقی آن در نزد مردم دنیا، بهترین راه بهبود و گسترش روابط با جهان غرب و کشورهای عربی بوده، گستاخی و افسار گسیختگی آمریکا و غرب در شرایط جدید بین المللی را تا حدی کنترل و بویژه سازمان ملل را تقویت می‌کند. چنین موضعی با توجه به وزن و تأثیر اتحاد شوروی شاید می‌توانست سازمان آزادی بخش فلسطین را نیز از هم موضع شدن با صدام حسین، یعنی موضعی که از هم اکنون این جریان را به یکی از بازندگان جنگ تبدیل کرده است، باز دارد، هرچند که مسؤلیت این خطا قبل از همه بعهده‌ی خود این سازمان است. رهبری اتحاد شوروی با رای به جنگ، از این موضع منحرف شده و بطور همزمان به اعمال قهر علیه جمهوری‌های لیتوانی و لتونی و اقداماتی در زمینه محدود کردن آزادی‌ها و کند کردن اصلاحات پرداخته است که جلگی به جریان باز سازی دموکراتیک این کشور آسیب می‌رسانند.

آنچه گفته شد ضنا نشان می‌دهد که نمی‌توان هماهنگی اتحاد شوروی با آمریکا و غرب را "بخودی خود مثبت"، "امبدوار کننده"، "سود صلح جهانی"، "نشانه‌ای از شکل گیری نظم جدید جهانی" و "سرآغاز هموار شدن زمینه‌های حل و فصل بسیاری از مسائل لاینحل خاورمیانه" دانست. این هماهنگی در واقع بمعنای تسلیم اتحاد شوروی به منطق جنگ طلبانه و سیادت جویانه‌ی دولت آمریکاست و نه تنها به "نظم نوین جهانی" و "حل مسائل خاورمیانه" ربطی ندارد، بلکه وضع جهان را بسیار بدتر می‌کند و معضلات بیشتری به کلاف مشکلات منطقه می‌افزاید.



آینده جهان

جنگ خلیج فارس، با به جولان در آوردن مجموعه‌ای از منافع و ایده‌ها و احساسات در شکل برجسته‌ی آنها، ناروشتی‌های وضع آینده‌ی جهان را آشکارتر کرده است:

- جهان سوم با سه چهارم جمعیت دنیا درگیر فقر و محرومیت و استبداد دیرینه است و فاصله‌اش با بخش پیشرفته‌ی جهان پیوسته بیشتر می‌شود. یک چهارم مردم جهان که عمدتاً در جهان سوم هستند زیر خط فقر زندگی می‌کنند. دولت آمریکا و همراه با او برخی کشورهای غربی دیگر، در چنین شرایطی تحت عنوان "درگیرهای با شدت متوسط"، راه برخورد نظامی با "جهان سوم" را در پیش گرفته‌اند. در حالیکه هیچ ژاندارم ملی و بین المللی قادر به حل یا تخفیف مسائل جهان سوم نیست.

- کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته مسائل خاص خود را دارند: سه قطب اقتصادی رقیب (آمریکا همراه با کانادا و مکزیک، اروپای غربی، و ژاپن همراه با منطقه‌ی نفوذش در آسیا) نمی‌توانند روی ضوابط بازرگانی جهانی توافق کنند و همراه و همانند نهادهایی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی قادر نیستند یا نمی‌خواهند ساله‌ی بدهی کشورهای جهان سوم را حل کنند. آمریکا درگیر رکود شدید اقتصادی و مسائل حاد اجتماعی مانند بیکاری، شکاف فزاینده اجتماعی و خشونت و اعتیاد است و این مسائل چنان ابعادی دارد که در چند

تحول بسود صلح، دموکراسی و همکاری و پیشرفت انسان در ابعاد جهانی است" (۱۶) درست و دقیق شمرد. این ارزیابی زمانی واقعی می بود که اولاً اتحاد شوروی به "اندیشه‌ی سیاسی نوین" که مطرح کرده‌است وفادار می‌ماند و ثانیاً و مهم‌تر از آن، کشورهای عمده‌ی غرب لااقل در سیاست خارجی خود، تلاش در جهت برقراری نظامی مبتنی بر صلح و تقسیم ناپذیری امنیت و حقوق بین‌المللی و برابری و استقلال و آزادی تمام ملل جهان را می‌پذیرفتند. درحالی‌که چنین شرایطی وجود ندارد و بدون تغییر جهت گیری‌های سیاست داخلی و مناسبات قدرت در این کشورها نیز بوجود نخواهد آمد.



منافع ملی ایران

منافع ملی ایران، نه در جنگ کنونی و نه در برقراری نظم مطلوب دولت آمریکا در منطقه، بلکه در این است که منطقه‌ی خلیج فارس و خاور میانه به منطقه‌ی صلح و ماری از سلاحهای هسته‌ای و شیمیایی تبدیل شده، قرار دادهای دوجانبه و چند جانبه‌ی کاهش تسلیحات و همکاری‌های اقتصادی و سیاسی امضا شود و کشورهای منطقه نه برای نقش ژاندارمی، بلکه برای رشد بیشتر و هماهنگ‌تر مسابقه دهند. جنگ چنانکه تاکنون نیز نشان داده است، برخلاف برخی تصورات، موجب آزاد شدن بخشی از بودجه نظامی و اختصاص بودجه‌ی بیشتر به "پیشرفت اقتصادی و توسعه‌ی آموزش و پرورش و فرهنگ" نمی‌شود، بلکه علاوه بر نابودی هزاران نفر و تخریب حاصل کار نسل‌ها، مسائل منطقه را حادث‌تر میکند، روال جاری سرازیر شدن تسلیحات به منطقه را شدت می‌بخشد و محیط زیست آن را بطور جبران ناپذیری ویران می‌سازد. لذا با توجه به اهداف آمریکا و عملکرد عمومی سازمان ملل در جریان بحران خلیج فارس، نمی‌توان این نظر را درست دانست که "این بار هماهنگی قدرت‌های بزرگ جهانی علیه تجاوز عراق، برای نخستین بار و از یک جنبه هماهنگی این کشورهای بزرگ با قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل متحد و منافع مردم ایران و منطقه‌ی خلیج فارس سازگار است و با آن در تضاد قرار نگرفته‌است" (۱۷).

در این چارچوب، موضع رژیم جمهوری اسلامی در قبال بحران خلیج فارس در سه محور عمده قابل بررسی است. اولاً باید گفت که جمهوری اسلامی، هم بنابه دیدگاه عمومی خود مبنی بر حل مسائل از طریق قهر و جنگ و هم با توجه به منافع خاص خود در تضعیف و کوبیدن عراق، از راه حل مسالمت آمیز برای بحران دفاع نکرده و ضمن انتقاد به طرفین کشکش، از کنار سؤال اصلی (توسل به جنگ یا حل مسئله از طرق مسالمت آمیز) گذشته و عملاً به تأیید جنگ پرداخته‌است.

دوم، موضع بیطرفی رژیم در قبال جنگ است. پس از سال‌ها سیاست خارجی آشوب طلبانه، شکست آشکار سیاست دشمنی با تمام دولت‌ها (بجز لیبی و سوریه) و سیاست "جنگ، جنگ" و "فتح کربلا" و "فتح قدس"، طبیعی‌است که موضع شرکت در جنگ در درون رژیم اسلامی مقبولیت عام نداشته و در میان مردم نیز قادر به بسیج بیش از چند هزار نفر نباشد و به‌جای آن، رژیم اسلامی این واقعیت ساده را دریابد که شرکت ایران در این جنگ، هیچ حاصلی جز زیان در بر ندارد.

سستای سوم، تلقی رژیم اسلامی از نقش آتی خود در منطقه است. تمام شواهد دال بر آن است که جناح‌های مختلف رژیم اگر در مورد جنگ اختلاف دارند، در ایفای نقش ژاندارمی منطقه زیر پوشش "بزرگترین قدرت منطقه" متفق‌القولند. این موضع برخلاف ادعاهای رژیم نمی‌تواند، منافع ملی ایران و امنیت منطقه را تأمین کند، بلکه در جهت تثبیت وضعی است که طی دهه‌ها وجود داشته است. زیرا قرار دادن اساس مناسبات کشورهای منطقه بر زور و قدرت نظامی، مسأله‌ی "قدرت بزرگتر و برتر" را پیش می‌آورد و کشورهای منطقه را به مسابقه برای ایفای نقش درجه اول تحریک می‌کند. براساس همین دید از "تعادل" قدرت بود که دولت آمریکا در دهه‌ی ۱۹۷۰ دولت ایران را بعنوان ژاندارم منطقه، علیه عراق و نظام برانگیخت و به مداخله در این

فصلنامه - شماره ۷۱ اسفند ۶۹

کشورها واداشت و چند سال بعد، یعنی در دهه‌ی ۸۰ که با سقوط شاه تعادل قبلی برهم خورده بود، این بار همراه با سایر کشورهای غربی، دولت عراق را به جنگ علیه ایران تشویق نمود و به تقویت و تسلیح آن پرداخت. چنین مسابقه‌ای میان کشورهای منطقه، علاوه بر داغ نگهداشتن بازار اسلحه به خرج ثروت مردم منطقه، برتری و سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ جهانی در منطقه را دائمی می‌کند، چون آنها در این زمینه از همه قدرتمندتر و "پیشرفته" ترند. شایان توجه است که مطابق همین درک از "تعادل قوا" در منطقه، از هم اکنون بحث‌هایی در آمریکا و اروپا مطرح است مبنی بر اینکه با تضعیف عراق در آینده، احتمالاً باید فکری هم برای کشورهایی مانند ایران و سوریه کرد، این "فکر" می‌تواند حضور نظامی دائمی در منطقه، تقویت و تسلیح کشوری به ضرر کشور دیگر و یا به‌راه انداختن جنگ‌های دیگر باشد.

جدا از جنبه‌ی نظامی مسئله، از لحاظ سیاسی نیز کشورهایی که هر یک بدنبال سلطه بر دیگران باشند، یا در کمین فرصتی باشند تا بخشی از خاک دیگری را تصرف نمایند و یا نقداً قسمتی از خاک همسایگان خود را زیر اشغال داشته باشند (اسرائیل، ترکیه، مراکش، سوریه و عراق)، نمی‌توانند منادی و مدافع حقوق بین‌المللی در منطقه و حل و فصل مسالمت آمیز مشاجرات موجود و آتی باشند.

آنچه تحقق منافع ملی ایران و برقراری ثبات و امنیت در منطقه را بازهم دشوارتر می‌سازد اینست که موانع موجود صرفاً منحصر به سیاست خارجی نیستند، بلکه مهمتر از آن، عوامل داخلی ثبات و امنیت نیز در ایران و تقریباً تمام کشورهای دیگر منطقه فراهم نیستند. این عوامل را می‌توان در دموکراسی و رفاه و عدالت اجتماعی نسبی خلاصه کرد. مسأله اینست که دولت‌هایی که هرکدام در قلمرو ملی خود و در برخورد با ملت خود، به قهر و توپ و تفنگ و شکنجه مردم تکیه می‌کنند، نمی‌توانند در مناسباتشان با یکدیگر صلح و اعتماد متقابل و دموکراسی را میناقرار دهند. همچنین بی‌عدالتی گسترده در توزیع ثروت و امکانات رفاهی که در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی وجود دارد، از عوامل مهم ایجاد کشکش و تشنج در منطقه است. بنابراین، ثبات و امنیت پایدار در منطقه مستلزم آن است که کشورهای منطقه در چهار عرصه‌ی کاهش نظم و هماهنگی تسلیحات، اجرای بدون تبعیض حقوق بین‌المللی، دموکراسی و عدالت گام‌های عملی بردارند.

زیرنویس‌ها:

- (۱) نیویورک تایمز-هرالد تریبون بین‌المللی، ۱۲ دسامبر ۱۹۹۰
- (۲) علی‌کشتگر، "شکست صدام، بیروزی صلح"، فدائش شماره ۶۷، مهرماه ۱۳۶۹
- (۳) نیوزویک، ۱۰ دسامبر ۱۹۹۰
- (۴) علی‌کشتگر، "جنگ برای چیست؟ بسود کیست؟"، فدائش شماره ۷۰، بهمن ماه ۱۳۶۹
- (۵) به نقل از: مایکل کلیبر، "میدان آزمایش جنگ‌های آینده"، لوموند دیپلماتیک، ژانویه ۱۹۹۱
- (۶) همان
- (۷) به نقل از: مارتین والکر، "عقاب دوباره اوج میگیرد" گاردین، اول سپتامبر ۹۰
- (۸) محمد صلاح محمد المومند، "حقوق بین‌المللی از اعتبار افتاده"، لیبراسیون، ۶ نوامبر ۱۹۹۰
- (۹) ماخذ شماره (۴)
- (۱۰) ماخذ شماره (۳)
- (۱۱) مصاحبه افسانه به‌صیرپور با خاویر پریز دو کوئایار، لوموند، ۹ فوریه ۱۹۹۱
- (۱۲) ماخذ شماره (۴)
- (۱۳) همان
- (۱۴) همان
- (۱۵) میخائیل گورباچف، پرسترویکا (بازسازی)، متن فارسی، ج ۲، ص ۷۰ و ۷۱.
- (۱۶) ماخذ شماره (۲)
- (۱۷) ماخذ شماره (۴)

چپ اروپا در جستجوی مشخصات خود

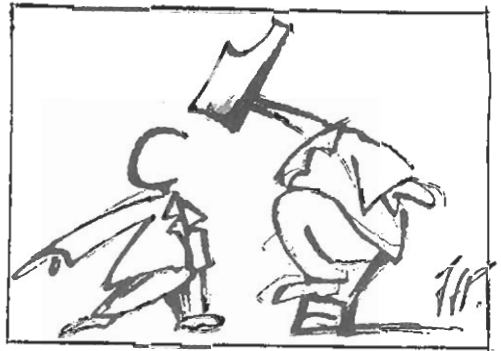
روزنامه فرانسوی "لوموند"، ماه گذشته در شش شماره متوالی، گزارشی در باره تحولات نیروهای چپ (کمونیست، سوسیالیست و سوسیال دموکرات) در ۸ کشور اروپا (آلمان، فرانسه، انگلیس، پرتغال، اسپانیا، سوئد، هلند و ایتالیا) منتشر کرده است. خلاصه‌ای از این گزارشات در این شماره و شماره‌های آینده برای اطلاع خوانندگان درج می‌شود.

در این شماره، گزارش‌هایی در باره تحولات نیروهای چپ در اروپا درج شده است.

و دیوار گمرکی را راه حل تمام مشکلات می‌دانستند. در مقابل چنین میراثی، سوسیالیستهای اسپانیا با در دست گرفتن قدرت در سال ۱۹۸۲، محکوم عمل نبودند. برای آنها اولویت نه تحقق "سوسیالیسم"، بلکه مدرنیزه کردن اسپانیا و اروپایی کردن آن نظیر سایر کشورهای مجاور بود. از دیدگاه ج. س. ک. ا. این امر مستلزم بدور افکندن قیدو بندهای سخت و سختی بود که بویژه در زمینه اقتصاد دامگیر اسپانیا شده بود.

اپوزیسیون کارگری

حزب سوسیالیست اسپانیا روی موجی از لیبرالیسم



پیوستن آقای "سانتگو کاریلو" به حزب سوسیالیست کارگری اسپانیا (ج. س. ک. ا.) اگر تا چند سال قبل میتوانست خبری خیره‌کننده به حساب آید، امروزه بزحمت قادر است نظر هارا بسوی خود جلب نماید. آقای کاریلو، سبیل زنده حزب کمونیست اسپانیا که به مدت بیست سال دبیر اول آن بود، اعلام نموده‌است که خواهان پیوستن به صفوف کسانی است که تا چندی قبل آنها را بسادگی "سوسیالیست های خائن" می‌نامید.

آقای کاریلو طی پنج سالی که از حزب کمونیست اسپانیا جدا شده، لحظه‌ای از افشاگری علیه آن غفلت نورزیده و اقدام اخیر وی نیز ادامه همین روند است. این اقدام در عین حال بیانگر این است که بعد از وقایع اروپای شرقی، دگر گونی عمیق در درون چپ اسپانیا در حال شکل‌گیری است، زیرا آقای کاریلو تنها کسی نیست که به این کار دست زده‌است. چند هفته قبل معاون سابق دبیر کل و مرد شماره دو حزب کمونیست اسپانیا، آقای "انریک کوریل" به همراه ۲۰۰ نفر از طرفداران خود تصمیم گرفت که به ج. س. ک. ا. بپیوندند. سوسیالیستها تاکید دارند که شاجراتی که باعث انشعاب انترناسیونال دوم و سوم گردیده‌بود، دیگر پایه‌ای نداشته و اینکه امروزه زمان وحدت مجدد فرارسیده است که البته از نظر آنها باید از طریق پیوستن به ج. س. ک. ا. انجام پذیرد. این در واقع تزی است که حزب سوسیالیست در سی و دومین کنگره خود بنصوب رسانید و مطابق آن، حزب خود را "خانه مشترک" کل چپ اسپانیا و از جمله "کسانی که بدون حزب و یا بدون مدلی مانده‌اند" معرفی می‌کند. پیشاهنگی که دبیر رسیده است.

در نگاه اول چنین به نظر میرسد که کمونیستهای اسپانیا در مقابله با فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" مجهز تر از سایر احزاب کمونیست اروپای غربی هستند. آیا آنها جزء اولین احزایی نبودند که "مدل" شوروی را زیر سوال بردند؟ آیا آنها نبودند که مدت‌های مدیدی علیه فرانکیسم، یعنی برای دمکراسی مبارزه کردند؟ آیا آنها جزو پیشروان ارو کمونیسم نبودند؟ مگر همین حزب نبود که در پنج سال گذشته، در انتخابات بدون علامت داس و چکش سنتی و با شعاراتلاف وسیع‌تر "چپ متحد" شرکت کرد؟

تمامی حقایق فوق علیرغم صحتشان، امروزه ناگافی بنظر میرسند زیرا که تغییر ایدئولوژیک ج. ک. ا. ناقص باقی مانده و حتی با شتاب گیری وقایع شرقی، کند شده است. دبیر اول کمونی حزب آقای "خولیو آنگیتا" تاکید دارد که سرمایه‌داری و گوئیسم، هر یک بشکلی دچار بحران می‌باشند و از اینجا ضرورت ایجاد "سنتری دیالکتیکی" رانتیجه می‌گیرد که باید از هر دو این سیستم‌ها فراتر رود. مسئله جدی‌تر اینست که آقای انگیتا در استراتژی سیاسی روزمره خود، ج. س. ک. ا. را به عنوان دشمن اصلی خود قلمداد می‌کند و از این طریق برای تحت فشار گذاشتن سوسیالیستها، تلویحا می‌تواند نزدیکی‌هایی با راست‌ها را بلامانع بداند. این امر مورد مخالفت بخش‌هایی از حزب است که معتقدند که ج. ک. ا. با ۱۰٪ آراء خود نمی‌تواند، بقیمت محیوس شدن حتی خود در چهارچوبی تنگ، تمامی نیروی خود را علیه سوسیالیستها بکارگیرد. آقای انگیتا در پاسخ مطرح می‌سازد که نمیتوان بدون بحث بر سر برنامه‌های مشترک به سوسیالیستها نزدیک شد. او حد اقل در این مورد روی سئالهای واقعی انگشت می‌گذارد. اگر نزدیکی دوجریان دشوار بنظر میرسد و برداشتهای طرفین درست در نقطه مقابل یکدیگر است، فقط به این علت نیست که کمونیستها به دگمهای سابق خود چسبیده‌اند، بلکه هم چنین به این خاطر است که سوسیالیستها در باز بینی دگم‌های خود بسیار فراتر از هم آئین های اروپایی خود رفته‌اند.

بدین ترتیب، هیچ عجیب نیست اگر در انتخابات ناحیه "بیرنه جنوبی"، شکست مدل دولت گرای اروپای شرقی، تأثیری به زیان حزب سوسیالیست و به نفع اپوزیسیون محافظه کار نگذاشت. اگر در اسپانیا حزبی سبیل لیبرالیسم باشد، آن حزب در واقع حزب سوسیالیست است، در حالیکه راست تاریحا مدافع دخالت دولت در اقتصاد و حمایت از بازار داخلی بوده است. در دوره فرانکیسم، هیچ بخشی از اقتصاد خارج از کنترل دولت قرار نداشت. همه و از جمله مدیران موسسات تولیدی، حمایت دولت و بویژه سوبسید

بدین ترتیب، شمار اصلی رهبران سوسیالیست از سال ۱۹۸۲ به بعد، "قدرت رقابت" و پایه ایدئولوژیک سیاست آنها، اقتصاد بازار بوده‌است. آنها طی این مدت بدون توجه به نارضایتی سندیکاها، سیاست خود مبنی بر واگذاری موسسات عمومی به بخش خصوصی، تعطیل موسسات زمان آور به جای ادامه حیات آنها به بهای پرداخت کک دولت و سوبسید، و تمرکز زدایی را ادامه داده‌اند. امروزه در میان چپ اسپانیا، سندیکاها، حتی بسیار بیشتر از حزب کمونیست، نقش اپوزیسیون ج. س. ک. ا. را ایفا می‌کند. هر چند که حزب سوسیالیست میتواند مدعی شود که سقوط کمونیسم دلیل حقانیت وی در عرصه ایدئولوژیک و تلاش وی برای آشتی دادن سوسیال دمکراسی و لیبرالیسم بوده، اما تمام اینها برای سندیکاها قانع کننده نیست. برای آنها سوسیال دمکراسی هم چنین به معنی توزیع مجدد ثروت اجتماعی است. سندیکاها همچنین مرتبا مطرح می‌کنند که امروزه در اسپانیا نابرابری اجتماعی بسیار عمیق تر از سایر کشورهای اروپایی می‌باشد و این چیزی است که ج. س. ک. ا. پس از هشت سال اعمال قدرت نتوانسته است آنرا بطور واقعی کاهش دهد.

سوسیال دموکراسی آلمان در حال افت

حزب سوسیال دمکرات آلمان، بایک میلیون عضو، قدیمی ترین و سازمان یافته ترین حزب سوسیال دمکرات اروپا، اخیرا دچار شکست انتخاباتی شدیدی شد که موقعیت آن را تا حد وضعیت حزب در اواخر سالهای ۵۰، یعنی به کتر از ۳۵٪ آراء، تنزل داد. سی و یک سال پس از کنگره معروف "باد-گودس برگ" که در آن حزب مارکسیسم را کنار گذاشته و شرایط لازم برای کسب قدرت، به رهبری ویلی برانت، را ایجاد کرده بود، سوسیال دمکراتهای آلمان خود را مواجه با دور از دست قرار گرفتن هر چه بیشتر چشم انداز کسب مجدد مقام صدارت اعظم یافته‌اند و این امر دوره‌ای از شک و تردید و به زیر سوال بردن استراتژی حزب و شخصیت‌های سبیل آنرا آغاز کرده است دردناک بودن این شکست هنگامی آشکارتر می‌شود که بدانیم این حزب با در اختیار داشتن نیروها و سیاستداران جوان و بلند پرواز که به نسل "نوه‌های ویلی برانت" معروف هستند و بدور "اسگار لافوتتن" گرد آمده‌اند، تا یکسال قبل شاهد پیروزی‌های بیایی در انتخابات محلی بودند.

آنها که خوشبین هستند، شکست ۲ دسامبر را حادثه‌ای تلقی میکنند که بدلیل خصلت استثنایی انتخابات اخیر، که بطور کامل تحت تاثیر سیاست وحدت آلمان بوده بوقوع پیوست. اما آنها که بدبین هستند، این شکست را ترجمان روندی عمومی می‌دانند که با فروپاشی رژیم‌های کمونیستی در اروپای شرقی، تمامی انواع سوسیالیسم و از جمله سوسیالیسم دموکراتیکی که حزب سوسیال دمکرات همواره خواهان آن بوده است، را برای مدت طولانی از طرف اکثریت مردم غیر قابل قبول میگرداند. آقای "پیتر گلوتر" یکی از ثنوریسین‌های برجسته و دبیر اول سابق حزب در اعتراض به بی‌عدالتی تاریخی که خانواده سیاسی وی دچار آن شده، مطرح مینماید که "سوسیال دمکراسی آلمان برای درک اینکه لنین راه خطائی را دنبال کرده، منتظر انقلاب اروپای مرکزی در سال ۱۹۸۹ نشده بود، از مدتها قبل یعنی در اوائل قرن و حداکثر بعد از انقلاب اکتبر، لنینیستها و رفورمیستها راه خود را جدا ساخته بودند، در آن زمان سوسیال دمکراتها بدون هیچ سازشی، دیکتاتوری پرولتاریا، "سوسیالیسم علمی"، اشتراکی کردن تمامی وسایل تولید را رد کرده بودند."

حزب سوسیال دمکرات آلمان که تا اواخر دهه ۶۰ به آنتی کمونیسم آغشته بود، با پیدایش تنش زدایی، باب مذاکره را با حکومت‌های کشورهای شرقی باز نمود. سیاست نزدیکی به شرق آقای برانت و اشمیت، ج. س. د. را به مذاکره با مسکو و برلین شرقی واداشت، استراتژیهای ج. س. د. قانع شده بودند که جریان رفورمیستی خود را بر رهبری احزاب کمونیست اروپای شرقی تحمیل خواهد کرد. آنها از اینرو ترجیح می‌دادند به جای تکیه آشکار بر جنبش‌های ضد دولتی، به تحکیم روابط خود با حکومت‌های این کشورها بپردازند. سوسیال دمکراتها و سندیکاها آلمان هرچند از کمک مالی به سندیکاها همبستگی لهستان دریغ نوزیدند، اما تا هنگام فروپاشی نظام این کشور به روابط ویژه خود با حزب کمونیست لهستان و سندیکا رسمی ادامه دادند.

بقدرت رسیدن میخائیل گورباچف و اجرای گلاسنوست و پروستوریکا، صحت تحلیل‌های ج. س. د. مبنی بر اینکه کمونیسم قادر به پذیرش فرم و خروج از استالیانیسم توسط نیروهای درونی خود است و از اینرو باید در این کشورها از رهبران اصلاح طلب حمایت نامثیم، را نشان داد، چپ آلمان طی این دوره، ایدئولوژی حقوق بشر و حمایت از مخالفان کشورهای شرقی را بدیده احتیاط می‌نگریست. در این میان ج. س. د. مبارزه خود را عمدتاً در راستای مبارزات صلح طلبانه با گرایش‌های ضد آمریکائی قرار داده بود، که مورد استقبال ملتی خسته از حضور چهل ساله سلاح‌های هسته‌ای ناتو در خاک خود، قرار می‌گرفت. در چنین فضائی بود که در سپتامبر ۱۹۸۷، حزب سوسیال دمکرات آلمان غربی و حزب کمونیست آلمان شرقی، سند مشترکی تهیه کردند که در آن بدون پرده پوشی روی اختلافات عمومی که کمونیستها و سوسیال دمکراتها را از یکدیگر جدا میسازد، تاکید گردیده بود که سرچشمه فلسفه دو حزب اومانیزم بوده و بویژه اینکه دوسیستم سرمایه‌داری و کمونیسم، دارای ظرفیت‌های معینی

برای انجام فرم در داخل خود هستند. متفکرین ج. س. د. در این دوران بدون اشاره به نسل سابق رهبران کمونیست که در مکتب استالینی آموزش دیده‌اند، به موفقیت رفورمیست‌های درون حزب در هدایت کشور خود در مسیر دمکراسی و اقتصاد و بازار اطمینان داشتند.

موقعیت تاریخی از دست رفته

فرستاده‌های ج. س. د. در بازگشت خود از کشورهای اروپای مرکزی اعلام داشتند که از نظر حزب آنها بهترین استراتژی از رهبران رفورمیست در قدرت حمایت به عمل آید تا از احزاب سوسیال دمکرات در حال شکل‌گیری، با چنین رفتاری بود که ج. س. د. یعنی تنها حزبی که از نظر مادی و انسانی قادر بود به شکل‌گیری مجدد چپ دمکراتیک در اروپای شرقی یاری رساند، یک شانس تاریخی را از دست داد.

فروپاشی رژیم‌های کمونیست در لهستان، مجارستان و چکسلواکی، یعنی کشورهای همسایه آلمان، بسود جریاناتی تمام شد که مدافع ثنوریهای اقتصادی و سیاست‌های لیبرالی افراطی بودند. احزاب سوسیال دمکرات در اولین انتخابات آزاد در این کشورها آراء بسیار کمی آوردند. در عین حال، آنها شاهد این موضوع بودند که احزاب کمونیست سابق پرچمدار انحصاری سوسیالیسم دمکراتیک گردیدند.

این تحولات در موقعیت ج. س. د. در آلمان تاثیر گذاشت. بعد از سقوط دیوار برلین، حزب به آلمان شرقی امید بست زیرا که نواحی "ساکس" و "پروس" قبل از ۱۹۳۳ تحت نفوذ سوسیال دمکراتها بود. ج. س. د. که پایه کار خود را بر روی محبوبیت رهبران تاریخی نظیر ویلی برانت قرار داده بود، با توجه به نتایج گمراه کننده نظر خواهی‌های اولیه، اطمینان داشت که در انتخابات ۱۸ مارس در آلمان شرقی موقعیت برتر را خواهد داشت. اما پیروزی قاطع حزب دمکرات مسیحی آقای کهل و سپس تثبیت تعادل قوا به زیان چپ، حقیقت تلخی را به آنها گوشزد نمود. سوسیالیسم حتی در روایت "ملایم" آن که توسط ج. س. د. ارائه میشود، توسط اکثریت مردم رد شده بود. آنها قبل از هر چیز خواهان پایان دیکتاتوری چهل ساله‌ای بودند که به نام سوسیالیسم "علمی" اعمال شده بود.

حفظ محیط زیست و دفاع از مزد بگیران

آقای لافونتن در اقدام خود برای مدرنیزه کردن حزب و ارائه برنامه و سازمانی که بتواند ج. س. د. را در سال ۲۰۰۰ به حزب مسلط تبدیل گرداند، بر روی سواالی بنیادین یعنی نقش ساله ملی انگشت گذاشت. رهبران نسل جدید سوسیال دمکراتها، فرضیه جدیدی را پیش کشیده بودند که مطابق آن می‌بایستی ایده زوال تدریجی دولت‌های ملی و تشکیل یک مجموعه فراملی و نقش افزایش یابنده مناطق، بتدریج بر ایده کهنه ناسیونالیسم ارجح شده شود. براین پایه وحدت آلمان به مساله دست دومی تبدیل میگردید. اما بحث میان نوگرایان و سنت‌گرایان در میان ج. س. د. به مساله ملی محدود نمی‌گردید، ج. س. د.

مدتها قبل از سایر احزاب چپ اروپای غربی، بایک جنبش حفظ محیط زیست مواجه شده بود که موفقیت شایانی در انتخابات نصیب خود ساخته بود. این امر باعث گردید که حزب در اندیشه تولیدگرایی که از قرن پیش ستون فقرات ایدئولوژی حزب را تشکیل میداد، تجدید نظر کند. ج. س. د. برای خنثی کردن سبزه‌ها در چهارچوب "کمیسون ارزش‌های بنیادی" این سؤال را مطرح می‌نماید که آیا نباید دفاع از طبیعت را در اولویت نسبت به دفاع از کارگران قرارداد؟ این بحث باعث گردید تا آقای لافونتن در کتاب خود بنام "جامعه آینده" به تعریف دوباره جایگاه کار در درجه بندی ارزشها بپردازد. امری که مورد موافقت سندیکاها نزدیک به حزب، که خواهان ادامه مسیر آزمایش شده دفاع از منافع بلاواسطه حقوق بگیران بوده، قرار نگرفت.

شکست آقای لافونتن باعث عقب‌گرد نوسازی ثنوری و یراتیک ج. س. د. گردید. مبارزات اجتماعی ناشی از مشکلات اقتصادی وحدت دو آلمان باعث بازگشت مجدد بینشهای سنت‌گرا در مبارزه سیاسی گردید و "باد - قودس برگ" جدید حزب سوسیال دمکرات بدلیل وحدت دو آلمان در نطفه شکست خورد.

حزب کارگر انگلیس

در مکتب خانم تاجر

روایت حزب کارگر انگلستان از سوسیال دمکراسی، سنتزی است میان سوسیالیسم و دمکراسی که خود را اپوزیسیون محافظه‌کاری، لیبرالیسم و بلشویسم میدانند و دارای سه خصلت اساسی است.

الف: نمایندگی سیاسی اقشار مردم جامعه و دفاع از آنها،

ب: تغییر تدریجی جامعه و باز توزیع ثروت اجتماعی از طریق مکانیسم مالیاتی در چهارچوب احترام به قانون اساسی بریتانیا،

ج: رهبری قدرتمند و معتبر برای تأمین همزیستی جناح‌های درون حزب و هماهنگی مراکز قدرت (رهبری سندیکاها، گروه‌های پارلمانی، سازمانهای محلی و رهبری دستگاه حزبی).

حزب کارگر، در زمانه‌ای که به نظر میرسد نه برای سوسیالیسم و نه حتی برای سوسیال دمکراسی مساعد نیست، بویژه می‌خواهد بیصبری اعضای جوانش را کاهش دهد تا پیوند با توده طرفدارانش را حفظ کند.

در جامعه بریتانیا که سنتا انتخابات بیانگر شکاف طبقاتی است، از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ اکثریت طبقه کارگر به حزب کارگر و اکثریت اقشار متوسط به حزب محافظه‌کار رای داده‌اند. اما از آن زمان تاکنون، نسبت کارگرانی که به حزب کارگر رای میدهند در حال کاهش است. در آخرین انتخابات در سال ۱۹۸۷ تنها ۳۵٪ کارگران ماهر به حزب کارگر و در مقابل ۴۲٪ آنها به حزب محافظه‌کار رای داده‌اند. حزب کارگر طی این انتخابات با کسب ۴۶٪ آراء کارگران غیر ماهر تنها توانسته است نفوذ خود را در این بخش از کارگران حفظ کند.

یک کارگر نمونه مدافع حزب کارگر، کارگری است سنتی و عضو سندیکا که در یکی از موسسات دولتی و عمدتاً در شمال کشور مشغول کار بوده و در خانه‌های دولتی زندگی میکند. در حالی که کارگر مرفه‌تر جنوب، کارگران بخش خصوصی و کارگران غیرسندیکایی و صاحب منزل خود و احياناً صاحب چندسهم از شرکت خود، آمال خود را در حزب محافظه‌گاری می‌یابند، و این در شرایطی است که سیاست محافظه‌کارانه مشغول تجزیه جنبش سندیکایی بوده، روند واگذاری موسسات به بخش خصوصی را شتاب بخشیده و مالکیت خصوصی سنگ را گسترش داده است.

مدرنیزه کردن اقتصاد و گرایش به فعالیتهای غیر صنعتی باعث گردیده تا ثقل طبقه کارگر نسبت به کارجمعیتهای روستا کاهش دائمی باشد، درحالیکه در سال ۱۹۶۴ طبقه کارگر نصف رای دهندگان را شامل میشد، امروز این رقم به یک سوم رسیده و همین امر باعث سقوط موقعیت حزب کارگر گردیده است. هم‌چنین طی سه دوره متوالی، جوانان، از تمامی اقشار، به حزب محافظه‌گاری رای داده‌اند. (۸٪ در سال ۱۹۷۷، ۱۷٪ در سال ۱۹۸۳ و ۱۴٪ در سال ۱۹۸۷).

با توجه به اینکه اتحاد شوروی برای حزب کارگر هرگز به عنوان مدل مطرح نبوده و هم‌چنین مارکسیسم هرگز الهام‌بخش رهبران آن نبوده‌است، افول حزب نه به خاطر شکست کشورهای اروپای شرقی و بی‌اعتباری مارکسیسم، بلکه به دلیل موفقیت ایده‌های تاجریسم و کارزار ایدئولوژیکی است که علیه آن جریان دارد. نظر

چرا شعار سرنگونی و...

بقیه از صفحه ۱۴

خاک آن مرحوم است عمر شما باشد، در مورد نهضت مقاومت بختیار هم دقیقاً باید همین‌ها را گفت و لطفاً پیش از این به مرده چوب نزنید، به هر حال بهتر بحث را در میان مدافعان همکاری با سلطنت طلبان دنبال کنیم. در میان این طیف آنچه بطور عمومی و مشترک میان همه آنها صادق است و به چشم می‌خورد پذیرش نوعی همکاری، اتحاد عمل و ائتلاف با سلطنت طلبان می‌باشد. هر چند که سلطنت طلبان به خودی خود مجموعه گوناگونی را در بر می‌گیرند. عده‌ای مشروطه‌خواه، عده‌ای شاه‌الهی، عده‌ای مدعی هواداری از سویال دموکراسی و غیره. در میان طرفداران انتخابات آزاد گرایش افراد معینی در سازمان اکثریت از همه "جلوتر" می‌روند و رضایی‌پلوی را نیز در مرکز توجهات خود برای امر دموکراسی قرار می‌دهند. شایبور بختیار و سایر سلطنت طلبان

شایبور بختیار که در زمان انقلاب از طرف مردم لقب "نوکر بی اختیار" گرفته بود اخیراً در مصاحبه با نشریه "راه آزادی" راجع به سایر سلطنت طلبان گفته است: "در خارج همه می‌دانیم طرفداران سلطنت اکثراً فاسدند". او در مورد اطرافیان رضایی‌پلوی می‌گوید: "راست‌ها هم اکثرشان افراد فاسدی هستند و هزدی کرده‌اند، از ترس جان یا تعقیب به خاطر هزدی آمده‌اند بیرون، افرادی که اطرافیان این ظاهرزاده را تشکیل می‌دهند یازهم تکرار میکنم اکثر در گذشته هم‌پارها گفته‌ام از

خواهی هایی که در زمان اوج شورش علیه "زن آهنین" انجام شده، نفوذ ارزشهای تاجریسم و بویژه ایده جامعه‌های رانسان میدهد که زیر عنوان "گرایشی" حداکثر آزادی را برای ابتکار و انتخاب فردی قائل است. مدافعین فرد گرایشی و "گاشش نقش دولت" حزب کارگر را یک نیروی مانع پیشرفت و نظریه پرداز عقب مانده کلکتویزم معرفی می‌کنند البته خود حزب نیز در دوران آقای "مایکل فوت" یعنی قبل از اینکه آقای "بیل کینوک" بعد از شکست سپتامبر ۱۹۸۳ در راس حزب قرار گیرد، در شکل گیری این ذهنیت نقش داشته است.

حزب کارگر پس از سومین شکست انتخاباتی خود در سال ۱۹۸۷، برای پایان دادن به سقوط خود تلاش نموده تا با این کارزار ایدئولوژیک مقابله کند. بدین منظور در سال ۱۹۸۸ آقای کینوک طی بیانیه‌ای عمومی در باره پرنسپ های حزب، از سویال دموکراسی تجلیل نموده هم اقتصاد متمرکز بوروکراتیک شورایی و هم اقتصاد بازاری بی بندوبار وحشی نئولیبرال را رد کرد و اعلام نمود که مکانیسم بازار می تواند توزیع رضایت بخش دارایی‌ها و خدمات را تامین کند بشرطی که در برخی موارد و زمینه‌ها بر اساس الزامات عدالت اجتماعی و گرایشی اقتصادی تصحیح شود.

در سال ۱۹۹۰، حزب کارگر ایده ملی کردن مجدد و سیستماتیک بسیاری از موسسات واگذار شده به بخش خصوصی توسط محافظه کاران راه جز در مورد شرکت آب و برق و مخابرات، کنار گذاشت.

کثیف‌ترین عناصری هستند که من دیده‌ام". خوب تکلیف اینها از زبان خود مدافع مشروطه روشن شد. همه فاسد و یازد کثیف هستند. در اینجا معلوم میشود بعضی از نیروهای چپ و ترقی‌خواه و تحول یافته متأسفانه خیلی عقب تر از بختیار هستند و جدا دچار چه توهمات در مورد رضایی‌پلوی و سلطنت طلبان می‌باشند. این افراد همیشه در توجیحات خود می‌توانند سیاه را سفید و سفید را سیاه جلوه بدهند، مثلاً استدلال می‌کنند که این "طبقه" یعنی سلطنت طلبان رانسی شود بعنوان یک نیروی اجتماعی ندیده گرفته، چون بهر حال طرح هستند و پایگاه دارند و بهمین خاطر باید در نظر گرفته شوند. معلوم نیست چرا پاسداران، کمیته چی‌ها، بسیجی‌ها، جزو نیروهای اجتماعی نیستند و نباید آنها را چه حال وجه بعد از تحولات یا برکناری رژیم به حساب آورد. نتیجه گیری

خط مشترک بین هواداران شعار انتخابات آزاد و همکاری با سلطنت طلبان، بنظر من در اساس یک مسئله بینشی است و عمدتاً بر این پایه‌ها استوار است: بی اعتقادی به مبارزات مردم برای کسب حقوق حقه خود و بی عملی وحشتناک و انفعال شدید در میان این طیف برای افشاکاری علیه رژیم جهل و جنایت اسلامی بخصوص در یکی دو سال اخیر. این بی عملی را که ناشی از دیدگاه این نیروهاست براهتی می‌شد در جریان سفر ولایتی وزیر خارجه رژیم به کشور فرانسه و سوئد مشاهده نموده این سفرها درست همزمان با انتشار گزارش گالیندویل در مورد نقض جشن حقوق بشر در ایران و گزارش عضو بین‌الملل در مورد حکومت

در زمینه سندیکایی نیز، این حزب معیارهای محافظه‌کاران نظیر رای مخفی کارکنان قبل از اعتصاب و پایان انحصار استخدام توسط سندیکاها را پذیرفت اما وعده داد تا مذاکرات جمعی میان کارگران و کارفرماها را از نو برقرار سازد.

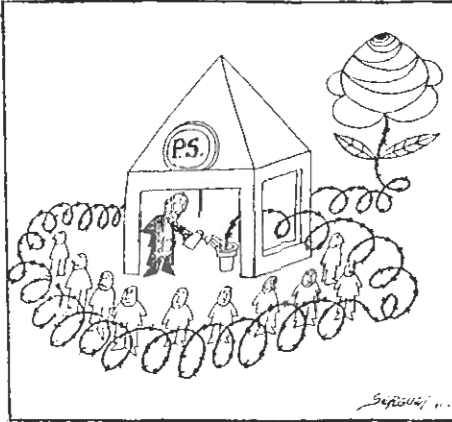
در باره مخارج عمومی نیز، حزب کارگر ضمن پذیرش تعهداتی در مورد بیمه اجتماعی و آموزش و پرورش، تأکید دارد که بیش از ظرفیت اقتصاد هزینه نخواهد کرد و اینکه حمایت از سرمایه‌گذاری در اولویت اولیه قرار دارد. در مورد ساله دفاع نیز حزب ایده از بین بردن یک جانبه نیروهای هسته‌ای انگلستان را کنار گذاشته و می‌پذیرد که این امر باید در چهارچوب مذاکرات خلع سلاح میان شرق و غرب و به صورت تدریجی انجام گیرد.

در حال حاضر حزب کارگر بر آن است که صرفاً حزب کارگران نباشد بلکه به حزب "خلق" یعنی کارگران و خرده بورژوازی تبدیل شود. عبارت دیگر می‌خواهد حیطة عملکردش را گسترش دهد و ضمن تعدیل شدن برنامه‌اش، جناح چپ خود را خنثی نگاه دارد.

در لحظه‌ای که حزب محافظه‌گاری رهبری جدیدی برای خود برگزیده‌است، ساله اینست که حزب کارگر برای کسب مجدد قدرتی را که در سال ۱۹۷۹ از دست داده‌است، تا کجا باید برود؟ آیا این حزب نیز باید نظیر محافظه‌کاران که در دهه ۶۰ و ۷۰ دستاوردهای دولت رفاه حزب کارگر را پذیرفتند، در وفاق ملی بر سر دستاوردهای تاجریسم شرکت جوید؟

کردن جنایات رژیم بود. شخص ولایتی بعنوان یکی از سردسته‌های تروریستها در چنین فضائی مورد استقبال کشورهای فرانسه و سوئد قرار گرفت. در این میان حتی یک نفر از هواداران این نوع بینش یعنی مخالفان شعار سرنگونی و طرفداران همکاری با سلطنت طلبان حاضر نشد برای اعتراض به این دعوتها و افشاکاری رژیم در مناسبترین وقت خود در حرکات اعتراضی سایر نیروهای ایرانی شرکت کند. این امر جدا و عمیقاً مایه تأسف است. بی‌عملی و بی تحرکی این نیروها را در همین جریان بحران خلیج فارس و عدم حضور آنان در جنبش تظاهرات ضد جنگ را هم میشود مشاهده کرد. خلاصه کلام اینها جز توجیحاتی برای بی عملی بیشتر در مبارزه همه جانبه علیه رژیم فاسد و جنایتکار جمهوری اسلامی نمی‌باشد. قابل ذکر است که چند سال پیش حزب توده، شعار سرنگونی رژیم ولایت فقیه را طرح نمود و در آن مقطع از طرف سایر نیروها از جمله جدانشدگان از حزب توده مورد نقد قرار گرفت و آنرا موضعی غیر انقلابی اعلام کردند (از جمله حزب دموکراتیک مردم ایران). امروزه بنظر میرسد که برای این طیف، حزب توده خیلی هم بدون ربط شعار سرنگونی رژیم را کنار نگذاشته بود و کم‌کم و بمرور سایر منفصلین حزب توده و مدافعین حزب توده در سازمان اکثریت به همان متد رسیده‌اند. اتفاقاً حزب توده بمرور چون شدیداً مخالف هرگونه انقلابی گری و رنگ خون و اساساً قهرمی باشد، شعار خود را تغییر داد و فقط به "طرد رژیم ولایت فقیه" اکتفا کرد... از کجا معلوم شاید سایر نیروهای بی که خواه را از قید و بند بینش سنتی خود رها یافته می‌یابند به همین شعار هم برسند.

سوسیالیست ها در آزمونی دیگر



دیدیه موشان نماینده مجلس و مدیر سابق مرکز مطالعات، تحقیق و آموزش سوسیالیست ها که در پنج سال پیش به سوسیالیسم و جمهوری تغییر نام یافت از جمله نمایندگان مخالف جنگ است. در دفاع از رای مخالف خود با طرح سؤالاتی می پرسد: آیا ماحق داریم که موافق جنگ نباشیم؟ آیا حق داریم عدم موافقت خود را بیان کنیم؟ او مسئله مورد اختلاف را فراتر از راه حل نظامی و صلح آمیز می داند و اضافه میکند که با سیاست "اقتصادی - اجتماعی" رئیس جمهور موافقت نداشته است. اما برای استقلال ملی روی او حساب می کرده است. "قراردادی" که به نظر او رعایت نگردیده است وی اضافه میکند: فرانسه دست همکاری و همیاری به آمریکا داد تا بتواند تسلط خود را بر جهان حفظ کند، آمریکائی که وضعیت اقتصادی این اطمینان را باو نمی داد، و این در حالی است که پس از پایان جنگ سرد، نوید آزادی ملت ها میرفت.

دیدیه در ادامه مطالب خود میگوید: رژیم ایران، می تواند فردا تهدید کننده باشد، همان چیزی که "عراق امروز" است. او معتقد است که هر بمبی که روی بغداد می افتد در جهت تقویت قشری گری مذهبی است. او از "سیستم سیاسی" که هیچ رائی نتواند علیه تصمصم رئیس جمهور بلند شود خشمگین است.

دعوا شدت میگیرد، اساسنامه و رابطه اقلیت - اکثریت به مرکز بحث تبدیل می شود "چه چیزی سبب رای نماینده باید باشد؟" نظر و وجدان خود نماینده؟ "گرایش عمومی منتخبین او؟" یا "نظر اکثریت رهبری؟" پاسخ ساده نیست. نمایندگان، نمایندگان حزب سوسیالیست اند و باعتبار حزب اعتبار نمایندگی پیدا کرده اند، مناسبات قدرت در جامعه نه از طریق مناسبات افراد منفرد، بلکه از طریق مناسبات احزاب و گروه های پارلمانی تعیین می شود، اما چگونه می توان با استناد به اساسنامه انسانها را وادار نمود تا بر خلاف وجدان خویش به ویرانی و کشتار هزاران انسان رای دهند؟ بعلاوه برنامه حزب سوسیالیست، صلح و سازندگی است "اگرچه این برنامه بروی کاغذ مانده است" ولی بهر حال نمایندگان مخالف به برنامه حزب نزدیکترند و این امر مسئله را پیچیده تر می کند. بهر حال اگر آزادی اندیشه و آزادی وجدان هر فرد به عنوان اصلی خدشه ناپذیر در نظر گرفته شود، بویژه در شرایطی که پای زندگی صدها هزار انسان مطرح است، درک این واقعیت ساده تر خواهد بود که

اولا با مکانیزم های اساسنامه ای نمی توان انسانهای آگاه را به نفی وجدان خویش وادار کرد ثانيا بفرض موفقیت نتیجه ای جز دوگانه کردن شخصیت انسانها و یا محروم کردن حزب از اندیشمندان بیار نمی آید. کمیته رهبری برای بررسی وضعیت نمایندگان مخالف جنگ تشکیل جلسه می دهد، کمیته رهبری یازده تن از نمایندگان مجلس و ماکس گالو نماینده پارلمان اروپا را به اتهام نقض دیسیپلین از هیئت نمایندگی که به نام حزب سوسیالیست عمل می کردند، مطلق می کند، تصمصم نهائی و بقول دبیر اول حزب "اخراج احتمالی

فابیوس رئیس مجلس نمایندگان نیز در دفاع از راه حل نظامی می گوید: صرف محاصره اقتصادی بجای توسل بقره، به تحلیل رفتن تدریجی اراده سازمان ملل و بویژه در کشورهای دموکراسی به خستگی افکار عمومی منتهی می شد. اما در برابر این منطق درحزب سوسیالیست، منطق دیگری، منطق صلح و راه حل مسالمت آمیز نیز وجود دارد.

جریان فکری ژان پیر شونان "سوسیالیسم و جمهوری" از ابتدای بحران از ضرورت حل صلح آمیز بحران دفاع کرده است. وزیر دفاع فرانسه چند روز پس از شروع جنگ با این عنوان که منطق جنگ، فرانسه را روز بروز از هدف تعیین شده توسط شورای امنیت دور می کند از پست وزارت دفاع استعفا نمود و یازده تن از نمایندگان این جریان در مجلس علیرغم اساسنامه حزب که بر طبق آن اعضای گروه پارلمانی "در هر شرایطی می بایست قاعده وحدت رای گروهشان را محترم شانرد" به بیانیه دولت مبنی بر شرکت نظامی فرانسه در جنگ، رای مخالف دادند. ماکس گالو نویسنده و شورسین و نماینده پارلمان اروپائی نیز در ۱۲ ژانویه مردم را به تظاهرات علیه جنگ دعوت کرده بود.

رای مخالف ۱۱ تن نمایندگان حزب سوسیالیست موج جدیدی از بحران در حزب بوجود آورد. دبیر اول حزب یا استناد به اساسنامه خواستار مجازات کسانی میشود که انضباط حزبی را محترم نشمرده اند، یکی دیگر از رهبران حزب معتقد است که نمایندگان مخالف جنگ با "رای" خود برگ استعفاي خود از حزب را امضاء کرده اند. از نظر او آنها این امکان را دارند که به اگولوزیست ها و باسیفیسیت ها به بیوندند.

ژرار د لیندبرگ عضو هیئت دبیران می گوید: اینکه هر چند مسئله سخت تر باشد، سوسیالیست ها آزادتر باشند هر طور که میخواهند رفتار کنند قابل پذیرش نیست. نمایندگان مخالف جنگ نیز در برابر فشارها و تهدیدات، از منطق خود سخن می گویند. ماکس گالو نماینده پارلمان اروپائی میگوید: نماینده قبل از هر چیز نماینده منتخبین خود و وجدان خویش است. و در برابر تهدید باخراج میگوید: ما از بنیانگذاران حزب سوسیالیست هستیم، ما در حزب می مانیم.

بدنبال فاجعه ای که دیکتاتور عراق آفرید و سیاست مداخله نظامی که آمریکا خواستارش بود، سوسیال دموکراسی اروپا، بار دیگر در برابر آزمونی سخت قرار گرفت.

در آستانه جنگ جهانی اول، بخشی از سوسیال - دموکرات های اروپا بجنگ ملت ها با هم رای دادند و مردم کشور خویش را به شرکت در جنگ تشویق نمودند. و امروز نیز در قبال بحران خلیج فارس، برخی از احزاب سوسیالیست از جمله حزب سوسیالیست فرانسه از همان سیاست پیروی میکنند.

بنظر میرسد تاریخ دو باره تکرار می شود، نه اینکه یکبار بشکل تراژدی و بار دیگر بصورت کمدی که هردو بارش بشکل تراژدی.

در هندوچین و در الجزایر نیز سوسیالیست ها از مداخله نظامی و جنگ دفاع کردند. بی جهت نیست که یکی از اعضای حزب سوسیالیست فرانسه میگوید: سوسیالیست ها در فرانسه همواره خود را پرچمدار صلح معرفی کرده اند، اما همیشه حامل جنگ بوده اند.

بنظر میرسد این جمله واسلاوا هول که: اخلاقا ما همه بیمار هستیم، زیرا عادت کرده ایم بگونه ای حرف بزنیم اما بگونه ای دیگر بیندیشیم، بیش از هر زمان در مورد حزب سوسیالیست فرانسه صادق باشد.

حزب سوسیالیست در برنامه های خود از سوسیالیسم، آزادی ملت ها و صلح سخن می گوید، اما علیرغم اثرات شوم راه حل نظامی، جنگ را برگزیده است.

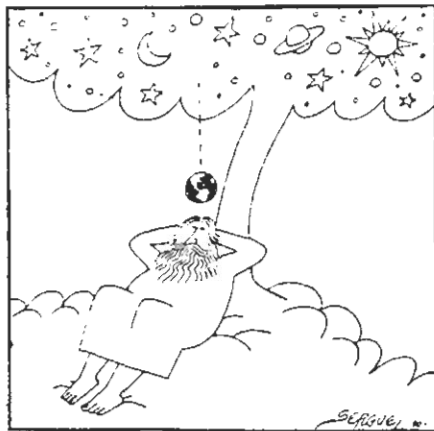
برخلاف سوسیال - دموکراسی آلمان که از پرچمداران فعال راه حل صلح آمیز بشمار میرود، حزب سوسیالیست فرانسه با پشتیبانی احزاب دست راستی فرانسه که در صورت لزوم حتی کار برد سلاح های شیمیائی را نیز جایز می دانند، در همکاری با آمریکا و انگلیس به حمایت بزرگی علیه مردم عراق و منطقه دست زده است.

حزب سوسیالیست فرانسه، عملا در کنار آمریکائی قرار گرفت، که سیاستش نه آزاد سازی کویت، که ویران کردن عراق، نه استقرار صلحی پایدار در منطقه، که حفظ سیادت و تثبیت قدرت فائده خود و فروش تسلیحات بیشتر است.

حزب سوسیالیست فرانسه علیرغم تایزات معینی که با سیاست رئیس جمهوری آمریکا داشت، عملا همراه با آن، با توسل بوسایل غیر انسانی در راستای نابود کردن کشور عراق، "کشوری باتدن پنجهزارساله"، کشوری که نه بدیکتاتورش، که بردمش تعلق دارد اقدام نموده است.

فرمول "هدف وسیله را توجیه می کند" سیاست راهنمای حزب در این داستان بوده است. لیونل ژوسپن وزیر آموزش ملی و دبیر اول سابق حزب سوسیالیست هدف را خیلی صریح بیان می کند: آیا نفت یک مسئله ناشایست است؟ مطمئنا نه، زیرا جریان نفت اهمیت قابل ملاحظه ای برای اقتصاد کشورهای صنعتی و شرایط اجتماعی آنان و همچنین برای کشورهای جهان سوم دارد و مسئله کنترل آن امری تعیین کننده است. بنابراین توسل بهر وسیله را مجاز میدانند.

واقعیت یا آرزو کدامیک؟



او در بخشی از نوشته اش میگوید: ".... پس امروز همه آزادیخواهانی که دارای منافع ملی و علائق طبقاتی و اجتماعی متفاوت و مخالفاند و تنها بر سر مسئله آزادی و پیشرفت ایران دینفع اند وظیفه دارند این کشتی در حال غرق شدن را که منافع و علائق هگان را حمل میکند نجات دهند و این به مفهوم آن است که ماجریانات مختلف آزادیخواه چه چپ و چه راست، چه حزبی و چه غیر حزبی دارای مناسبات متدنه باشیم و برای هدفی که همه در آن دینفع هستیم دست همگاری بهم بدهیم". یا اینکه میگوید: "ماهنگی و همگاری میان جریانات مختلف سیاسی کشور با هدف استقرار آزادی در ایران نه تنها شور و امید تازه ایجاد میکند، نه تنها به اردوی اپوزیسیون پراکنده ایران نور جدیدی میدهد و صدا و هزاران انسان نوید شده و خسته شده از تفرقه دردناک را دوباره فعال میکند و....". یا اینکه میگوید: "در تغییر این وضع طیف وسیعی از نیروهای ملی و آزادیخواه ایران و تقریباً تمامی ملت ایران دینفع هستند....".

ر- کشتگر بخوبی میداند که دوره پند و اندرز سپری شده و کسی برای چنین نصیحتی تری هم خرد نمی کند چون جنبش ما بسیار بیارتر از آن است که با چنین نسخه هایی درمان شود، او مردم را به "برخوردی متدنه" دعوت میکند گویی مشکل فقط در برخوردهای "غیرمتدنه" بوده است، او از همه آزادیخواهان میخواهد که کشتی در حال غرق شدن را نجات دهند، منظور ر- کشتگر از آزادیخواهان و نیروهای ملی مشخصاً چه جریانات یا شخصیت هایی هستند؟ نهضت آزادی؟ جمهوری خواهان؟ بنی صدر؟ بختیار؟ چه کسی؟

آیا ما ملزم به وحدت و همگاری با هر جریانی هستیم که تا دیروز آزادی را له کرده و چه بسا فزادهم چنین کند، دفاع از آزادی چیزی نیست که بتوان با نوشتن چند خط و مقاله وفاداری به آن را ثابت کرد. آزادی تریقی نیستی دارد که هر شخص و جریانی با توجه به خواسته ها و منافع طبقاتی اش آنرا تعریف میکند و می پذیرد، براساسی که کفگیر حسابی به ته دیگ خورده که مارا مجبور کرده به سرکوبگران دیروز و حتا فردا چراغ سبز

علیرغم گذشت سالها از انقلاب بهمن و تجارب گرانهایش برای مردم بخصوص کونیستها و دیگر تحولات جهان، از جمله در اروپای شرقی متاسفانه بسیاری از سازمانها، احزاب و شخصیت های ایرانی نتوانسته اند از تجربیات موجود استفاده لازم را بکنند. سازمان ما تا اندازه زیادی بدرستی انگشت روی دلایل شکست کشورهای سوسیالیستی گذاشته ولی متاسفانه مسئله به همین جا ختم میشود. یعنی اینکه این تحولات چه عواقب مثبت یا منفی را بدنیال خواهد داشت یا اشاره ای نشده یا اگر هم شده بسیار ناچیز بوده است. بنظر من بسیاری از سازمانها و احزاب از جمله سازمان ما تحت تاثیر موج پروستوریکا و تحولات اروپای شرقی به همین ضعف دچار شده اند و هرگز برخوردی تحلیلی از عواقب تحولات کشورهای سوسیالیستی چه در زمینه سیاسی یا اقتصادی، فرهنگی و... صورت نگرفته است. در اینجا قصد این را ندارم که به عواقب منفی یا مثبت تحولات اشاره کنم، فقط ذکر این نکته است که ما کجا ایستاده ایم و چکار می خواهیم بکنیم و با توجه به چه اصول و ضوابطی تاکتیک و استراتژی خودمان را مشخص میکنیم و منتظر درو کردن چه چیزی هستیم. گاری نکنیم که بار دیگر به مردم بگوئیم اشتباه کردیم (البته اگر شهادت این را داشته باشیم).

گاهی اوقات در نشریه "فدائی" بمقالاتی برمیخورم که متاسفانه مرابیشتر به آینده جنبش مردد و تا اندازه ای بدبین میکنند، از جمله این مقالات، مقاله "ماه روابط متدنه نیاز داریم" ر- کشتگر است (سندرج در فدائی ۶۹). اگر کسی با تامل مقاله را بخوانیم بخوبی پی خواهیم برد که برخورد ر- کشتگر با مسائل جنبش برخوردی ساده انگارانه و سطحی است. سراسر این مقاله مملو از پند و اندرز و برخوردهای ملتسانه با دیگر جریانات است. کدام جنبش را سراغ دارید که با پند و اندرز به سرانجام رسیده که ما دومین آن باشیم؟ ر- کشتگر نتوانسته یا اینکه نخواسته به علت تفرقه و پراکندگی برخوردی ریشه ای بکند و سئوالاتی را مطرح و بدنیال چراهائی میگردد که خود بایستی پیشتر به بسیاری از آنان پاسخ میگفت و نتیجه گرفته که "پاسخ پرسشهای فوق هرچه باشد ریشه در تاریخ و فرهنگ دارد"، که این جمله بخودی خود تا اندازه ای درست است، ولی ما با این گلی گوئیها چگونه می خواهیم به مسائل جنبش پاسخ دهیم؟ چرا رهبری سازمان بعد از ماهها انشعاب از سازمان فدائی، هنوز برخوردی ریشه ای به این وحدت شکننده که عمرش چند ماه بطول نیاچاید نکرده؟ وحدت با سازمان "آزادی کار" طبق چه ضوابطی پیش رفت که به آن شکل اسفناک، به جدایی کشیده شد؟ آیا میتوان سر و ته قضیه را با چند مقاله هم آورد؟ کدام درک از وحدت بود که اینبه اختلاف ایدئولوژیک سیاسی و حتی تشکیلاتی با سازمان "آزادی کار" را ندید و به خیال وحدت سازمان را بسوی سراب کشانید؟

مسئلاً اگر نتوانیم یا اینکه نخواهیم ریشه اشکالات و ضعفها را ببینیم باز هم بایستی به انتظار چنین وحدتهای شکننده ای بنشینیم، بنظر من، ما هنوز به درک درستی از وحدت نرسیده ایم و اینکه چرا و باچه کسی می خواهیم وحدت کنیم، ر- کشتگر همه را به وحدت فرامیخواند غافل از اینکه باچه کسی و بر چه مبنائی.

نشان دهیم و به بهانه دفاع از آزادی و منافع ملی بار دیگر ضربات جبران ناپذیری را متحمل شویم. جالبتر اینکه ر- کشتگر از همه "حقیقت جوئی" را طلب میکند و میگوید: ".... اما به هر حال وقت آن است که بخود بازگردیم و در آینه حقیقت جوئی خودرا وارسی کنیم و صمیمانه و مهمتر از آن شجاعانه بر عیبها و نقائص خود انگشت بگذاریم". ر- کشتگر، اگر می خواهیم حقیقت جو باشیم نخست از خود شروع کنیم، شما بعنوان یکی از رهبران سازمان چه برخوردی انتقادی به وحدت و سپس انشعاب از سازمان آزادی کار داشتید یا دارید؟ حتانداشتید یا اینکه ندارید گرنه پیشتر به این مهم میپرداختید، نکند اینکه شاهم وحدت را برای وحدت میخواستید که عجولانه همه را به وحدت فرامیخوانید، با امید به اینکه اینطور نباشد. همچنین برخورد ر- کشتگر به "پیشرفت اقتصادی" کشورهای به اصطلاح جهان سوم غیر تحلیلی و ساده انگارانه است، او میگوید: "برای آنکه بهتر دریابیم که چه فاجعه ای و در چه ابعادی در ده سال گذشته بر ما گذشته است کافی است به این حقیقت توجه کنیم که کشورهای معینی در جهان سوم در چند دهه گذشته با رشد سالیانه بیش از ۱۰٪ ظرف چندسال به کشورهای پیشرفته صنعتی تبدیل شده اند، برای نمونه کره جنوبی، سنگاپور، تایوان، هنگ کنگ از آن جمله اند...." او در جای دیگر میگوید: "کشور سنگاپور ۳ میلیون نفری با واحدهای صنعتی روباتیزه و وسایل الکترونیک سالانه بیش از پنج میلیارد دلار کالاهای پیشرفته الکترونیک میفروشد و کشور کوچک تایوان امروزه در زمره تولید کنندگان و صادرکنندگان سرشناس کامپیوتر است و صنایع هواپیماسازی آن از سال گذشته صادرات خودرا آغاز کرده اند....".

ر- کشتگر میخواهد از این آمار و ارقام به چه نتیجه ای برسد؟ شاید میخواهد بگوید "پیش بسوی صنعتی شدن هرچه سریعتر" کدام انسان عاقل و خردمند با مدرنیزه شدن مخالف است اما مسئله این است که آیا تا تمام تلاشمان بایستی مدرنیزه شدن باشد که ر- کشتگر مطرح میکند؟ او بخوبی میداند مدرنیزه شدن کشورهای مذکور به ازای فقر بی حد و حصر این کشورها صورت گرفته، ر- کشتگر بخوبی میداند کره جنوبی سیلاردها دلار کسری بودجه و بدهی به ازای همین "صنعتی شدن" دارد، کدام انسان عاقل و مطلع است که نداند پیشرفتهای صنعتی سنگاپور، تایوان، و هنگ کنگ فقط بخاطر نیروی کار بسیار ارزان این کشورهاست، آیا پیشرفت صنعتی این کشورها چیزی بجز بازاریابی کشورهای امپریالیستی است که تا اندازه زیادی با انباشت سرمایه در کشور خود روبرو هستند و بدنیال بازار جدیدی میگردند، اگر حزب توده از اصلاحات ارضی سال ۴۲ به بهانه صنعتی شدن پشتیبانی کرد ر- کشتگر از زاویه ای دیگر ولی با همان نیت خواستار صنعتی شدن کشور است، بدون اینکه بخواهم صنعتی شدن را نفی کرده لازم میدانم بگویم مادر عین دفاع از پیشرفت اقتصادی مردم را دچار توهم آفرینی نکرده و با ذکر چند مثال آنان را به مقایسه ای غلط و غیر منطقی دچار نمی کنیم.

ر- کشتگر با علم به اینکه آینده انقلاب ایران ضد سرمایه داری نخواهد بود به چنین نتیجه گیری غلطی رسیده است و نسخه ای غلط برای

در صفحه ۷۱

سخنرانی بزرگ علوی در سوئد

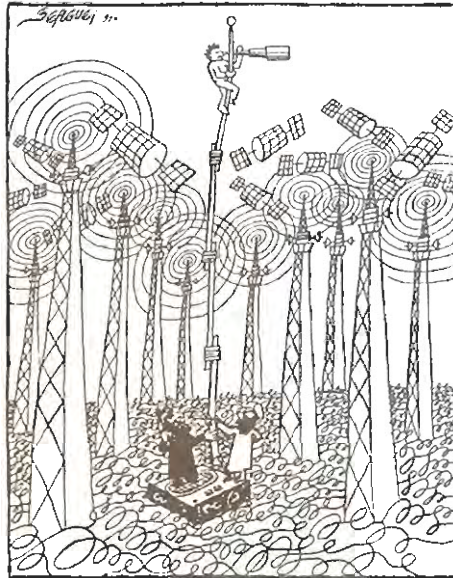
بزرگ علوی نویسنده قدیمی و سرشناس ایران، اخیراً دیداری از سوئد داشت. علوی روزهای ۲۵ ژانویه و اول فوریه بترتیب در شهرهای استکهلم و یوتوبوری در دوجلسه سخنرانی شرکت نمود که مورد استقبال فراوان ایرانیان مقیم سوئد قرار گرفت. او در رابطه با زندگی و آثار صادق هدایت باتکیه بر سه اثر او "بوف کور"، "سگ ولگرد"، "مقدمه‌ای بر ترانه های خیام" صحبت نمود. در انتها بزرگ علوی با خوش طبعی به سؤالات حاضران پاسخ گفت. بزرگ علوی بنا به دعوت "گانون نویسندگان در تبعید" شهر استکهلم و گروه هنری صبا در یوتوبوری در این برنامه هاشرکت کرد پیش از این نیز جلسات مشابهی برای شاعر نامدار ایرانی اسماعیل خوئی و طنز پرداز معاصر ایرانی هادی خرستندی از سوی دو گانون فوق ترتیب داده شده بود.

سالروز اعلام جمهوری خود مختار کردستان

در تاریخ ۱۸ ژانویه بنا به دعوت حزب دمکرات کردستان ایران و بمناسبت گرامی داشت سالروز جمهوری خود مختار کردستان، جشن باشکوهی در استکهلم برگزار شد. در این جشن که برای اولین بار توسط همه کردهای ملیت های مختلف انجام گرفت، حدود ۱۰۰۰ نفر از ایرانیان و کردهای سایر کشورها شرکت داشتند.

خواننده مردمی و انقلابی، شوان باحضور خود در این مجلس و اجرای آهنگهای مختلف شور و حال دیگری به جشن داد. از طرف سازمان بمناسبت این روز پیامی داده شد و همچنین رفقای سازمان و حزب دمکرات کردستان ایران به همراه سایر سازمانهای کرد غیر ایرانی اقدام به برپائی میز کتاب نمودند.

چشم انداز صلح و جنگ طلبی امریکا



اما از طرف دیگر بزرگترین نتیجه تاکتیک عراق میتوانست خلع سلاح سیاسی آمریکا باشد که بافراتر رفتن از چارچوب مصوبه شورای امنیت هدف خود مبنی بر نابودی نه فقط ارتش عراق بلکه از میان بردن تمام تاسیسات صنعتی و نظامی عراق، تغییر رژیم عراق (چه از طریق کودتا و قتل و چه اشغال خاک عراق) و تحمیل یک طرح جدید سیاسی و تغییر جغرافیائی سیاسی منطقه را تلویحا و آشکارا بیان کرده است

طرح صلح شوروی و پذیرش آن از طرف عراق، درست بهمین دلیل که بهانه ادامه جنگ و بویژه توسل به حمله زمینی و اجرای نقشه های آمریکا و متحدانش را خشنی کرد، از همان آغاز بادیبنی، مخالفت و بهانه تراشی آمریکا و کشورهای غربی بویژه انگلستان رو برورده است. این کشورها همچنان به مبارزانه های هوائی ادامه دادند و در حالیکه چشم انداز واقعی صلح وجود داشت تنها اختلاف ظاهرا بر سر خروج عراق از کویت بود (یک هفته یا سه هفته)، باطرح یک اولتیماتوم سخمره، جنگ زمینی را آغاز کردند.

است که از شروع حمله زمینی سانسور کاملی را حکفرما کرده اند تا کسی از کشتار وسیعی که در جریان است، مطلع نگردد! زهی بیشر می و زهی خیال باطل.

ما این حرکت جنگ طلبانه و جنایتکارانه را که جان هزاران انسان را قربانی مطامع مستی صاحبان پول و قدرت می کند، شدیداً محکوم میکنیم. بر تمام صلح خواهان است که ضمن افشای چهره کثیف پیش برندگان این جنگ و دروغگویی و ریاکاری و دناقت آنها، صدای خود را علیه جنگ و کشتار بلندتر کنند.

(هیئت تحریریه)

دولت آمریکا، انگلیس و فرانسه با شروع حمله زمینی یکبار دیگر آشکارا دروغگویی و دورویی و فریبکاری و ماهیت جنایتکارانه خود را به نمایش گذاشتند و نشان دادند که تمام دعاوی مربوط به حقوق بین المللی و حفظ صلح و ثبات و امنیت جهان و دفع تجاوز و آزادی کویت چیزی جز یک فریب و پوشش برای اهداف جنگ طلبانه و سلطه جویانه آنها نیست. اقدام این دولتها به شروع حمله زمینی در شرایطی که امکان صلح فراهم بوده، اوج برخورد ریاکارانه و ضد انسانی آنهاست. ابعاد جنایات جنگ طلبان در حدی

اخراج تروریستهای رژیم اسلامی از سوئد

بنابر گزارش مطبوعات و رادیو تلویزیون سوئد در ماه اگوست سال گذشته، حداقل ۳ مامور جمهوری اسلامی که چندماه قبل با قصد ترور یک دیپلمات عربستان سعودی وارد سوئد شده بودند قبل از اینکه موفق به اجرای ماموریت تروریستی خویش گردند، توسط پلیس امنیتی سوئد دستگیر و اخراج شدند. طبق این گزارشها افراد فوق دارای گذرنامه دیپلماتیک بوده و همچنین قصد داشتند یک پناهنده ایرانی مقیم سوئد را ترور کنند. پس از انتقار این خبرها مقامات سوئدی اخراج چند مامور خارجی را تأیید کردند ولی از اعلام ملیت آنها خودداری کردند. سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم در تماس نزدیک با این تروریستها بوده و تاکنون در این مورد واکنشی نشان نداده است.



حق اشتراك نشریه "فدایی" برای کشورهای اروپایی . سالانه معادل ۱۸۰ فرانك فرانسه ، شش ماهه ۹۰ فرانك فرانسه و برای سایر کشورهای ترتیب معادل ۲۲۰ و ۱۱۰ فرانك فرانسه است. تقاضای اشتراك خود را همراه با حق اشتراك به آدرس فرانسه و حساب بانکی زیر ارسال دارید.

KAR BOX 7082
S.17107 SOLNA
سوئد SWEDEN

Mme Maryam
BP 22-94320 THIAIS
فرانسه FRANCE

H. FEDAI Pf. Nr 3431
1000 BERLIN 30
آلمان غربی W. GERMANY

P.O. BOX 226
LONDON N,1 1yn
انگلستان ENGLAND